

نام‌ها و نوابغ ایران کیم سخن در زبان فارسی

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن‌زاده

سرمدیر: دکتر علیمحمد ولوی

ویراستار فارسی: ملیحه سرخی کوهی خیلی

ویراستار چکیده‌های انگلیسی: دکتر دل‌آرا مردوخ

ویراستار منابع انگلیسی: زینب میرزایی مهرآبادی

دبیر اجرایی: رویا مشمولی پیلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد بازنشسته، گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر نزهت احمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر محمدتقی امامی‌خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر محمدتقی ایمان‌پور، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر سهیلا ترابی فارسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه نجف‌آباد

دکتر اسماعیل حسن‌زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر اللهیار خلعتیری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد‌محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد بازنشسته، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س)

دکتر محمدرضا علم، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

اعضای هیات تحریریه بین‌المللی

خوزه فرانسیسکو کوتیاس فرر، عضو گروه ایران‌شناسی دانشگاه الکانته اسپانیا

اعضای مشورتی هیات تحریریه

محمدرضا بارانی، استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآواش/ ۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hi.zahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



دانشگاه الزهراء

معاونت پژوهشی و انتشارات

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۵X

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۴۹۳

راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ب: ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hii.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. براساس مصوبه هیئت تحریریه، نویسندگان موظفند فرم تعهدنامه را تکمیل و همزمان با مقاله، بارگذاری نمایند. پس از تکمیل فرم آن را به عنوان «نامه به سردبیر (تعهدنامه)» در بخش اضافه کردن فایل‌ها بارگذاری نمایید. در غیر این صورت مقاله به داوری ارسال نخواهد شد.

۹. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).
مقالات پس از تصویب باید شامل موارد زیر باشند.

۱. به منظور تلاش برای ثبت در نامه فهرست‌های خارجی، مقالات مصوب باید دارای خلاصه مفصل به زبان انگلیسی بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشند. خلاصه مفصل جایگزین چکیده کوتاه نخواهد شد. بلکه در کنار آن خواهد بود. خلاصه مفصل تمام شاخص‌های مقاله را باید داشته باشد. مانند عنوان، مساله، روش، پرسش‌ها، فرضیه، متن و نتیجه

۲. لازم است نویسندگان محترم به مقالات زبان‌های خارجی منتشر شده در نمایه بین‌المللی مانند ISI و Scopus و... باشند، بنابر ضرورت‌های پژوهشی ارجاع دهند. مقالاتی که ارجاع به مقالات نمایه شده بین‌المللی نداشته باشند در اولویت چاپ قرار نخواهند داشت.

۳. لازم است به مقالات مرتبط با عنوان مقاله که در مجلات داخلی به ویژه مقالات دانشگاه الزهراء (س) چاپ شده است، ارجاع داده شود.

۴. نقد و بررسی مقالات و کتاب‌های چاپ شده به زبان‌های مختلف در پیشینه ضرورت دارد.

پ: محرمانه بودن اطلاعات

اطلاعات شخصی نویسندگان مقالات برای تمامی افرادی که به آن دسترسی دارند مانند سردبیر، اعضای هیات تحریریه و مدیر داخلی و اجرایی نشریه و سایر عوامل فعال (غیر از نویسنده مربوطه) مانند داوران، مشاوران، ویراستار و ناشر امانت‌دار می‌بایست کاملاً محرمانه بوده و در هر زمانی از آن محافظت شود.

ت: داوری مخفی (دو طرفه)

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

ث: سرقت ادبی

برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده، از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) استفاده می‌شود.

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار

به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

همچنین در صورت پرداخت هزینه به صورت بانکی، لطفا تصویر فیش واریزی را به ایمیل مجله به آدرس historyislamiran@alzahra.ac.ir ارسال نمایید.

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

https://doaj.org	فهرست مجلات دسترسی آزاد (دعاج)
http://Citefactor.com	سایت فکتور
https://scholar.google.com	گوگل اسکالر
https://ecc.isc.gov.ir	پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
https://www.noormags.ir	پایگاه مجلات تخصصی نور
https://www.civilica.com	مرجع دانش (سیویلکا)
https://iranjournals.nlai.ir	آرشیو ملی دیجیتال نشریات علمی
https://www.sid.ir	پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
https://www.magiran.com	بانک اطلاعات نشریات کشور

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هریک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود. تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی،^۲ در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.
ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.
پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.
۲. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری یک میلیون و پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱- از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علی‌رغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث، موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوران نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

مشاوران علمی شش ماهه نخست سال ۱۴۰۰

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۱	حسین آبادیان	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	۵۷	محمد رضا سوداگر	دکتری پژوهش هنر	دانشگاه شهید چمران اهواز
۲	فهیمة ابراهیمی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه مذاهب اسلامی	۵۸	هدی سیدحسین زاده	دکتری تاریخ ایران اسلامی	فرهنگستان زبان و ادب فارسی
۳	محبوبه اسماعیلی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود	۵۹	پریسا شادقزوینی	فلسفه و علوم هنری گرایش نقاشی	دانشگاه الزهراء (س)
۴	عفت السادات افضل طوسی	دکتری هنر و طراحی	دانشگاه الزهراء (س)	۶۰	سیدعلاءالدین شاهرخی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه لرستان
۵	امیر اکبری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه آزاد اسلامی واحد جامع بجنورد	۶۱	علی شجاعی اصفهانی	دکترای باستان شناسی	دانشگاه هنر اصفهان
۶	زهرا الهویی نظری	دکتری تاریخ تمدن و ملل اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)	۶۲	سیدحسن شجاعی دیوکلانی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه مازندران
۷	حسن الهیاری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه خلیج فارس	۶۳	جواد شکاری نبیری	دکتری باستان شناسی	دانشگاه بین المللی امام خمینی
۸	محمد تقی امامی خوئی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه آزاد واحد شهرری	۶۴	حسن شکرزاده	دکتری تاریخ ایران اسلامی	آموزش و پرورش
۹	محمد تقی ایمان پور	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه فردوسی مشهد	۶۵	محمد امیر شیخ نوری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)

محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر	محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر
دانشگاه الزهراء(س)	دکتری هنر	شهرزاد صالحی پور	۶۶	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	دکتری تاریخ اسلام	علی بابایی سیاب	۱۰
دانشگاه فرهنگیان	دکتری تاریخ ایران اسلامی	اکبر صبوری	۶۷	دانشگاه الزهراء(س)	دکتری تاریخ اسلام	محمدرضا بارانی	۱۱
دانشگاه ولایت	دکتری تاریخ ایران اسلامی	عبداله صفرزائی	۶۸	دانشگاه شهید بهشتی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	حسن باستانی‌راد	۱۲
دانشگاه آزاد	دکتری تاریخ ایران اسلامی	علی ططری	۶۹	دانشگاه شهید چمران اهواز	دکتری تاریخ ایران اسلامی	علی بحرانی‌پور	۱۳
پژوهشگر	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محمدجواد عبد‌الهی	۷۰	دانشگاه الزهراء(س)	دکتری تاریخ اسلام	شهلا بختیاری	۱۴
مرکز پژوهش و اسناد	دکتری تاریخ ایران اسلامی	عیسی عبدی	۷۱	دانشگاه اصفهان	دکتری زبان و ادبیات فارسی	محمود براتی خوانساری	۱۵
دانشگاه اصفهان	دکتری تاریخ اسلام	حسین عزیزی	۷۲	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دکتری تاریخ ایران باستان	صفورا برومند	۱۶
دانشگاه بیرجند	دکتری تاریخ ایران اسلامی	زهرا علیزاده بیرجندی	۷۳	دانشگاه تربیت مدرس	دکتری تاریخ اسلام	عباس برومند اعلم	۱۷
دانشگاه اصفهان	دکتری تاریخ اسلام	علی غلامی دهقی	۷۴	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محسن بهرام‌نژاد	۱۸
دانشگاه نیشابور	دکتری پژوهش هنر	فرزانه فرخ فر	۷۵	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محسن بهشتی سرشت	۱۹

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۲۰	مسعود بیات	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه زنجان	۷۶	عبداله فرهی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه مذاهب اسلامی
۲۱	عباس پناهی	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه گیلان	۷۷	مجید فروتن	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه همدان
۲۲	غفار پوربختیار	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه آزاداسلامی واحد شوشتر	۷۸	سیمین فصیحی	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)
۲۳	سهیلا ترابی فارسانی	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه آزاداسلامی واحد نجف آباد	۷۹	حجت فلاح توتکار	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین
۲۴	هدیه تقوی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه الزهراء (س)	۸۰	مهرداد قدرت دیزجی	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه ارومیه
۲۵	علی اکبر جعفری	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه اصفهان	۸۱	پروین قدسی‌زاد	دکتری تاریخ اسلام	دانشنامه جهان اسلام
۲۶	شهرام جلیلیان	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه شهید چمران اهواز	۸۲	عباس قدیمی قیداری	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه تبریز
۲۷	شهناز جنگجو قولنجی	دکتری تاریخ اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	۸۳	محمدعلی کاظم بیگی	دکتری تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی	دانشگاه تهران
۲۸	رقیه جوادی	دکتری تاریخ اسلامی	پژوهشگر	۸۴	علی کالیبراد	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه تهران
۲۹	محمد جعفر چمنکار	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه ارومیه	۸۵	حمید کاویانی پویا	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه شهید باهنر کرمان
۳۰	امیرحسین حاتمی	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	۸۶	مسعود کتیری	دکتری تاریخ اسلامی	دانشگاه اصفهان

محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر	محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر
دانشگاه تبریز	دکتری تاریخ ایران اسلامی	علیرضا کریمی	۸۷	دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب	دکتری تاریخ ایران اسلامی	زهرا حامدی	۳۱
دانشگاه تهران	دکتری علوم سیاسی	سعیده لطفیان	۸۸	دانشگاه الزهراء (س)	دکتری تاریخ ایران اسلامی	اسماعیل حسن زاده	۳۲
دانشگاه الزهراء (س)	دکتری تاریخ ایران اسلامی	ذکرالله محمدی	۸۹	دانشگاه الزهراء (س)	دکتری تاریخ ایران باستان	سید توفیق حسینی	۳۳
دانشگاه شهید بهشتی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محمد محمودهاشمی	۹۰	پژوهشگر	دکتری تاریخ ایران اسلامی	مرضیه حسینی	۳۴
دانشگاه امام حسین (ع)	دکتری تاریخ ایران اسلامی	ابراهیم مشفق فر	۹۱	دانشگاه تهران	دکتری تاریخ اسلام	حسن حضرتی	۳۵
سازمان اسناد و کتابخانه ملی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	ربابه معتقدی	۹۲	دانشگاه تهران	دکتری تاریخ اسلام	سید احمدرضا خضری	۳۶
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	علیرضا ملایی توانی	۹۳	دانشگاه بیرجند	دکتری تاریخ ایران اسلامی	مجتبی خلیفه	۳۷
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	الهام ملک زاده	۹۴	دانشگاه فردوسی مشهد	دکتری علوم سیاسی	محسن خلیلی	۳۸
پژوهشگاه باستان شناسی	دکتری باستان شناسی	مهرداد ملک زاده	۹۵	دانشگاه تهران	دکتری جغرافیا و برنامه ریزی روستایی	حسن دارابی	۳۹
دانشگاه اصفهان	دکتری تاریخ اسلام	اصغر منتظرالقائم	۹۶	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دکتری فرهنگ و زبان های ایران باستان	حمیدرضا دالوند	۴۰
دانشگاه شیراز	دکتری تاریخ ایران اسلامی	جواد موسوی دالینی	۹۷	دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر	دکتری تاریخ ایران اسلامی	رضا دشتی	۴۱

محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر	محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر
بنیاد دائره المعارف اسلامى	دكتري ادیان و عرفان تطبیق	ابراهیم موسی پور بشلی	۹۸	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دكتري تاریخ ایران اسلامی	نیره دلیر	۴۲
فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی	دكتري زبان و ادبیات فارسی	محمدسرور مولایی	۹۹	دانشگاه اصفهان	دكتري تاریخ ایران اسلامی	مرتضی دهقان نژاد	۴۳
دانشگاه شهید چمران اهواز	دكتري تاریخ ایران باستان	فرشید نادری	۱۰۰	دانشگاه تبریز	دكتري تاریخ ایران اسلامی	ولی دین پرست	۴۴
پژوهشگر	دكتري تاریخ ایران اسلامی	زهرا نادى	۱۰۱	دانشگاه شهید بهشتی	دكتري تاریخ اسلام	نگارذیلابی	۴۵
مدرس مدعو دانشگاه یاسوج	دكتري تاریخ ایران اسلامی	مصطفی نامداری منفرد	۱۰۲	اداره کل پژوهش و اسناد ریاست جمهوری	دكتري تاریخ ایران اسلامی	سجاد راعی گلوچه	۴۶
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دكتري فرهنگ و زبانهای باستانی	سیروس نصراله زاده	۱۰۳	دانشگاه اصفهان	دكتري تاریخ محلی	عبدالمهدی رجایی	۴۷
دانشگاه اصفهان	دكتري تاریخ ایران اسلامی	مرتضی نورائی	۱۰۴	پژوهشگر	علوم سیاسی	مرتضی رسولی پور	۴۸
دانشگاه پیام نور	دكتري تاریخ ایران اسلامی	جمشید نوروزی	۱۰۵	دانشگاه خوارزمی	دكتري تاریخ ایران اسلامی	ابوالفضل رضوی	۴۹
پژوهشگر	دكتري تاریخ ایران اسلامی	مریم نوری امیرآبادی	۱۰۶	دانشگاه امام علی(ع)	دكتري تاریخ ایران اسلامی	علی زرنگ	۵۰
دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا	دكتري علوم سیاسی	نقیسه واعظ	۱۰۷	دانشگاه تهران	دكتري تاریخ ایران باستان	روزبه زرین کوب	۵۱
دانشگاه الزهراء(س)	دانشجوی دكتري تاریخ اسلام	محترم وکیلی سحر	۱۰۸	دانشگاه تهران	دكتري تاریخ ایران اسلامی	حسن زندیه	۵۲

محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر	محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر
دانشگاه الزهراء(س)	دکتری تاریخ اسلام	علیمحمد ولوی	۱۰۹	پژوهشکده امام خمینی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محسن سراج	۵۳
پژوهشگر	دکتری تاریخ اسلام	یاسمن یاری	۱۱۰	دانشگاه تبریز	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محمد سلماسی زاده	۵۴
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	شهرام یوسفی فر	۱۱۱	پژوهشگر	سکه شناسی	سعید سلیمانی	۵۵
				دانشگاه اصفهان	دکتری تاریخ ایران باستان	اسماعیل سنگاری	۵۶

فهرست مطالب

- ۱۷-۴۴ سرعت سفر زمینی در روزگار شاهنشاهی اشکانی (از سده اول قبل از میلاد تا سده سوم میلادی)
رضا اردو، روزبه زرین کوب
- ۴۵-۷۰ بازتاب اسرائیلیات در فیلم محمد رسول الله(ص) (قبل از بعثت)
هدیه تقوی
- ۷۱-۹۲ آشنایی ایرانیان با جایگاه زن در جامعه آمریکایی از رهگذر مطبوعات و مدارس
مسیونری در دوره قاجاریه
فرشته جهانی، علیرضا ملایی توانی
- ۹۳-۱۱۸ عملکرد دولت قاجار در بحران افزایش قیمت‌ها (۱۳۱۴-۱۳۲۴ق)
فرهاد دشتکی‌نیا
- ۱۱۹-۱۴۰ تأملی در باب پیشنهاد مکان‌گزینی اتابک هزار اسب برای مقابله با مغولان
کشواد سیاهپور
- ۱۴۱-۱۶۳ جنبش زنان در تونس: از شکل‌گیری رویکرد اسلامی تا پیدایش دیدگاه سکولاریستی (۱۸۸۱-۱۹۵۶م)
زهرا میرزایی
- ۱۶۵-۱۸۷ تحلیلی بر نقش عوامل جغرافیایی در جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی
مهسا ویسی، سیاوش اولیایی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)

سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۰، پیاپی ۱۴۰، تابستان ۱۴۰۰ / صفحات ۴۴-۱۷

مقاله علمی - پژوهشی

سرعت سفر زمینی در روزگار شاهنشاهی اشکانی (از سده اول قبل از

میلااد تا سده سوم میلادی)^۱

رضا اردو^۲، روزبه زرین کوب^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۳

چکیده

در اسناد تاریخی و روایات مورخان کلاسیک، درباره حرکت چابارها، سپاهیان و کاروان‌ها در روزگار اشکانیان گزارش‌هایی دیده می‌شود که در آنها زمان شروع حرکت یا پایان یا هر دو بیان شده یا این زمان قابل محاسبه است. از طرفی، برخی گزارش‌ها مانند سفرنامه‌ها و اسناد مشابه، مسافت میان نقاط مختلف شاهنشاهی اشکانی را در اختیار خواننده قرار داده است. این دو گونه اطلاعات - یعنی مدت زمان سفر و میزان مسافت - داده‌های لازم برای محاسبه سرعت حرکت چابارها، سپاهیان و کاروان‌ها را در دسترس قرار می‌دهد. گردآوری این اطلاعات پراکنده و محاسبه سرعت سفر، در راستای پاسخ به این پرسش است که میزان سرعت سفر زمینی در روزگار شاهنشاهی اشکانی از سده اول قبل از میلاد تا سده سوم میلادی چقدر بوده است. در این میان، نادقیق بودن برخی داده‌ها و همچنین دشوار یا ناامن بودن بعضی راه‌ها، جای خطایی برای محاسبات جاری گذاشته است تا محاسبات در نهایت به صورت دامنه‌ای ارائه شود. با روش بررسی موردی و تطبیق محاسبات با سرعت‌هایی که پیش از آن ضبط شده، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که دامنه سرعت حرکت چابارها میان ۸۰ تا ۲۷۷ کیلومتر در شبانه‌روز، دامنه سرعت لشکرکشی‌ها بین ۱۰ تا ۴۰ کیلومتر در شبانه‌روز و بازه سرعت برای کاروان‌های تجاری ۴۰ تا ۶۰ کیلومتر در شبانه‌روز و برای هیئت‌های سیاسی ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر در شبانه‌روز بوده است.

واژه‌های کلیدی: سرعت سفر، اشکانیان، سفر زمینی، چابار، لشکرکشی، کاروان

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2021.33617.2347

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران، تهران، ایران rezarardou@ut.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول) zarrinkoobr@ut.ac.ir

- مقاله مستخرج از پایان‌نامه با عنوان «دستگاه خبرگیری و خبررسانی ایران در عهد اشکانیان» دانشگاه تهران در سال ۱۳۹۵ می‌باشد.

مقدمه

اشکانیان در پهنه‌ای از جغرافیای سیاسی ظهور کردند و به قدرت رسیدند که کمتر از یک سده پیش از آن، بخش قابل توجهی از آن تحت حکمرانی هخامنشیان بود. شاهنشاهی هخامنشی تلاش می‌کرد قلمرو خود، از سند و سیردریا (سیحون) در شرق تا نیل و تراکیه در غرب را با ایجاد راه‌های ارتباطی در پیوند با یکدیگر نگاه دارد. جاده‌ها و منزلگاه‌های متعددی که شاهنشاهان هخامنشی در مسیرهای اصلی و فرعی برپا کرده بودند، پس از چند دهه که برای نظام جاده‌ای رونق‌بخش نیز بود، ابزار ارتباطی اشکانیان شد. اشکانیان بستر ارتباطی شاهنشاهی هخامنشی را حفظ کردند و مورد بهره‌برداری قرار دادند. آنها پهنه وسیعی را در اختیار داشتند و سازماندهی مسیرهای زمینی امری حیاتی برای اداره شاهنشاهی به حساب می‌آمد.

جاده‌ها با ماهیت اداری، تجاری و نظامی‌ای که داشتند، شبکه‌ای از ایستگاه‌ها را تشکیل می‌دادند که هم انتقال کالا و خبر و هم انتقال نیروهای نظامی از طریق آنان صورت می‌گرفت. ویژگی بارز این جاده‌ها در دوره اشکانی امنیت زیاد آنها بود تا خللی در رفت‌وآمدها ایجاد نشود. امنیت جاده‌ها سفر و زمان آن را پیش‌بینی‌پذیر می‌کرد؛ بنابراین با برآوردی تقریبی می‌توان سرعت سفر نیروهای نظامی و چاپارها و کاروان‌ها را محاسبه کرد و به این پرسش پاسخ داد که سرعت سفر زمینی در مناطق مختلف شاهنشاهی اشکانی چه تفاوتی با هم داشته و اختلاف سرعت چاپارها و سپاهیان و کاروان‌ها چقدر بوده است؟

پیشینه پژوهش

«ایگور خلوپین» با تکیه بر *سفرنامه* ایزیدر خاراکسی و اشاره‌های مورخان کلاسیک و گزارش‌های موجود از تحقیقات میدانی، موقعیت جغرافیایی راه‌ها و ساتراپی‌های شمالی و شرقی شاهنشاهی اشکانی را شناسایی و بازسازی کرد (Khlopin, 1977).^۱ «برانر» نیز مانند خلوپین اما به صورت کلی‌تر، جاینام‌ها در ایران را بازسازی کرده است (Brunner, 1983). اولین بررسی‌ها درباره راه‌های اشکانیان را شیپمان و لوکونین انجام دادند (Schippmann, 1980: 90-92; Lukonin, 1983). شیپمان ضمن اشاره به وجود راه‌های عظیم از زمان هخامنشیان، محور بحث خود را راه‌های تجاری کاروان‌رو زمینی و دریایی قرار داده و کالاهایی را که در این میان رد و بدل می‌شدند، برشمرده است. ادعای شیپمان آن است که اشکانیان از طریق ترانزیت کالا و گمرک درآمد سرشاری به دست می‌آوردند. لوکونین نیز

۱. خلوپین نسخه اسکاف (Schoff, 1914) را کنار گذاشته و نسخه مولر (Müller, 1882) از ایستگاه‌های پارتی ایزیدر را ترجیح داده است.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۹

همان بحث شیپمان را به صورت مفصل تر شرح داده و وارد بحث نظام مالیاتی و پولی اشکانیان شده است. البته هیچ یک درباره استفاده اداری یا نظامی جاده‌ها سخنی به میان نیاورده‌اند.

«شُمُن» مسیر زوگما تا سلوکیه کران دجله در عصر اشکانی را براساس گزارش ایزیدر خاراکسی و دیگر گزارش‌های مورخان کلاسیک بازسازی و شناسایی کرد (Chaumont, 1984). او گفته است این همان جاده فرات قدیم در زمان هخامنشیان است که اشکانیان استفاده می‌کردند و برایش کاربری تجاری و کاروان‌رو در نظر گرفته است. پس از شُمُن، گالیکوسکی نگاهی دوباره به مسیر فرات به صورت کلی انداخت (Gawlikowski, 1988). او مسافت ایستگاه‌ها و شهرها و همچنین سرعت حرکت سپاهیان در این راه را مدّ نظر قرار داد و بازه زمانی را از زمان آشور در نظر گرفت. در عین حال، او کار شُمُن را نقد کرده و موارد اختلافی را برشمرده است. بازسازی بخش شمالی این مسیر -از زوگما تا نیکفورئون- را پیش از این دیلمان انجام داده بود (Dillemann, 1962: 178f). بعدها لوتر و نیولی نیز مسیر میانه فرات را موضوع پژوهش خود قرار دادند (Luther, 1997; Gnoli, 2000: 33-44). والزر نیز مسیرهای داخل فلات ایران را موضوع تحقیق خود قرار داده است. او براساس گزارش ایزیدر خاراکسی جاده اصلی اشکانیان در فلات را شناسایی و بازسازی کرد (Walser, 1985).

پژوهش دیگر کار دقیق و علمی «شواسنل» است (Choisnel, 2004). او در کتاب خود به نقش اشکانیان در گسترش جاده ابریشم و بازرگانی جهان شمول آن پرداخته است. نویسنده تغییر مسیرهای تجاری از سده یکم ق.م. را مدّ نظر قرار داده است. این تغییر مسیرها می‌تواند به خاطر تنازعات ایران و روم بوده باشد، یا بر اثر تغییرات آب‌وهوایی در آسیای مرکزی. در این پژوهش نیز بازرگانی محور اصلی بحث قرار گرفته و از این زاویه به جاده‌ها نگریسته شده است. در موضوع راه‌های تجاری اشکانیان، هاگل و یاکوبس و وبر منابع را معرفی کرده‌اند (Hackl & et al, 2010: 111-124).

البروک و وینکلمان در کتاب خود فصلی را به جاده ابریشم و راه‌های تجاری اشکانیان اختصاص داده‌اند (Ellerbrock & Winkelmann, 2012: 169-184). تجارت زمینی و دریایی، اقلام و مواد مورد معاوضه -شامل ابریشم، منابع معدنی و محصولات کشاورزی- موضوع بحث آنان در این فصل بوده است.

هارتمان برخلاف محققان دهه ۱۹۸۰ که بر بُعد تجاری راه‌های اشکانی تأکید داشتند، برای راه‌های اشکانیان بیشتر کاربری اداری و نظامی در نظر گرفته و شبکه سراسری جاده‌های

اشکانی را موضوع تحقیق خود قرار داده است (Hartmann, 2018).^۱ پژوهش حاضر در زمره تحقیقات درباره راه‌های اشکانیان، سرعت سفر زمینی سپاهیان، چاپارها و کاروان‌ها در شاهنشاهی اشکانی را مد نظر قرار داده است. این موضوعی است که به صورت مستقل پژوهشی درباره‌اش صورت نگرفته و می‌تواند در پژوهش‌های تاریخی برای تخمین سرعت انتقال خبر (توسط چاپارها) مورد استفاده قرار گیرد. همچنین با آگاهی از سرعت انتقال خبر، این تخمین مقدور می‌شود که دریابیم چه مدت پیش از رسیدن سپاه، ساتراپ یا شاه سرزمین مدافع می‌توانست از حرکت سپاه دشمن باخبر شود. علاوه بر آن، سرعت تحرکات تجاری در پهنه شاهنشاهی اشکانیان و ممالک هم‌جوارش روشن خواهد شد.

وضعیت راه‌ها در زمان اشکانیان

جاده‌ها به‌ویژه در دوران پیشاصنعتی، پدیده‌ای پایدار با تغییرات کم در بازه‌های زمانی طولانی مدت به شمار می‌آمدند و راه‌های اصلی غالباً برای سده‌ها بدون تغییر باقی می‌ماندند (Astour, 1995: 1401). عصر اشکانی نیز از این قاعده مستثنی نبود. برای نمونه، جاده فرات که در زمان هخامنشیان بابل را به سوریه می‌رساند، در زمان اشکانیان نیز کاربری داشت و از سلوکیه کران دجله تا زوگما کشیده می‌شد. به نظر نمی‌رسد اشکانیان تغییری در جاده فرات قدیم ایجاد کرده باشند (Chaumont, 1984: 105). همچنین شاهراه غرب به شرقی که کتسیاس در زمان هخامنشیان شرح داده بود (Ctesias, *Persika* apud Photius, 1994: 72²؛ Lewellyn-Jones & Robson, 2010: 35, 46, 215)، محل لشکرکشی‌ها مانند لشکرکشی آنتیوخوس سوم^۳ و چهارم (Debevoise, 1938: 16, 20) و رفت و آمدها در زمان اشکانیان بود (Briant, 1984: 67). اشکانیان به عنوان وارثان هخامنشیان و سلوکیان، زیرساخت جاده‌ای کارآمدی را در اختیار گرفتند (Hartmann, 2018: 446; Diakonov, 1965: 20).

راه‌های گسترده‌ای که مراکز مهم سیاسی و تجاری را به هم متصل می‌کرد، در سرتاسر شاهنشاهی اشکانی وجود داشت.^۴ یکی از جاده‌های شاهی زمان اشکانیان میان زوگمای فرات

۱. برای کتاب‌شناسی تحقیقات درباره جاده‌های ایران باستان و به‌خصوص جاده‌های اشکانیان، بنگرید به: Hartmann, 2018: 445, n. 2.

2. http://www.tertullian.org/fathers/photius_03bibliotheca.htm#72

۳. ولبنک مسیر حرکت آنتیوخوس از میان کوه‌های البرز را ترسیم کرده است (Walbank, 1967: 237).

۴. راه‌های تجاری شاهنشاهی از طریق آسیای مرکزی به رود ولگا و ماورای آن می‌رسید. همچنین بخشی به هند و غرب می‌رفت (Haussig, 1980: 11). این راه‌ها احتمالاً پیش از اشکانیان نیز برقرار بوده است (Frye, 1992: 61-62).

و اسکندریه آراخوسیا کشیده شده بود (Hartmann, 2018: 450)؛ یعنی همان مسیری که ایزیدر خاراکسی در اوایل سده یکم میلادی پیموده بود. سفر در جاده شاهی^۱ زیر نظر مأموران رسمی تابع شاهنشاه انجام می‌گرفت و در منابع چینی هم عصر آنان اشاراتی به اهمیت دادن اشکانیان به امنیت جاده‌ها گزارش شده است (E. Hou-han-shu, 88.39).^۲ راه‌ها نگهداری می‌شد و چاه‌هایی برای رفع احتیاجات کاروان‌ها حفر می‌شد و در ایستگاه‌های بزرگ کاروان‌سرا وجود داشت.^۳ ایستگاه‌های اشکانی که احتمالاً با خرج شاه نگهداری می‌شدند، در درجه نخست برای مسافران خوراک و اسب یا شتر تازه نفس برای شاهان فراهم می‌کردند و احتمالاً وظیفه نگهبانی از منطقه را نیز برعهده داشتند. مسافران نیز احتمالاً برای استفاده از این ایستگاه‌ها نیاز به مجوز دربار داشتند (Hartmann, 2018: 446, 449-450). ایستگاه‌ها در تمام مسیرهای شاهی گسترده بودند و برای مسافری که از شرق شاهنشاهی به سمت پایتخت/مقر شاه حرکت می‌کرد، هیچ‌گاه ایستگاه‌ها در طول سفرش قطع نمی‌شد (Posch, 1998: 361). برای سفر از غرب به شرق نیز سفرهای دور و دراز در محدوده دولت اشکانی ممکن بود (Bivar, 2007: 26-27) که نمونه‌اش را می‌توان در سفر «آپولونیوس توانایی»^۴ دید که در سال ۴۲م. از شرق روم به تاکسیلا در شمال هند سفر کرده بود (Philostratus, 1912: 2/20). به منظور حفظ جان و مال کاروان‌ها که از بیابان عبور می‌کردند، در برابر خطر حملات راهزنان بدویان، دسته‌جات نظامی ویژه سوار همراه با کاروان‌ها حرکت می‌کردند

۱. درباره نوع کاربری جاده شاهی دوره اشکانی نظرات متفاوت است. راستوتزف کاربری نظامی و تجاری را برایش در نظر گرفته (Rostovtzeff, 1936: 126)؛ درحالی‌که خلوپین و شمن کار ایزیدر را توصیف مسیر قدیمی کاروان‌ها دانسته‌اند (Khlopin, 1977: 123; Chaumont, 1984: 66). از طرفی، نظرات دیگر بر این مبناست که ایستگاه‌های پارتی را نباید نسخه راه‌های تجاری دید، بلکه مطالعه‌ای جغرافیایی و قوم‌شناسانه برای توصیف شاهنشاهی اشکانی بوده و برای امور نظامی و اداری کاربری داشته است (Hartmann, 2018: 448-). با این حال، می‌توان نظر جامع‌تری را پذیرفت که با اینکه تقریباً تمام سفرنامه‌های دنیای باستان قالب نظامی داشته و مسیر عبور سپاهیان را می‌نمایانند، اما کاروان‌ها و بازرگانان نیز از همان راه استفاده می‌کرده‌اند (Hartmann, 2018: 450; Astour, 1995: 1401).

۲. از ترجمه هرت برای متون چینی استفاده شده است (Hirth, 1885).

۳. در همان بند هوهان‌شو، گفته شده است که در منطقه پرجمعیتی در مسیر حرکت از قلمرو اشکانیان به سمت روم، به ازای هر ۳۰ لی (حدود ۱۸ کیلومتر) یک ایستگاه وجود داشت [هر لی کمی بیش از نیم‌کیلومتر بود (Coloru & Traina & Lycas, 2016: 54)]. این فاصله با فاصله ایستگاه‌ها در زمان هخامنشیان همخوانی دارد که حدود ۲۰ کیلومتر بود (Colburn, 2013: 38; Silverstein, 2007: 16; Briant, 2002: 358-9).

4. Apollonius of Tyana

(Diakonov, 1965: 73; Colledge, 1967: 81) و بیشترین نظارت و امنیت، دست‌کم در راه‌های اصلی حکفرما بود (Frye, 1992: 61; Ghirshman, 1954: 284).^۱ بدین ترتیب، فرض دیگری که می‌توان در نظر داشت، امنیت حاکم بر راه‌های اشکانی است که محاسبه سرعت سفر را امکان‌پذیر می‌کند.

سرعت سفر چا‌پارها در عصر اشکانی

با وجود اشارات متعددی که در منابع کلاسیک به اهمیت اسب و اسب‌سواری در عصر اشکانیان شده است (Justin, 41.3.4 apud Watson, 1853: 274; Plutarch, 1916a: 375-379)، اما اطلاعات کمی چندانی که بتوان از روی آنها بیشترین سرعت حرکت سواران و پیک‌های شاهی را محاسبه کرد، در دست نیست. سفیری که بلاش یکم در تابستان برای مذاکره نزد نرون به روم فرستاد، در پاییز به دربار برگشت (Tacitus, 2004: Ann, 15.7); یعنی سفر رفت و برگشت پیک اشکانی به روم یک فصل طول کشید. این سرعت زمانی قابل برآورد است که در نظر داشته باشیم آنچه در بهار در مملکت اشکانیان روی می‌داد، یک فصل طول می‌کشید تا به گوش رومیان در بریتانیا برسد (Debevoise, 1938: 235). یا پیکی که در اواخر تابستان از روم به کیلیکیه فرستاده شده بود، ۴۷ شبانه‌روز در راه بود (Cicero, 1919: V.XIX). گزارشی را که تأیید کننده سرعت جابه‌جایی سواران اشکانی هم‌پای چا‌پارهای هخامنشی است، تاکیتوس در روایت احضار وردان (۳۸-۴۵م) به پادشاهی به دست می‌دهد. طبق این گزارش، وردان فاصله سه‌هزار استادیایی را طی دو شبانه‌روز - یعنی چیزی نزدیک به روزانه ۲۷۷,۵ کیلومتر^۲ - پیمود (Tacitus, 2004: 11.8.2-3). گرچه این سرعت جابه‌جایی را غیرممکن دانسته‌اند (Woodman, 2004: 199, n.24)، اما با مقایسه این سرعت با سرعت حرکت چا‌پارها در عصر هخامنشی که به طور میانگین ۲۳۰ کیلومتر در شبانه‌روز و حداکثر ۳۰۰ کیلومتر در شبانه‌روز بود (Riepl, 1913: 193-194; Silverstein, 2007: 13) و حتی سرعت حرکت پیک‌ها در موارد اضطراری (Eliot, 1955: 79-80)، می‌توان آن را شدنی دانست.

در کتاب هوهان‌شو، مسافت میان پارت در شمال شرقی شاهنشاهی اشکانی تا منتهی‌الیه غربی مرزهای آن ذکر شده است. از پارت / صدروازه^۳ تا آ-مان^۴ [هگمتانه] ۳۴۰۰ لی، از آ-

۱. پلینی از عبارت «راحت‌ترین راه» برای وصف مسیر شوش به بلخ استفاده کرده است (Pliny, 1961: 2/VI. XXXI. 134).

۲. استادیا برای بیشتر نویسندگان باستانی برابر با ۱۸۵ متر بوده است (Engels, 1985: 298-300).

3. An-hsi

4. A-man

مان تا سو-پین^۱ [تیسفون یا شوش] ۳۶۰۰ لی و تا یو-لو^۲ [اسپاسینو خاراکس] در منتهای غربی مرزهای پارت ۹۶۰ لی بود (D. Hou-han-shu, 88.22; Tao, 2007: 98-89)، یعنی جمعاً ۷۹۶۰ لی و تقریباً برابر با ۴۷۷۶ کیلومتر. در جای دیگری از کتاب هوهان شو آمده است که اگر به شمال برگشته و سپس به سمت شرق سوار بر اسب حرکت کنید، پس از شصت شبانه روز به پارت می‌رسید (D. Hou-han-shu, 88.8; Tao, 2007: 97)؛ یعنی شخص سواره با سرعت تقریباً ۸۰ کیلومتر در شبانه روز می‌توانست منتهی‌الیه غربی شاهنشاهی اشکانی تا شمال شرق آن را ببیند. این سرعت با سرعت معمول ۷۵ کیلومتر در شبانه روز که برای پیک‌های رومی هم‌عصر محاسبه کرده‌اند (Eliot, 1955: 76; Llewelyn, 1994: 19, n. 59)، همخوانی دارد.

سرعت سفر سپاهیان در عصر اشکانی

بیشترین تعداد سپاهیان که برای اشکانیان ضبط شده، پنجاه‌هزار (Nikonorov, 2010: 46-7) و بیشترین تعداد سپاهیان که در قلمرو اشکانیان حرکت کردند، حدود ۱۲۰ هزار نفر همراه با تجهیزات محاصره بوده است (Plutarch, 1916b: XXXVII). در این میان، برخی سپاه‌ها تنها از سواران تشکیل شده بودند (Plutarch, 1916a: XXI) که سرعت حرکت و قدرت مانور را بالا می‌برد و برخی دیگر نیز ترکیبی از سوار و پیاده بودند (Olbrycht, 2003: 92). بدین ترتیب، نمی‌توان یک عدد مشخص را برای سرعت سفر سپاهیان در نظر گرفت، بلکه سعی بر این است که در این بخش با استفاده از داده‌های موجود، بازه‌ای از سرعت لشکرکشی در عصر اشکانیان محاسبه شود. مناطق پارت و هیرکانی جزو نخستین مناطقی بودند که تحت اختیار اشکانیان درآمدند و «صدرروازه» جزو نخستین پایتخت‌های آنان بود. صدرروازه به اندازه سه شبانه‌روز رژه نظامی از مرزهای کوهستانی هیرکانی فاصله داشت (Hansman, 1968: 115). از طرف دیگر، فاصله صدرروازه تا دروازه‌های کاسپی را مورخان کلاسیک در گزارش‌های خود به دست داده‌اند. استرابن آن را ۱۴۰۰ استادی (Strabo, 1961: 251-253)،^۳ آمیانوس مارکلینوس ۱۰۴۰ استادیا (Pliny, 1855: XI.17.2) و پلینی ۱۳۳ مایل (Ammianus Marcellinus, 2000: XXIII.6.43) بیان کرده‌اند؛ یعنی بین ۱۹۲ تا ۲۵۹ کیلومتر. فاصله صدرروازه تا مرز کوهستانی هیرکانی تقریباً نیمی از فاصله صدرروازه تا دروازه‌های کاسپی بوده است (بنگرید به نقشه ۱)؛ یعنی

1. Ssü-pin

2. Yü-lo

۳. استرابن فاصله «تاپه» (Tapê) تا دروازه‌های کاسپی را ۱۴۰۰ استادیا بیان کرده، اما طبق محاسبه خلوپین تاپه و صدرروازه نام‌های متفاوت یک شهر بوده‌اند (Khlopin, 1977: 143).

حدود ۹۶ تا ۱۲۹ کیلومتر که طی سه شبانه‌روز رژه نظامی طی می‌شده است؛ به عبارتی روزانه بین ۳۲ تا ۴۳ کیلومتر.



نقشه شماره ۱. مسیر دروازه‌های کاسپی (Caspiae Portae) - صدرروازه (Hecatompylos) که در میانه‌اش راهی به سمت هیرکانی جدا می‌شود.^۱

یکی از مهم‌ترین لشکرکشی‌ها در تاریخ اشکانیان، لشکرکشی کراسوس از روم به حران/کرهه^۲ است. کراسوس در اواسط نوامبر سال ۵۵ ق.م. از روم به سمت بندر «بروندیسوم»^۳ حرکت کرد. از آنجا با کشتی به «دوراکيوم»^۴ رفت و سپس باقی مسیر را زمینی پیمود و در ماه آوریل یا می ۵۴ ق.م. به سوریه رسید (Debevoise, 1938: 80; Colledge, 1967: 38). مسافت رم تا بروندیسوم ۵۷۹ کیلومتر (Laurence, 2002: 97)، از بروندیسوم تا دوراکيوم ۶۴، از دوراکيوم تا بیزانتیوم ۱۱۴۴، از بیزانتیوم تا انکورا ۴۵۵، از انکورا تا طرسوس ۴۸۴ و از طرسوس تا انطاکیه ۲۲۶ کیلومتر بود (Gibbon, 2015: Chapter II, Part IV) که مجموعاً مسافت ۲۹۵۲ کیلومتر را برای سفر نظامی کراسوس به دست می‌دهد. کراسوس این مسافت را با کمتر از هفت لژیون (۳۵ هزار نفر) در حدود پنج ماه در طول زمستان طی کرد که حدوداً سرعت روزانه ۲۰ کیلومتر را در محاسبات نشان می‌دهد.

پس از جنگ حران، تولیوس سیسرون/کیکرو به پروکنسول کیلیکیه منصوب و سفر به آنجا را آغاز کرد (Plutarch, 1967: Cicero, 36). او که تا پیش از همراه داشتن سپاه در آسیای

1. <https://www.tabulae-geographicae.de/english/others/the-parthian-empire/>

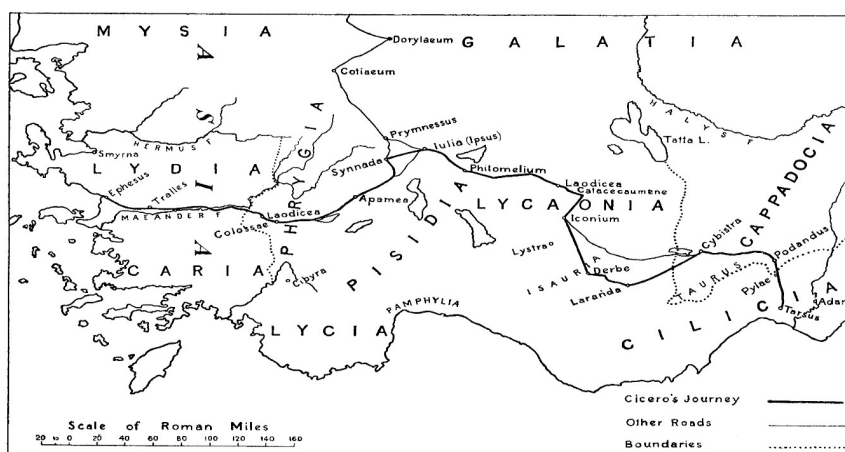
2. Karrhai

3. Brundisium

4. Dyrrachium

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۲۵

صغیر با سرعت ۴۰ کیلومتر در شبانه‌روز حرکت می‌کرد، مسیر ۱۹۳ کیلومتری میان آیونیوم تا کویسترا^۱ را با سپاهی ده‌هزار نفره در ۱۵ شبانه‌روز طی کرد؛ یعنی روزی ۱۳ کیلومتر. وی از کویسترا تا طرسوس سیزده شبانه‌روز در راه بود و در پنج اکتبر به طرسوس رسید (Hunter, 1913: 81-93) (نقشه شماره ۲).



نقشه شماره ۲. مسیر سفر سیسرون در آسیای صغیر در ۵۱ ق.م. (Hunter, 1913: 74)

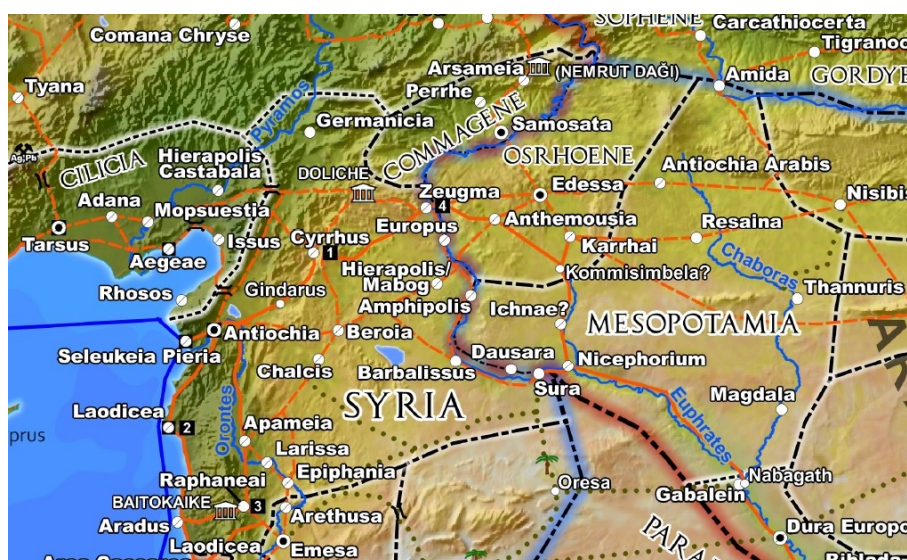
فاصله برون‌دیسیوم تا اکتیوم حدود ۳۲۱ کیلومتر، اکتیوم تا آتن از راه زمینی ۳۷۱ (Holmes, 1923: 1/484)، آتن تا دلوس ۱۴۴ (White, 1989: 27)، دلوس تا افسس ۵۴۵، افسس تا ترالس ۴۸ (Rennell, 2014: 293)، ترالس تا لائودیکیا ۱۳۰، لائودیکیا تا آیونیوم ۴۳۴ (Hunter, 1913: 78)، آیونیوم تا کویسترا ۲۰۳ و کویسترا تا طرسوس ۱۷۷ کیلومتر بود (Magie, 2017: 1253)؛ یعنی به‌طور کلی سیسرون مسیر ۲۳۷۳ کیلومتری میان برون‌دیسیوم تا طرسوس را در تابستان و با تعداد نیروهای کم در ۱۳۶ شبانه‌روز با سرعت میانگین ۱۸-۱۷ کیلومتر در شبانه‌روز طی کرد که دلیل کندتر بودن حرکتش نسبت به کراسوس آن است که در شهرها اقامت‌های چندروزه داشت و منتظر دریافت خبر از تحرکات اشکانیان می‌ماند.

در مقابل، همزمان با حرکت سیسرون به سمت طرسوس، پاکر همراه با نیروهای عظیمی از اشکانیان و دیگر اقوام به سمت سوریه لشکرکشی می‌کرد (Cicero, 1952: XV.4.7). طبق نامه‌ای که سیسرون به کاتو نوشته، نماینده‌ای در تاریخ ۳ سپتامبر ۵۱ ق.م. از طرف آنتیوخوس

1. Cybistra

۲. در ترجمه ویلیامز، تاریخ رسیدن نماینده ۲۸ آگوست نوشته شده و دبواز ۳۰ آگوست (Debevoise: 97) در نظر گرفته است، اما هانتز نشان داده که ۳ سپتامبر درست است (Hunter: 89).

حاکم کماگنه، نزد سیسرون در آیکونیوم رسید و به او خبر داد که نیروهای پاکر به کرانه فرات رسیده و به سوریه وارد شده‌اند (Cicero, 1952: XV.3.1; XV.4.3; 1919: V.20). پرسشی که پیش می‌آید آن است که سپاهیان پاکر از کدام مسیر وارد سوریه شده بودند؟ راه اصلی اشکانیان در غرب شاهنشاهی، همان‌طور که ایزیدر خاراکیسی نشان داده (Isidor, 1914: 1)، در امتداد فرات قرار داشته است. پس رسیدن نیروهای پاکر به کرانه فرات به تنهایی اطلاع دقیقی از محل آنها نمی‌دهد، اما ذکر ورود آنها به سوریه پس از جنگ حران و آن هم از طرف نماینده‌ای از کماگنه، این حدس را تقویت می‌کند که منظور محلی در امتداد راه اصلی،^۱ پس از حران/کرهه و در دیدرس اهالی کماگنه بوده است. بدین ترتیب، شهر زوجما تنها جایی است که با توصیفات پیشین همخوانی دارد (نقشه شماره ۳).



نقشه شماره ۳. ایالت سوریه^۲

از زوجما تا طرسوس مسیر مستقیم تقریباً ۲۰۰ کیلومتری وجود داشت (Boeft et al, 2015: 11) و از طرسوس تا کویبسترا ۱۷۷ کیلومتر بود. از کویبسترا تا آیکونیوم- محل استقرار سیسرون- دو مسیر وجود داشت (نقشه شماره ۲). مسیر کوتاه شمالی که برای

۱. راه اصلی توصیف شده توسط ایزیدر، در درجه اول برای عبور سپاهیان بوده و کاربری نظامی داشته است (بنگرید بالاتر، صفحه ۴، پاورقی شماره ۱). همچنین شمن نشان داده که حمله‌های اشکانیان به سوریه در سده یکم قبل از میلاد از این راه بوده است (Chaumont, 1984: 106).

2. <https://www.tabulae-geographicae.de/english/others/the-parthian-empire/>

عبور پیک‌ها و سواران مناسب بود (Hunter, 1913: 87)، احتمالاً راهی است که پیک ارسالی از کماگنه پیموده است. آن مسیر حدود ۹۴ مایل رومی برابر با ۱۳۹ کیلومتر بود (Magie, 2017: 1253). بنابراین پیک کماگنه‌ای پس از پیمودن فاصله ۵۱۶ کیلومتری از زوگما تا آیکونیوم، در ۲۸ آگوست به سیسرون رسید. با فرض سرعت روزانه ۷۵ کیلومتر برای پیام‌رسان‌های رومی در زمان سفر سیسرون (Hunter, 1913: 94؛ همچنین بنگرید بالاتر)، می‌توان چنین برداشت کرد که پیک مزبور حدود یک هفته در راه بوده است تا پیام را به سیسرون برساند. بنابراین با فرض اینکه حاکم کماگنه بلافاصله پس از دیدن عبور سپاهیان اشکانی پیک را فرستاده، تاریخ عبور سپاهیان پاکر از کنار فرات و ورودشان به سوریه در ۲۷ آگوست ۵۱ ق.م. بوده است.

سیسرون در نامه دیگری نوشته است هنگام عبور از مرز لوکانیه و کاپادوکیه و ورود به کلیکیه،^۱ در ۱۸ سپتامبر^۲ پیامی به دستش رسید مبنی بر آنکه پاکر همراه با سواران اشکانی در توبا^۳ اردو زده‌اند (Cicero, 1952: XV.1.2). توبا در سوریه نام دیگر «دار کیتا»^۴ در میان دو شهر برویا^۵ و انطاکیه قرار داشته است (Gatier & Sinclair, 2000: 1031). برویا در فاصله دوروزه، برای مسافری چابک، از انطاکیه قرار داشت (Prokopios, 2014: II/7.2). اگر طبق محاسبات بالا سرعت حرکت چابک‌سوار رومی را روزانه ۷۵ کیلومتر بدانیم، فاصله برویا تا انطاکیه حدود ۱۵۰ کیلومتر بوده و پاکر در میانه آن، یعنی در فاصله حدود ۷۵ کیلومتری از انطاکیه اردو زده بود. به احتمال زیاد خبر اردو زدن اشکانیان از مسیر انطاکیه - کاستابالا^۶ - طرسوس - کویسترا به دست سیسرون رسیده است (بنگرید به نقشه ۳ و ۲). توبا تا انطاکیه ۷۵ کیلومتر، انطاکیه تا طرسوس ۲۴۷ (Greswell, 1854: 501)، طرسوس تا کویسترا ۱۷۷ و از کویسترا تا محل اقامت سیسرون ۱۳ کیلومتر بوده است (بنگرید بالاتر). بدین ترتیب، پیام‌رسان فاصله ۵۱۲ کیلومتری از اردوی پاکر تا محل استقرار سیسرون را پیموده و خبر را در ۱۸

۱. یعنی در فاصله یک شبانه‌روز رژه تا شهر کویسترا قرار داشت (Hunter, 1913: 89, n.3). سرعت حرکت سیسرون از آیکونیوم تا کویسترا هم روزانه ۱۳ کیلومتر بود (بنگرید بالاتر). پس در فاصله ۱۳ کیلومتری از کویسترا بود که خبر به دستش رسید.

۲. دوبواز تاریخ ۱۹ سپتامبر را ثبت کرده (Debevoise, 1938: 98)، اما ترجمه ویلیامز و برآورد هانتز (Hunter, 90) همان ۱۸ سپتامبر است.

3. Tyba

4. Dar Qita

5. Beroia

6. <http://architectureandasceticism.exeter.ac.uk/items/show/226>

۷. پیام‌رسانی که از طرف تارکوندیمتوس (Tarcondimotus) نزد کیکرو آمد، متحد رومیان در شهر کاستابالا در شرق کلیکیه (Stein, 1932: 2297) بوده است (Cicero, 1952: XV.1.2).

سپتامبر به او رسانده است. با حساب سرعت پیک‌بران رومی، سوارکار تقریباً یک هفته در راه بوده است؛ یعنی پاکر در ۱۱ سپتامبر ۵۱ ق.م. در توبا اردو زده بود. با تمام این محاسبات، حال می‌توان سرعت حرکت سپاهیان پاکر را به دست آورد. پاکر در ۲۷ آگوست در زوگما بود و در ۱۱ سپتامبر به توبا رسید. از آنجا که مستقیماً به انطاکیه نرفته و بین برویا و انطاکیه اردو زده بود، به نظر می‌رسد مسیر زوگما- کورهوس^۱ - برویا را پیموده باشد (نقشه ۳). فاصله میان زوگما تا انطاکیه محل اختلاف است. شُمن آن را ۲۲۵ کیلومتر محاسبه کرده (Chaumont, 1984: 85) و گالیکوسکی حدود ۲۰۰ کیلومتر (Gawlikowski, 1988: 83). حتی اگر رقم بالاتر شُمن، یعنی ۲۲۵ کیلومتر را برای فاصله زوگما تا انطاکیه در نظر بگیریم و همچنین فاصله ۷۵ کیلومتری توبا تا انطاکیه را از آن کم کنیم، فاصله ۱۵۰ کیلومتر بین زوگما تا توبا به دست می‌آید؛ یعنی سپاهیان پاکر این فاصله را در ۱۵ شبانه‌روز (۲۷ آگوست تا ۱۱ سپتامبر) پیموده‌اند که سرعت غیرمنتظره ۱۰ کیلومتر در شبانه‌روز را به دست می‌دهد.

سیسرون در نامه‌اش اشاره کرده است که سپاهیان پاکر را سواران تشکیل می‌دادند (Cicero, 1952: XV.1.2)، اما در مقایسه با سرعت سپاهیان که بالاتر محاسبه شد، این سرعت برای لشکری سواره غیرعادی به نظر می‌رسد. به نظر می‌رسد لشکرکشی پاکر به صورت یکپارچه و تنها با هدف تسخیر انطاکیه نبوده است. اولین خبری که به سیسرون پس از ورود اشکانیان به سوریه رسید این بود که در سرتاسر ایالت سوریه شورش جدی برپا شده است (Cicero, 1952: XV.1.2). همچنین بدنه بزرگی از سواران اشکانی به سمت کیلیکیه و کاپادوکیه حرکت کردند (Cicero, 1958: VIII.10.1; 1952: XV.4.7; 1919: V.20). حتی وقتی که در تسخیر انطاکیه موفق نشدند، به سمت شهرهای دیگری از سوریه رفتند (Dio Cassius, 1914a: 3/447-449). اینها نشان می‌دهد که پاکر و سپاهیان نه فقط به قصد تسخیر شهر مهم انطاکیه، بلکه به منظور بسیج تمام شهرهای ایالت سوریه و مناطق ماورای آن دست به لشکرکشی زده بودند و این امر دلیل کندی حرکت مستقیم اشکانیان به سمت انطاکیه را توجیه می‌کند.

یکی از فرساینده‌ترین سفرهای سپاهیان در عصر اشکانی، عقب‌نشینی سپاهیان مارکوس آنتونیوس از فراسیا تا رود ارس طی ۲۷ شبانه‌روز بوده است (Plutarch, 1916b: Antony, 50). طبق گزارش پلوتارک، آنتونیوس راه کوهستانی را برای بازگشت انتخاب کرد و پیش از رسیدن

۱. سیسرون در مقطعی اشاره کرده است که اشکانیان به «کورهستیکا» (Cyrrestica) ناحیه‌ای که مرکزش «کورهوس» (Cyrhus) بود، رسیده‌اند (Cicero, 1919: V.18).

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۲۹

به رود ارس، از رودی گذشتند که شش شبانه‌روز با رود ارس فاصله داشت (Plutarch, 1916b: Antony, XLIX). بدین ترتیب، احتمالاً رود اولی رود تلخه (آجی‌چای) بوده است (نقشه شماره ۴). سپاهیان آنتونیوس پس از سپری کردن ۳۰۰ مایل رومی (۴۴۴ کیلومتر) به سرزمین ارمنستان وارد شدند (Rawlinson, 1873: 204)؛ یعنی روزی حدوداً ۱۶ کیلومتر طی کردند.



نقشه شماره ۴. موقعیت فراسپا، رود تلخه و ارس (Araxes)^۱

در مقابل عقب‌نشینی طاقت‌فرسا و کند آنتونیوس، یکی از سریع‌ترین عقب‌نشینی‌های تاریخ اشکانیان را پایتوس^۲ در سال ۶۲م. بر اثر حمله بلاش یکم، از ارمنستان انجام داد. او تمام زخمیان - و احتمالاً پیادگان - را رها کرد و از آرساموساتا^۳ (Tacitus, 2004: 15.10.3) طی یک شبانه‌روز چهل مایل رومی (۵۹ کیلومتر) را طی کرد (Tacitus, 2004: 15.16). از تعداد سپاهیان پایتوس همین‌قدر اطلاع داریم که هنگام عقب‌نشینی تنها یک لژیون ناقص و سواران پانونیایی (Tacitus, 2004: 15.10.3) در اختیار داشته و به عبارتی کمتر از ده هزار تن بوده‌اند.

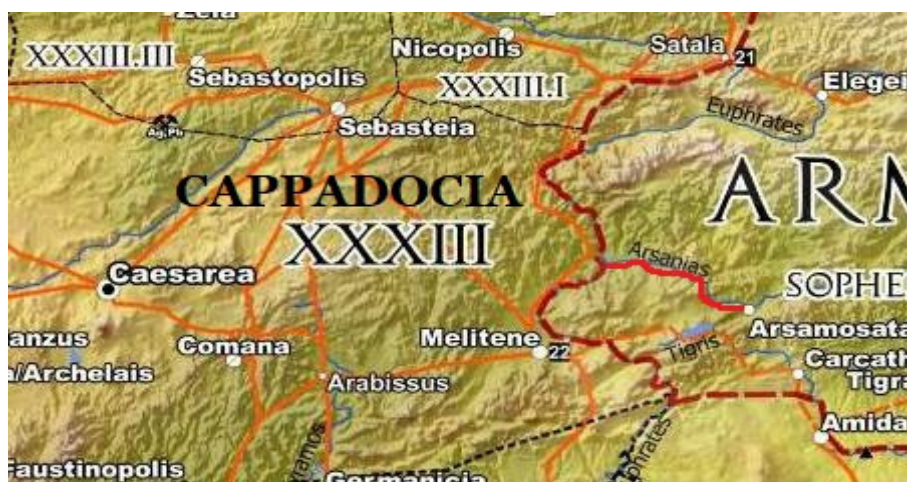
1. <https://altmarius.ning.com/m/blogpost?id=3496555%3ABlogPost%3A692573>

2. Pactus

3. Arsamosata

۳۰ / سرعت سفر زمینی در روزگار شاهنشاهی اشکانی ... / رضا اردو و ...

مسیر عقب‌نشینی از کرانه آرسانیاس^۱ به سمت کاپادوکیه بوده است (نقشه شماره ۵)؛ زیرا سربازان رومی‌ای که پیش از پایتوس فرار کرده بودند، از همین راه به کربولو رسیدند (Tacitus, 2004: 15.12.1-2).



نقشه شماره ۵. مسیر عقب‌نشینی پایتوس از آرساموساتا و کرانه رود آرسانیاس به سمت کاپادوکیه^۲

یکی دیگر از لشکرکشی‌های گسترده عصر اشکانی، لشکرکشی ترایانوس از روم به میان‌رودان بود. ترایانوس در ۲۷ اکتبر ۱۱۳م. با کشتی از روم حرکت کرد (Longden, 1931: 1) و پس از گذر از آتن و لوکیه (Dio Cassius, 1914b: 8/LXVIII.17)، در ۷ ژانویه ۱۱۴ به انطاکیه رسید (Lightfoot, 1990: 115). ترایانوس این مسافت ۳۰۲۱ کیلومتری^۳ را تقریباً تماماً از راه دریایی (Longden, 1931: 2) در طول ۷۲ شبانه‌روز طی کرد؛ یعنی با سرعت ۴۱ کیلومتر در شبانه‌روز. این سرعت نسبتاً بالا برای لشکرکشی، از آنجاست که ترایانوس بیشتر نیروهای خود را از لژیون‌های مستقر در سوریه و فلسطین و نیروهای اعزامی از مصر در سوریه جمع‌آوری کرد (Debevoise, 1938: 220). می‌دانیم که امپراتور سالخورده در مدتی که پا به پای سپاهش (Dio Cassius, 1914b: 8/LXVIII.23) مشغول تسخیر ارمنستان بود، با میانگین سرعت ۱۵ کیلومتر در شبانه‌روز حرکت می‌کرد (Lightfoot, 1990: 117).
گفتنی است درباره زمان لشکرکشی به سمت جنوب میان‌رودان اطلاعات دقیقی وجود

1. Arsaniias

2. <https://altmarius.ning.com/m/blogpost?id=3496555%3ABlogPost%3A692573>

۳. از نرم‌افزار <http://orbis.stanford.edu> برای اندازه‌گیری مسافت دریایی در امپراتوری روم استفاده شد.

ندارد و حتی تعیین سال آن نیز محل اختلاف است. آنچه مشخص است اینکه ترایانوس به موازات جریان فرات به سمت تیسفون حرکت کرد (Lightfoot, 1990: 120; Chaumont, 1984: 106)؛^۱ درحالی که پیش از آن آدیابنه و دو طرف مسیر دجله در آن دیار را تحت تسلط خویش درآورده بود. محل اختلاف آنجاست که آیا ترایانوس آدیابنه و تیسفون را در یک سال (۱۱۵م) فتح کرده یا هر یک را در دو سال جداگانه (آدیابنه در سال ۱۱۵ و تیسفون در سال ۱۱۶م)^۲؟ می‌دانیم که ترایانوس پیش از لشکرکشی به ارمنستان، زمستان را در انطاکیه گذراند و در بهار سفر جنگی خود را آغاز کرد و پس از تسخیر ارمنستان و رسیدن به نصیبین/نسیبیس^۳ در ۱۵ سپتامبر، برای گذراندن زمستان به ادسا رفت (Lepper, 1948: 208). اگر فرض بگیریم که ترایانوس همین الگو را در سال بعد هم پیاده کرده، پس می‌توان پذیرفت در بهار ۱۱۵م. تسخیر آدیابنه را کامل کرده (Longden, 1931: 13) و در تابستان از فرات پایین رفته و در سپتامبر ۱۱۵ تیسفون را تسخیر کرده بود (Ibid: 6-7). حال اگر این نظر را بپذیریم که ترایانوس در بهار ۱۱۶ به سمت تیسفون حرکت کرده و در اول پاییز آنجا را تسخیر کرده، زمان لشکرکشی و تسخیر تیسفون بیش از شش ماه طول می‌کشد که با توجه به عدم درگیری در مسیر و تسخیر بی‌درنگ تیسفون، بدون گذران وقت برای محاصره، زمان زیادی به حساب می‌آید. ضمن آنکه دیوکاسیوس نیز بلافاصله پس از گزارش تسخیر آدیابنه گفته است ترایانوس به سمت بابل رفت (Dio Cassius, 1914b: LXVIII.26) که حتی این شائبه را پیش می‌آورد که ترایانوس از کران دجله به سمت جنوب رفته باشد.^۴

مدت زمانی که پیش از حرکت به سمت تیسفون، صرف تسخیر کامل آدیابنه شد، مشخص نیست. می‌دانیم که بخشی از آدیابنه در سال ۱۱۴ تحت تصرف سپاهیان ترایانوس درآمده بود. در عین حال، بنا بر گزارش دیوکاسیوس تنها آنجاست که در زمان پل زدن بر دجله نشانه‌هایی از مقاومت دیده می‌شود که خود می‌توانسته زمان بر باشد. بدین ترتیب، اگر فرض بگیریم که از بهار ۱۱۵ تا سپتامبر به‌طور تقریبی سه ماه صرف تسخیر آدیابنه و سه ماه دیگر صرف رسیدن به تیسفون از مسیر فرات شده است، زمانی تقریبی در دست خواهیم داشت.

۱. مسیری که دیگر فرماندهان رومی -که قصد تیسفون را داشتند- نیز از آن پیروی کردند؛ مثل آویدیوس کاسیوس در سال ۱۶۵م. که از مسیر نیکه-فوروم-دورا اروپوس در مسیر فرات حرکت کرد (Chaumont, 1984: 106).

۲. لانگدن آنها را در یک سال در نظر گرفته (Longden, 1931: 6-13) و لایتفوت احتمال دو سال جداگانه را در نظر گرفته است (Lightfoot, 1990: 118-121).

3. Nusaybin/Nisibis

۴. درباره نظرات مربوط به پیشروی ترایانوس از مسیر دجله، بنگرید به Lepper, 1948: 132.

ایزیدر خاراکسی مسافت فرات از سوریه تا سلوکیه کران دجله را به دست داده است: از انطاکیه تا فالیگا،^۱ در میانه مسیر زوجما تا سلوکیه کران دجله ۱۲۰ اسخوینوی^۲ و از فالیگا تا سلوکیه ۱۰۰ اسخوینوی^۳ بوده است (Gawlikowski, 1988: 82; Isidor, 1914: 1)؛ یعنی جمعاً ۲۲۰ اسخوینوی^۴ معادل ۱۲۱۰ کیلومتر. بدین ترتیب، ترایانوس مسافت ۱۲۱۰ کیلومتری تا تیسفون را در حدود سه ماه طی کرد که میانگین سرعت روزانه ۱۳ کیلومتر را به دست می‌دهد. این سرعت حرکت سپاه با سرعتی که ترایانوس در ارمنستان طی کرد، همخوانی دارد. آخرین لشکرکشی در تاریخ اشکانیان که تا حدودی می‌توان سرعت آن را تخمین زد، لشکرکشی «سپتیموس سوروس» امپراتور روم (۱۹۳-۲۱۱م) به تیسفون است. سوروس برای دومین لشکرکشی اش به شرق، از راه دریایی به شرق رفت. او در بندر برون‌دیسیم سوار کشتی شد و مستقیماً به آسیای صغیر رفت و در بندر کیلیکیه لنگرانداخت (Chaumont, 1987: 442). از آنجا وی از راه زمینی به سوریه رسید. دو تا چهار^۵ لژیون برای این لشکرکشی در نظر گرفته شده بود که پیش از او به سوریه فرستاده شده بودند. سوروس ناوگانی بر فرات ساخت و زمانی که تابستان تمام شده بود، احتمالاً در اواخر سپتامبر سال ۱۹۷م، نیروهایش را به سمت جنوب روانه کرد (Birley, 1999: 129). او نیروهایش را به سه دسته تقسیم کرد (Gradoni, 2013: 12)؛ بخشی به آدیابنه و به قصد تسخیر هاترا (الحضر) رفتند، بخشی از کران دجله پایین آمدند و خود سوروس همراه با بخش اصلی از فرات سرازیر شد (Dio Cassius, 1914b: 8/LXXV.9; Herodian, 2020: III.9.9) و بدون آنکه با مقاومتی روبه‌رو شود (Gawlikowski, 1988: 88)، بابل و سلوکیه را گرفت و بر پشت دیوارهای تیسفون ظاهر شد.

تاریخ دقیق رسیدن سپتیموس سوروس به تیسفون مشخص نیست و همواره محل بحث بوده است. مک‌داول با این ادعا که آخرین چهاردرهمی‌های ضرب سلوکیه بلاش متعلق به

۱. فالیگای ایزیدر همان «کیرکسیوم» (Circesium) در محل تقاطع خابور و فرات است (Gawlikowski, 1988: 89).

۲. جمع اسخوینوس (σχοῖνος) واحد مسافت. معادل ۵,۵ کیلومتر (Masson, 1955: 23; Khlopin, 1977: 123-124; Chaumont, 1984: 66-67; Gawlikowski, 1988: 81).

۳. شُمن فالیگا تا سلوکیه کران دجله را ۱۱۰ اسخوینوی در نظر گرفته است (Chaumont, 1984: 85).

۴. گالیگوسکی نیز با استفاده از گزارش پلینی مهین (Pliny, 1961: 2/VI.126) به رقم نزدیک ۲۴۰ اسخوینوی رسید (Gawlikowski, 1988: 83).

۵. دوبواز از در نظر گرفتن سه و نیم لژیون برای این لشکرکشی سخن گفته است (Debevoise, 1938: 259). بیرلی گفته که دو لژیون جدید برای این لشکرکشی تعریف شده بود (Birley, 1999: 129).

اواخر سال ۱۹۸ است، به این نتیجه رسید که توقف ضرب چهاردرهمی‌ها می‌بایست با حمله سپتیموس سوروس همزمان بوده باشد (McDowell, 1935: 91, 235). البته این تاریخ به نظر درست نمی‌رسد. نه تنها پس از سال ۱۹۸م. چهاردرهمی‌های بلاش در سلوکیه ضرب شدند،^۱ بلکه به گزارش دیوکاسیوس، تیسفون-سلوکیه در اشغال رومیان نماند و بلافاصله پس از غارت رها شد (Dio Cassius, 1955: LXXV.9).^۲ بنابراین خللی در نظم ضرب سکه به وجود نیامد تا براساس آن تاریخ را مشخص کرد. به نظر می‌رسد گزارش گاهشمار فریاله دورانوم^۳ در این باره به حقیقت نزدیک‌تر است. طبق این گاهشمار، سقوط تیسفون در ۲۸ ژانویه ۱۹۸م. ضبط شده است (Feriale Duranum in P. Dura 54, I.14-15 apud Chaumont 1987: 443)،^۴ اما این تاریخ معنادار و با صدمین سالگرد به قدرت رسیدن ترایانوس مصادف است. می‌دانیم که سوروس ترایانوس را الگوی خود می‌دانست و می‌خواست با پیروی از او خود را جزو امپراتوران برتر روم بنمایاند (Birley, 1999:129-130). پس لزوماً در این تاریخ تیسفون سقوط نکرده، بلکه احتمالاً سوروس پیش از آن پایتخت را تسخیر کرده و در سالگرد امپراتوری ترایانوس مانند او لقب پارتیکوس را برای خود برگزیده است. البته سوروس نمی‌توانست خیلی پیش از این تاریخ تیسفون را تسخیر کرده باشد. به گزارش دیوکاسیوس، سوروس با مقاومت چندانی روبه‌رو نشد^۵ و بلافاصله پس از غارت هم شهر را ترک کرد (Dio Cassius, 1955: LXXV.9) و پایتخت خیلی زود به دست اشکانیان برگشت.^۶ بنابراین به نظر می‌آید بتوان فرض کرد که سپاهیان سوروس حداکثر اوایل ژانویه ۱۹۸ به دیوارهای تیسفون رسیده بودند. بدین ترتیب، سفر سوروس و سپاهیان در مسیر فرات از اواخر سپتامبر ۱۹۷ تا اوایل ژانویه ۱۹۸م، حدود سه ماه طول کشیده که تقریباً با سرعت سپاهیان ترایانوس یکی

۱. طبق طبقه‌بندی سلوود، چهاردرهمی‌های S87.16-19 بلاش پنجم تاریخ‌های ۱۹۸ تا ۲۰۱ را دارند.

۲. برای دقت بالای گزارش دیوکاسیوس در مورد جنگ‌های سوروس در مملکت اشکانیان، بنگرید به Shayegan, 2011: 30-38.

۳. «Feriale Duranum» گاهشماری از جنس پاپیروس با ماهیتی مذهبی، متعلق به دوران فرمانروایی الکساندر سوروس امپراتور روم (۲۳۵-۲۲۴م)؛ که در معبدی در دورا-اروپوس بر کرانه رود فرات کشف شد (Kreitzer, 1996: 72). برای مشاهده متن اصلی آن بنگرید به: <http://papyri.info/ddbdp/rom.mil.rec;1;117>

۴. مورفی نیز بدون اطلاع از پاپیروس «فریاله دورانوم» دورا-اروپوس، اوایل ۱۹۸ را تاریخ سقوط تیسفون دانسته است (Murphy, 1945: 26).

۵. احتمال شُمن مبنی بر آنکه تیسفون چند ماه در محاصره بوده (Chaumont, 1987: 443)، درست به نظر نمی‌آید.

۶. چهاردرهمی‌های S87.16 بلاش پنجم ضرب سلوکیه، متعلق به سال ۱۹۸ است.

است. گویی سوروس، همانند سالگرد انتخاب عنوان پارتيکوس، در سرعت و سازوکار حرکت در مسیر فرات نیز از ترايانوس پیروی کرده است.^۱ بدین ترتیب، بازه‌ای که برای سرعت لشکرکشی‌های عصر اشکانی به دست می‌آید، بین ۱۰ تا ۴۰ کیلومتر/شبانروز است.^۲

سرعت سفر کاروان‌ها در عصر اشکانی

بنا بر گزارش استرابن و پلینی، مسیر کاروان‌رو مهمی از هند آغاز می‌شد و پس از گذار از پامیر و بلخ، در امتداد رود اکسوس به هیرکانی می‌رفت و در آن سمت دریای هیرکانی، رود کور را پی می‌گرفت تا به فاسیس در کرانه دریای سیاه می‌رسید (Pliny, 1961: 2/VI.52; Ptolemy, 1991: II.1.15). استرابن درباره سرعت حرکت کاروان سخنی به میان نیاورده، اما پلینی به این موضوع اشاره کرده است. طبق گزارش پلینی، بازرگانان از رود کور تا فاسیس را طی پنج شبانه‌روز می‌پیمودند که می‌توان با در نظر گرفتن فاصله حدود ۳۰۰ کیلومتری میان رود کور تا فاسیس، سرعت ۶۰ کیلومتر در شبانه‌روز را برای این کاروان‌ها در نظر گرفت.^۳ در عین حال، منبعی دیگر سرعت حرکت کاروان‌ها در هند را به دست داده است. کتاب پریپلوس دریای/ریتیره^۴ در سده یکم میلادی جابه‌جایی کاروان‌های تجاری در شبه‌قاره را ثبت کرده است. همان‌طور که در مانیس نشان داده، نویسنده پریپلوس سرعت روزانه ۳۰۰ استادی یا ۵۵ کیلومتر در شبانه‌روز را برای واگن‌ها در نظر گرفته بوده است (De Romanis, 2020: 152).

سفری دیگر از شرق شاهنشاهی اشکانی، به سال ۹۷ م. مربوط می‌شود؛ زمانی که «گان‌یینگ»^۵ به نمایندگی از امپراتور هان به قصد داکین^۶ به سمت غرب سفر کرد (D. Hou-han-shu, 88.19). از آنجاکه در این زمان لویانگ پایتخت سلسله هان بوده (Hymes, 2000: 13)، می‌توان فرض کرد که کاروان سیاسی گان‌یینگ از این شهر حرکت کرده

۱. با مقایسه این سرعت لشکرکشی در کرانه فرات با سرعت سپاه آشوریان در این مسیر که ۱۲ کیلومتر در شبانه‌روز بود (Gawlikowski, 1988: 77)، به نظر می‌آید سرعت لشکرکشی در این مسیر در طول زمان تغییر چندانی نکرده است.

۲. این بازه با سرعت لشکرکشی‌های عصر هخامنشی که حداقل ۱۶ (Hyland, 2019: 160)، میانگین ۳۰ (Plutarch, 1926: Life) و حداکثر ۴۰ کیلومتر/شبانروز (Colburn, 2013: 29-52; Silverstein, 2007: 13) (of Artaxerxes, 24.6; Xenophon, 1922: Anab. 1.2.5-7) محاسبه یا گزارش شده است، هم‌خوانی دارد.

۳. برای مسیر حرکت معمول در دامنه جنوبی کوه‌های قفقاز، بنگرید به Fabian, 2017: 43.

4. *Periplus of the Erythraean Sea*

5. Gan Ying

۶. امپراتوری روم، Da Qin

بود. در ادامه، در بند دیگری از هوهان شو، آمده است که گان‌بینگ به تیانوچی^۱ رسیده و سال ۱۰۱م. را بیان کرده است (D. Hou-han-shu, 88.21). این سال بیانگر آن است که نمایندگان چهار سال در راه بوده‌اند (Posch, 1998: 362, n.55).^۲

کمی پیشتر، در سالنامه هوهان شو، مسافت لویانگ تا شهر مرزی مولو^۳ در شرق شاهنشاهی اشکانی ۲۰ هزار لی (حدود ۱۲ هزار کیلومتر) و فاصله تا مرکز آن-هسی،^۴ هو-تو/هدو،^۵ ۲۵ هزار لی (حدود ۱۵ هزار کیلومتر) گزارش شده است (D. Hou-han-shu, 88.10-11 & 16). اینکه منظور از «هدو» مرکز شاهنشاهی اشکانیان کدام شهر بوده، محل اختلاف است.^۶ با توجه به اختلاف حدود سه هزار کیلومتری میان مرو تا مرکز شاهنشاهی، به نظر می‌آید منظور از هدو نه «هکاتومپیلوس» یا شهری در فلات ایران، بلکه مرکزی دورتر، چه بسا در جنوب میان‌رودان باشد. تقویت‌کننده این حدس محاسبات ایزیدر خاراکسی در ایستگاه‌های پارتی است. طبق گزارش ایزیدر، فاصله سلوکیه کران دجله تا مرو جمعاً ۴۸۲ اسخوینوی برابر با حدود ۲۶۵۱ کیلومتر- بوده است (Isidor, 1914: 2-14) که این بیانگر همان حدود اختلاف سه هزار کیلومتری بیان شده در هوهان شو میان مرو تا مرکز شاهنشاهی است. بدین ترتیب، به نظر می‌آید همسان‌انگاری هدو با بلاشگرد درست باشد. بنابراین با داشتن مسافت و زمان سفر نمایندگان چینی به مرکز اشکانیان، می‌توان سرعت حرکت این کاروان سیاسی را محاسبه کرد. گان‌بینگ مسافت ۱۵ هزار کیلومتری را طی حدود چهار سال طی کرد که سرعت حدود روزانه ۱۰ کیلومتر را به دست می‌دهد. این سرعت با احتساب مسیر طولانی و گاه کوهستانی و گذراندن سه-چهار زمستان، برای یک هیئت سیاسی منطقی به نظر می‌رسد.

با این حال، به نظر می‌رسد سرعت حرکت کاروان‌ها در این راه که به جاده ابریشم معروف است، در مسیرهای کوتاه‌تر و برای هیئت‌های تجاری بیشتر بوده است. بطلمیوس خاطرنشان کرده است حرکت بازرگانان سریع‌تر از هیئت‌های سیاسی و اکتشافی بوده و گزارشی را نقل

۱. میان‌رودان، Taiozhi.

۲. «فلروس» نویسنده رومی سده یکم-دوم میلادی نیز به سفر چهارساله چینی‌ها تا سرزمین رومیان اشاره کرده است (Florus, 2018: II/34.62). این چینی‌ها که چهارساله به سرزمین‌های رومی می‌رسیدند، ممکن است بازرگان بوده باشند (Benjamin, 2018: 170). سفرهای کاروان‌های چینی به‌طور معمول چندین ساله بوده است (Ibid: 83).

۳. مرو، Mu-lu (Posch, 1998: 361, n.54).

۴. مملکت اشکانیان، An-hsi.

۵. Ho-tu/Hedou

۶. برخی آن را با هکاتومپیلوس همسان می‌دانند (Hirth, 1899: 438) و برخی با بلاشگرد (Hulsewé, 1979: 115; Tao, 2007: 97, n. 33).

کرده که طبق آن بازرگانان فاصله میان برج سنگی^۱ تا «سرا»^۲ مرکز سرس^۳ در شمال چین را که ۳۶۲۰۰ استادیا (۶۶۹۷ کیلومتر) بوده، طی هفت ماه طی می‌کردند (Ptolemy, 1991: 1.11)؛ یعنی با سرعت روزی حدود ۳۲ کیلومتر. البته بطلمیوس در همان جا متذکر شده که احتمالاً در گزارش زمان سفر اغراق شده و در نتیجه با سرعت بیشتری حرکت می‌کردند.

درباره سرعت کاروان‌ها در مسیر مهم فرات، از سوریه تا سلوکیه، گزارش استرابن برآوردی را به دست می‌دهد. کاروان‌ها پس از گذر از فرات و راهی شدن در مسیر سلوکیه، پس از ۲۵ شبانه‌روز به «اسکنای»^۴ شهری مهم در ۱۸ اسخوینوی (۹۹ کیلومتری) سلوکیه می‌رسیدند (Strabo, 1917: 16.1.27). می‌دانیم که مسافت کلی از نقطه گذر از فرات در سوریه تا سلوکیه ۲۲۰ اسخوینوی (۱۲۱۰ کیلومتر) تا ۲۴۰ اسخوینوی (۱۳۲۰ کیلومتر) بوده است (بنگرید بالاتر). بنابراین اگر ۱۸ اسخوینوی را از آن کم کنیم، فاصله‌ای که کاروان‌ها طی ۲۵ شبانه‌روز طی می‌کردند، به دست می‌آید: ۱۱۱۱ تا ۱۲۲۱ کیلومتر؛ یعنی روزانه بین ۴۴ تا ۴۸ کیلومتر سرعت تقریبی کاروان‌های تجاری در جاده فرات بوده است.^۵

سفر کاروان سیاسی تیرداد اشکانی برادر بلاش یکم (۷۷-۵۰ م) به روم برای دیهیم‌ستانی حکومت ارمنستان، از سفرهای برجسته دیگر این دوره است که می‌توان تا حدی سرعتش را محاسبه کرد. حرکت هیئت تیرداد به سبک و سیاق رژه پیروزی شبیه بود؛ شهرهای طول مسیر تزئین شده بودند و مردمان به هیئت آنان خوشامد می‌گفتند. شاهزاده تمام مسیر تا ایتالیا را

۱. محلی در میانه جاده ابریشم، Stone Tower. برای نظرات مختلف درباره مکان‌یابی آن بنگرید به Boulnois, 2004: 151f.

۲. سرا (Sera) را می‌توان همسان با شهر «چانگ‌آن» (Chang'an) در امپراتوری هان در نظر گرفت (Hartmann, 2017: 108, n.102).

3. Seres

4. Scenae

۵. کالج و شیپمان سرعت سفر در این جاده را حداقل پانزده شبانه‌روز بیان کرده‌اند (Schippmann, 1980: 91; Colledge, 1967: 79). از آنجا که هر دو در بخش اقتصاد اشکانیان این سرعت را آورده‌اند، به نظر می‌رسد منظورشان سرعت سفر کاروان‌های تجاری باشد؛ که اگر این زمان را برای گذراندن ۲۲۰ اسخوینوی در نظر بگیریم، سرعت ۸۰ کیلومتر در شبانه‌روز به دست می‌آید. البته این سرعت منطقی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در این صورت سرعت کاروان‌های تجاری بیشتر از سرعت معمول پیک‌های رومی - که روزانه ۷۵ کیلومتر بود (بنگرید بالاتر) - خواهد شد. کالج و شیپمان مبنای محاسباتشان را ارائه نکرده‌اند، اما شاید بتوان این گونه حدس زد که از فرض اسکوف استفاده کرده‌اند؛ بر این اساس که گفته بود احتمالاً اسخوینوسی که ایزیلر عنوان کرده، سرعت حرکت کاروان‌ها در ساعت بوده است (Schoff, 1914: 22)؛ یعنی حدود ۵,۵ کیلومتر در ساعت. آنگاه اگر ۸-۹ ساعت استراحت در شبانه‌روز را برای کاروان‌ها فرض بگیریم، سرعت ۸۰ کیلومتر در شبانه‌روز برای کاروان‌ها به دست می‌آید که البته فرض محکمی نیست.

سوار بر اسب به صورت زمینی، به جز زمانی که می‌خواست از تنگه داردانل (هل‌سپونت) بگذرد (Malitz, 2008: 61)، طی کرد^۱ و پس از نه ماه به ایتالیا رسید (Dio Cassius, 1914b: 8/LXIII.2).^۲ از مسیر حرکت او همین‌قدر می‌دانیم که از فرات آغاز شد،^۳ از تنگه داردانل گذشت و از مسیر ایلوریوم^۴ و شمال دریای ایونی به ایتالیا رسید. از گزارش دیوکاسیوس مبنی بر آنکه در زمان مراسم تاج‌گذاری، برای جلوگیری از نور خورشید سایه‌بان‌های ارغوانی برپا شده بود (Dio Cassius, 1914b: 8/LXIII.6)، چنین تفسیر کرده‌اند که هنگام ورود تیرداد به روم هوا گرم بوده (Lewin, 1865: 339, n. 1992) و باید تابستان و احتمالاً اوایل آن را زمان رسیدن تیرداد به روم در نظر گرفت (Malitz, 2008: 61; Towend, 1980: 234). بنابراین با حساب سفر نه‌ماهه تیرداد، او از اوایل پاییز سال ۶۵ سفرش را آغاز کرده بود.

برای محاسبه مسافت طی‌شده توسط هیئت تیرداد، چون فقط یک مسیر تقریبی را در دست داریم، به صورت دقیق نمی‌توان عمل کرد. نقطه‌نهایی این سفر مشخص نیست که آیا این‌نُه ماه برای رسیدن به «ناپل» محل دیهیم‌ستانی بوده یا تا شمال ایتالیا. اگر آغاز حرکت از فرات را ایستگاه زوجما در نظر بگیریم، مسافت طی‌شده زمینی حداکثر ۳۷۳۸^۵ و حداقل ۳۰۳۹^۶ کیلومتر^۷ بوده است؛ یعنی با سرعتی بین ۱۱ تا ۱۳ کیلومتر در شبانه‌روز این مسیر را طی کرده‌اند که با سرعت حرکت کاروان سیاسی چین به مملکت اشکانیان همخوانی دارد (بنگرید بالاتر).

۱. در حالت معمول، اگر می‌خواستند از راه دریایی استفاده کنند، از ساحل کیلیکیه به سمت رم روانه می‌شدند (Chaumont, 1987: 426).

۲. وقتی با سرعت جابه‌جایی میان ایتالیا تا سوریه در موارد دیگر مقایسه شود، مشخص می‌شود که این سفر نُه‌ماهه چقدر کند انجام شده است؛ سفر کراسوس از رم تا سوریه پنج ماه، سیسرون ۴،۵ ماه و ترایانوس ۲،۵ ماه طول کشید (بنگرید بالاتر). یکی از دلایل کندی سفر تیرداد آن بود که هرگز از راه آبی میان‌بر نزد. در عین حال، طبق گزارش تاکیتوس می‌دانیم که یکی از شروط سفر که بلاش تعیین کرده بود، آن بود که هیچ مانعی برای تیرداد در دیدار با حاکمان ایالات وجود نداشته باشد و پشت درهایشان معطل نشود (Tacitus, 2004: 15.31)؛ یعنی هدف شاهزاده اشکانی آن بوده که در طول مسیر با حاکمان ایالات ملاقات داشته باشد.

۳. این احتمال مطرح شده که ارتباط نزدیکی میان روایت انجیل متی (Matthew 2:1) مبنی بر سفر مغ در سال ۶۶ به انطاکیه و سفر تیرداد وجود دارد و شاید بتوان گذر تیرداد از مسیر انطاکیه را فرض گرفت (Jenkins, 2004: 336-343)، اما این فرض چندان متقاعدکننده به نظر نمی‌رسد (van Kooten, 2015: 573).

4. Illyricum

۵. از زوجما تا پوتیولی (Puteoli) در ناپل.

۶. از زوجما تا پاتاویوم (Patavium) در شمال ایتالیا.

۷. از نرم‌افزار <http://orbis.stanford.edu/> برای محاسبه مسافت زمینی استفاده شد.

روی هم رفته، سرعت حرکت کاروان‌های تجاری بین ۴۰ تا ۶۰ کیلومتر در شبانه‌روز و سرعت سفر هیئت‌های سیاسی روزانه ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر به دست آمده است.

نتیجه‌گیری

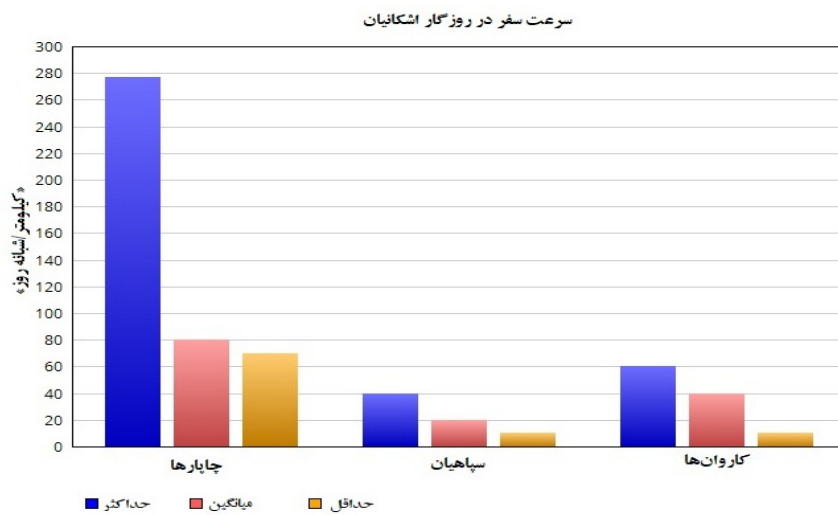
در روزگار شاهنشاهی اشکانی دربارهٔ زمان سفرهای زمینی سواران، سپاهیان یا کاروان‌ها به‌طور پراکنده گزارش‌هایی نقل شده است. همچنین از روی سفرنامه‌های آن عصر که غالباً همراه با ذکر طول مسیر در راه‌های اصلی می‌باشند، مسافت سفرها نیز قابل محاسبه است. این منابع اطلاعات لازم برای پاسخ‌گویی به این پرسش را که میزان سرعت سفر زمینی در روزگار شاهنشاهی اشکانی چقدر بوده است؟ به دست می‌دهند. بدین ترتیب، نتیجهٔ محاسبات موردی دربارهٔ سفر سواران، سپاهیان و کاروان‌های تجاری و سیاسی از این قرار است:

در مورد سرعت سفر سواران می‌توان چنین نتیجه گرفت که در موارد اضطراری که مسافت در حد یک یا دو شبانه‌روز بود، سوار می‌توانست بدون استراحت سرعتی نزدیک به ۳۰۰ کیلومتر/شبانه‌روز را ثبت کند. در حالت معمول، پیک‌ها سرعت روزانه ۸۰-۷۵ کیلومتر را ثبت کردند.

در مورد سرعت لشکرکشی نیز محاسبات اغلب بازه‌ای میان روزانه ۱۰ تا ۴۰ کیلومتر را نشان داده‌اند. پراکنده بودن لشکرکشی، اقامت طولانی‌مدت طی مسیر و دشوار بودن راه موجب می‌شد سپاهیان به سرعت حداقلی نزدیک شوند. در عین حال، کم بودن همراهان فرمانده، سواره بودن سپاهیان و حرکت در مسیرهای پست سرعت را به ۴۰ کیلومتر در شبانه‌روز و حتی بیشتر می‌رساند. در این میان، آنچه حائز اهمیت است وجود الگویی تکرار شونده از لشکرکشی‌ها در مسیرهای ثابت است که نمایی روشن از سازوکار لشکرکشی و حرکت سپاهیان در عصر اشکانی را نشان می‌دهد.

دربارهٔ سرعت حرکت کاروان‌ها باید گفت اختلاف قابل توجهی میان سرعت کاروان تجاری و کاروان سیاسی وجود داشته است. کاروان‌های تجاری بازهٔ ۴۰ تا ۶۰ کیلومتر در شبانه‌روز را نشان دادند؛ درحالی‌که هیئت‌های سیاسی به‌خصوص آنها که سفر اکتشافی یا ملاقات‌های متعدد در مسیر داشتند، روزانه بین ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر حرکت می‌کردند.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۳۹



سرعت سفر سوارها، سپاهیان و کاروانها در عصر اشکانی^۱

۱. از سایت chartgo.com برای طراحی نمودار استفاده شد.

References

- Ammianus Marcellinus, 2000, *The Roman History*, translated by John C. Rolfe, Harvard University Press.
- Astour, M. C. (1995), "Overland Trade Routes in Ancient Western Asia," in *Civilizations of the Ancient Near East*, ed. J. M. Sasson et al, New York: Scribner, pp.1401-1420.
- Benjamin, C. (2018), "The Parthian Empire and the Silk Roads", In *Empires of Ancient Eurasia: The First Silk Roads Era, 100 BC – 250 CE*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 148-175.
- Birley, A. R. (1999), *Septimus Severus: The African Emperor*, London: Routledge.
- Bivar, A. D. H. (2007), "Gondophares and the Indo-Parthians", in *The Age of the Parthians*, edited by Sarah Stewart & Vesta Sarkhosh Curtis, London: I. B. Tauris, pp.26-36.
- Boeft, Jan den, J. W. Drijvers, D. den Hengst & H. C. Teitler (2015), *Philological and Historical Commentary on Ammianus Marcellinus XXX*, Brill.
- Boulnois, L. (2004), *Silk Road: Monks, Warriors & Merchants on the Silk Road*, Hong Kong: Odyssey Books.
- Briant, P. (1984), *L'Asie centrale et les royaumes proche-orientaux du premier millénaire, (c. VIIIe-IVe siècles av. N. ere)*, Paris.
- Briant, P. (2002), *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*, Winona Lake, Eisenbrauns.
- Brunner, C. (1983), "Geographical and Administrative Divisions: Settlements and Economy", *The Cambridge History of Iran* 3.2, pp. 747-777.
- Chaumont, M. L. (1984), "Études d'histoire parthe V: La route des Parthes de Zeugma à Séleucie du Tigre d'après l'Itinéraire d'Isidore de Charax", *Syria*, pp.61, 63-107.
- Chaumont, M. L. (1987), "Un document méconnu concernant l'envoi d'un ambassadeur parthe vers Septime Sévère (P. Dura 60 B.)", *Historia: Zeitschrift für Alte Geschichte*, Bd. 36, H. 4, pp.422-447.
- Choiseul, E. (2004), *Les Parthes et la route de la soie*, Paris.
- Cicero (1919), *Letters to Atticus*, translated by E. O. Winstedt, Vol.1, London: William Heinemann.
- ----- (1952), *Letters to His Friends*, translated by W. Glynn Williams, Vol.2, London: William Heinemann LTD.
- ----- (1958), *The Letters to His Friends*, translated by W. Glynn Williams, Vol.1, London: William Heinemann LTD.
- ----- (1960), *The Letters to His Friends*, translated by W. Glynn Williams, Vol.3, London: William Heinemann LTD.
- Colburn, G., 2013, "Connectivity and Communication in the Achaemenid Empire", *JESHO* 56, 29-52.
- Colledge, M. A. R. (1967), *The Parthians*, Praeger.
- Coloru, Omar & Giusto Traina & Alexis Lycas (2016), "The Parthians," In *Turkemanistan. Histories of a Country, Cities and a Desert*, edited by M. Bernardini, G. Bonora, G. Traina, Umberto Allemandi, Torino, pp. 49-58.
- Debevoise, N. (1938), *A Political History of Parthia*, Chicago: University of Chicago Press.
- De Romanis, F. (2020), *The Indo-Roman Pepper Trade and the Muziris Papyrus*, Oxford: Oxford University Press.
- Diakonov, M. M. (1965/1344), *Les Parthes* [Persian Text], translated by K. Keshavarz, Tehran, Payam.
- Dillemann, L. (1962), *Haute Mésopotamie orientale et pays adjacents*, Paris.
- Dio Cassius (1914a), *Dio's Roman History*, translated by Earnest Cary, vol.III, London: William Heinemann.
- Dio Cassius (1914b), *Dio's Roman History*, VIII, translated by Earnest Cary, London, William Heinemann.
- Dio Cassius, 1955, *Dio's Roman History*, Vol. IX, translated by Earnest Car, London, William Heinemann.

- Eliot, C. W. J. (1955), "New Evidence for the Speed of the Roman Imperial Post", *Phoenix*, Vol.9, No.2, pp.76-80.
- Ellerbrock, U. & S. Winkelmann, (2012), *Die Parther. Die vergessenen Grossmacht*, Darmstadt.
- Engels, D. (1985), "The Length of Eratosthenes' Stade", *The American Journal of Philology* 106, pp.298-311.
- Fabian, L. (2017), "Numismatic communities in the northern South Caucasus 300 BCE-300CE: A geospatial analysis of coin finds from Caucasian Iberia and Caucasian Albania", in *Sinews of Empire: Networks in the Roman Near East and Beyond*, Hakon Fiane Teigen and Eivind Heldaas Seland (eds), Oxford: Oxbow Books, pp.37-70.
- Florus (2018), *Complete Works of Florus*, translated by E. S. Forster, Delphi Classics.
- Frye, R. N. (1992), "Commerce iii. In the Parthian and Sasanian Periods", *Encyclopedia Iranica*, Vol. VI, Fasc. 1, pp.61-64.
- Gatier, P. L. & T. Sinclair (2000), "Map 67 Antiochia", in *Barrington Atlas of the Greek and Roman World: Map-by-map Directory*, edited by R. J. A. Talbert, Vol.1, Princeton: Princeton University Press, pp.1029-1041.
- Gawlikowski, M. (1988), "La route de l'Euphrate d'Isidore à Julien," in *Géographie historique au Proche-Orient (Syrie, Phénicie, Arabie, grecques, romaines, byzantines)*, P. L. Gatier & B. Helly & J. P. Rey-Coquais (Hrsg), Paris: pp.77-98.
- Ghirshman, R. (1954), *Iran From the Earliest Times to The Islamic Conquest*, Penguin Books.
- Gibbon, E. (2015), *Delphi Complete Works of Edward Gibbon, Volume 15 of Series Five*, Delphi Classics.
- Gnoli, T. (2000), *Roma, Edessa e Palmira nel III sec. d. C. Problemi istituzionali. Uno studio sui papyri dell'Eufrate*, Pisa Roma.
- Gradoni, M. K. (2013), "The Parthian Campaigns of Septimius Severus: Causes, and Roles in Dynastic Legitimation", in *The Roman Empire During the Severan Dynasty: Case Studies in History, Art, Architecture, Economy and Literature*, edited by Eric C. De Sena, NJ, USA, Gorgias Press, pp.3-23.
- Greswell, E. (1854), *Origines Kalendariae Italicae: Nundinal Calendars of Ancient Italy. Nundinal Calendar of Romulus, Calendar of Numa Pompilius, Calendar of The Decemvirs, Irregular Roman Calendar, and Julian Correction. Tables of the Roman Calendar, from U.C. 4 of Varro B.C. 750 to U.C. 1108 A.D. 355, Vol. 3*, Oxford University Press.
- Hackl, U. & B. Jacobs & D. Weber (2010), *Quellen zur Geschichte des Partherreiches. Textsammlung mit Übersetzung und Kommentaren*, Bd. 1, Göttingen.
- Hansman, J. (1968), "The Problems of Qumis", *JRAS*, 100, pp.111-139.
- Hartmann, U. (2017), "Die Parthischen Stationen des Isidor von Charax: eine Handelsroute, eine Militärkarte oder rein Werk geographischer Gelehrsamkeit?", *Parthika, Greek and Roman Authors' Views of the Arsacid Empire, Griechisch-Römische Bilder des Arsakidenreiches* (Classica et Orientalia 15), hrsg. V. Josef Wiesehöfer u. Sabine Müller, Wiesbaden, pp.87-125.
- Hartmann, U. (2018), "Wege durch Parthien – Strassen, Handelsrouten und Kommunikation im Arsakidenreich", in *Infrastructure and distribution in ancient economies*, B. Woytek (ed), Wien: Österreichische Akademie der Wissenschaften, pp.445-472.
- Haussig, H. W. (1980), "Die ältesten Nachrichten der griechischen und lateinischen Quellen über die Routen der Seidenstrasse nach Zentral- und Ostasien," *AAASH* 28, pp. 9-24.
- Herodian (2020), *Complete Works of Herodian*, translated by E. C. Echols, East Sussex: Delphi Classics.
- Hirth, F. (1885), *China and the Roman Orient: Researches into Their Ancient and Medieval Relations as represented in Old Chinese Records*, Leipsic & Munich, Georg Hirth.
- -----, (1899), "Syrisch-chinesische Beziehungen im Anfang unserer Zeitrechnung," in *Durch Kleinasien und Syrien*, Roman Oberhummer & Heinrich Zimmerer (eds.) Berlin: Reimer, pp.436-449.
- Holmes, T. R. (1923), *The Roman Republic and the Founder of the Empire*, Vol.1, Russell & Russell.
- Hulswé, A. F. P. (1979), *China in Central Asia, the Early Asia, the Early Stage: 125 B.C. – A.D. 23. An Annotated Translation of Chapters 61 and 96 of the History of the Former Han*

- Dynasty*, with an Introduction by M. A. N. Loewy, Leiden.
- Hunter, L. W. (1913), "Cicero's Journey to His Province of Cilicia in 51 B.C.", *The Journal of Roman Studies*, Vol.3, Part 1, pp.73-97.
 - Hyland, J. O. (2019), "The Achaemenid Messenger Service and the Ionian Revolt", *Historia* 68, pp.150-169.
 - Hymes, R. (2000), "China: Political History", in *Columbia Chronologies of Asian History and Culture*, John Stewart Bowman (ed.), Columbia University Press, pp.3-117.
 - Isidore of Charax, (1914), *Parthian Stations*, translated by Wilfred H. Schoff, Philadelphia: Commercial Museum.
 - Jenkins, R. M. (2004), "The Star of Bethlehem and the Comet of AD 66", *Journal of the British Astronomy Association* 114, pp.336-343.
 - Khlopin, I. (1977), "Die Reiseroute Isidors von Charax und die Oberen Satrapien Parthiens", *Iranica Antiqua* 12, pp.117-165.
 - van Kooten, G. (2015), "Matthew, the Parthians, and the Magi: A Contextualization of Matthew's Gospel in Roman-Parthian Relations of the First Centuries bce and ce", in *The Star of Bethlehem and the Magi: Interdisciplinary Perspectives from Experts on the Ancient Near East, the Greco-Roman World, and Modern Astronomy*, G. H. van Kooten & P. Barthel (eds), Brill: pp.496-646.
 - Kreitzer, L. J. (1996), *Striking New Images: Roman Imperial Coinage and the New Testament World*, Sheffield Academic Press.
 - Laurence, R. (2002), *The Roads of Roman Italy: Mobility and Cultural Change*, Routledge.
 - Lepper, F. A. (1948), *Trajan's Parthian War*, Oxford: Oxford University Press.
 - Lewin, T. (1865), *Fasti Sacri: Or a Key to the Chronology of the New Testament*, Logmans: Green & Company.
 - Lightfoot, C. S. (1990), "Trajan's Parthian War and the Fourth-Century Perspective", *The Journal of Roman Studies*, Vol. 80, pp.115-126.
 - Llewellyn-Jones, L. & J. Robson (2010), *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*, London & New York: Routledge.
 - Llewellyn, S. R. (1994), *New Documents Illustrating Early Christianity*, Wm. B. Eerdmans Publishing.
 - Longden, R. P. (1931), "Notes on the Parthian Campaigns of Trajan", *The Journal of Roman Studies*, Vol.21, pp.1-35.
 - Lukonin V. G. (1983), "Political, Social and Administrative Institutions, Taxes and Trade", In Yarshater 1983, Bd. 3.2, *The Cambridge History of Iran*, pp. 738-746.
 - Luther, A. (1997), "Zwei Bemerkungen zu Isidor von Charax", *Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik* 119, pp.237-242.
 - Luther, A. (2010), "Zum Orientfeldzug des Gaius Caesar", *Gymnasium* 117, pp.103-127.
 - Magie, D. (2017), *Roman Rule in Asia Minor, Vol.2 (Notes): To the End of the Third Century After Christ*, Princeton University Press.
 - Malitz, J. (2008), *Nero*, John Wiley & Sons.
 - Masson, M. E. (1955), "Narody I oblasti jushnoi časti Turkmenistana v sostave Parfjanskogo gosudarstva," in *Trudy JuTAKE*, Bd. V., Aschhabad, pp.7-103.
 - McDowell, R. H. (1935), *Coins from Seleucia on the Tigris*, Ann Arbor, University of Michigan Press.
 - Millar, F. (1998), "Caravan Cities: the Roman Near East and Long-Distance Trade by Land", in *Modus Operandi. Essays in Honour of Geoffrey Rickman*, M. M. Austin & J. Harries & C. J. Smith (Hrsg.), London: pp.119-137.
 - Murphy, G. J. (1945), *The Reign of the Emperor L. Septimius Severus from the Evidence of the Inscriptions*, St. Peters College Press.
 - Nikonorov, V. (2010), "On the Contribution of the Central Asian Nomads to the Warfare of the Antique Civilization (by the Example of Iran)" (in Russian), in *The Role of Nomads of the Eurasian Steppes in the Development of World Military Art*, Almaty, LEM, pp.43-65.
 - Olbrycht, M. J. (2003), "Parthia and Nomads of Central Asia. Elements of Steppe Origin in Social and Military Developments of Arsacid Iran", In *Mitteilungen des SFB "Differenz und Integration" 5: Militär und Staatlichkeit*, I. Schneider (ed.), Halle/Saale, pp.69-109.
 - Philostratus (1912), *The Life of Apollonius of Tyana*, Vol.1, translated by F. C. Conybeare, London: William Heinemann.

- Photius (1994), *Photius: The Bibliotheca (Selected Works)*, edited by N. G. Wilson, Bristol Classical Press.
- Pliny (1855), *The Natural History*, translated by John Bostock, London: Taylor and Francis.
- ----- (1961), *Natural History*, translated by H. Rackham, Vol.II, Cambridge: Massachusetts, Harvard University Press.
- Plutarch (1916a), *Plutarch's Lives III: Pericles and Fabius Maximus, Nicias and Crassus*, translated by Bernadotte Perrin, London: William Heinemann.
- ----- (1916b), *Plutarch's Lives IX: Demetrius and Antony, Pyrrhus and Caius Marius*, translated by Bernadotte Perrin, London: William Heinemann LTD.
- ----- (1926), *Lives, Artaxerxes, Galba, Otho, General Index*, translated by Bernadotte Perrin, Cambridge, MA, Vol. XI, Harvard University Press.
- ----- (1967), *Plutarch's Lives VII: Demosthenes and Cicero, Alexander and Caesar*, translated by Bernadotte Perrin, London: William Heinemann LTD.
- Posch, W. (1998), "Chinesische Quellen zu den Parthern", in *Das Partherreich und seine Zeugnisse: Beiträge des internationalen Colloquiums, Eutin (27.-30. Juni 1996)*, Josef Wiesehöfer (ed), Stuttgart: Steiner, pp.355-364.
- Prokopios (2014), *The Wars of Justinian*, translated by H. B. Dewing, Hackett Publishing.
- Ptolemy (1991), *The Geography*, translated by Edwar Luther Stevenson, New York: Dover.
- Rawlinson, G. (1873), *The Sixth Great Oriental Monarchy*, London: Longmans, Green, and Co.
- Rennell, J. (2014), *Treatise on the Comparative Geography of Western Asia*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Riepl, W. (1913), *Das Nachrichtenwesen des Altertums*, Leipzig: Teubner.
- Rostovtzeff, M. (1936), "The Sarmatae and Parthians", *CAH XI*, pp.91-130.
- Schippmann, K. (1980), *Grundzüge der Parthische Geschichte*, Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
- Shayegan, M. R. (2011), *Arsacids and Sasanians: Political Ideology in Post-Hellenistic and Late Antique Persia*, Cambridge University Press.
- Silverstein, A. J. (2007), *Postal Systems in the Pre-Modern Islamic World*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Stein, E. (1932), "Tarcondimotus", *Realencyclopädie der Classischen Altertumswissenschaft*, Band IVA, Halbband 8, Symposion-Tauris, pp.2297-2298.
- Strabo (1917), *The Geography of Strabo*, translated by Horace Leonard Jones, vol. VII, London: William Heineman.
- ----- (1961), *The Geography of Strabo*, translated by Horace Leonard Jones, vol.v, London: William Heinemann.
- Tacitus (2004), *The Annals*, translated by A. J. Woodman, Indianapolis: Hackett.
- Tao, W. (2007), "Parthia in China: a Re-examination of the Historical Records", in *The Age of the Parthians*, Vesta Sarkhosh Curtis & Sarah Stewart (eds), London: Tauris, pp.87-104.
- Towend, G. B. (1980), "Tacitus, Suetonius and the Temple of Janus", *Hermes*, 108, Bd, H. 2, pp.233-242.
- Walbank, F. W. (1967), *A Historical Commentary on Polybios II*, Oxford: Clarendon Press.
- Walser, G. (1985), "Die Route des Isidorus von Charax durch Iran", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 18, pp.145-156.
- Watson, Rev. J. S. (1853), *Justin, Cornelius Nepos, and Eutropius: Literally Translated, with Notes and a General Index*, London: Henry G. Bohn.
- White, D. A. (1989), *Myth and Metaphysics in Plato's Phaedo*, Susquehanna University Press.
- Xenophon (1922), *Xenophon in Seven Volumes*, 3, ed. Carleton L. Brownson, Harvard University Press.

Overland Travel Speed in the Arsacid Empire Era (From 1st Century BCE to 3rd Century CE)¹

Reza Ordou²
Roosbeh Zarrinkoob³

Received: 2020/10/30
Accepted: 2021/02/11

Abstract

There are reports considering armies, riders, and caravans' movements in historical evidence and classical narratives, including departure and arrival times, or calculable. Also, there are accounts such as itineraries and similar evidence measuring distances between most parts of the Arsacid Empire. These two kinds of information, namely travel time and distance, provide necessary data for calculating riders, armies, and caravans' travel speed. Gathering this sporadic information and calculating travel speed in the Arsacid empire era is the goal of this research to answer the following question: what was the overland travel speed in the Arsacid empire period, from 1st century BCE to 3rd century CE? In the meantime, inaccuracies of the data available and the existence of impassable or unsecured routes forbade us from achieving an exact conclusion about the travel speed, so an approximate range has been calculated. According to these calculations, the range of couriers' travel speed was between 80 to 277 km/day, the range of campaigns travel speed was between 10 to 40 km/day, and the range of motion for trade caravans was between 40 to 60 km/day and for political delegations was 10 to 15 km/day.

Keywords: Travel Speed, Arsacids, Overland travel, Couriers, Campaigns, Caravans

1. DOI: 10.22051/hii.2021.33617.2347

2. PhD Candidate in Ancient Iran History, Department of History, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: rezarordou@ut.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanistic Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author) Email: zarrinkoobr@ut.ac.ir
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۰، پیاپی ۱۴۰، تابستان ۱۴۰۰ / صفحات ۷۰-۴۵
مقاله علمی - پژوهشی

بازتاب اسرائیلیات در فیلم محمد رسول الله (ص) (قبل از بعثت)^۱

هدیه تقوی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۱۹

چکیده

شخصیت‌های دینی و تاریخ‌ساز به سبب جذابیت و تأثیرگذاری بر مخاطب، سوژه‌های مناسبی برای ساخت فیلم و ایجاد پیوند میان تاریخ و رسانه می‌باشند. انتقال داده‌های تاریخی از طریق سینما و تلویزیون به عنوان پرمخاطب‌ترین رسانه، ضرورت تعامل میان اصحاب رسانه با متخصصان و صاحب‌نظران تاریخ برای انتقال صحیح اطلاعات به بیننده را ایجاب می‌کند. این مهم در ارتباط با ساخت و تولید فیلم در مورد زندگانی پیامبر اکرم (ص) قبل از بعثت، به سبب وجود اسرائیلیات در سیره‌نگاری‌های اولیه دوچندان می‌شود. در فیلم «محمد رسول الله (ص)» به کارگردانی مجید مجیدی، این بخش از زندگانی پیامبر (ص) را به تصویر کشیده شده است. با توجه به اهمیت و تأثیر این فیلم بر بخش وسیعی از جامعه که می‌تواند در ذهنیت‌سازی مردم نسبت به پیامبر (ص) مؤثر واقع شود، نگارنده مقاله پیش رو درصدد بوده میزان بازتاب اسرائیلیات در آن را مورد بررسی قرار دهد. به این منظور، با رویکردی تطبیقی ابتدا اسرائیلیات موجود در منابع تاریخی مورد استفاده در فیلم را شناسایی کرده و سپس به چگونگی بازتاب آنها در فیلم پرداخته است.

یافته پژوهش نشان داده است که سازندگان فیلم محمد رسول الله (ص) در اخذ داده‌های تاریخی متکی به روایت‌های ابن اسحاق بوده‌اند و با کم‌توجهی به نقدهای جدی صورت گرفته در مورد صحت این داده‌ها، اسرائیلیات موجود در آن را در بخش قابل توجهی از فیلم بازتاب داده‌اند. این امر سبب شده چهره واقعی پیامبر (ص) در این دوره از زندگی، در پس اسرائیلیات قرار گیرد و از چشم بیننده پنهان بماند.
واژه‌های کلیدی: فیلم محمد رسول الله (ص)، سیره‌نگاری، اسرائیلیات، ابن اسحاق

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.29767.2189

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء، تهران، ایران h.taghavi@alzahra.ac.ir

مقدمه

غلبهٔ گفتمان دینی و اسلامی بر فضای فرهنگی ایران در دهه‌های اخیر، همسو با رشد رسانه، امکان دسترسی مردم به رسانهٔ تصویری را آسان کرده است. شرایط موجود از دههٔ هفتاد تاکنون فضای مناسبی را برای ساخت فیلم‌های دینی و مذهبی با زمینه تاریخی فراهم آورد. این وضع به تولید و ساخت فیلم‌هایی با رویکرد شیعی، همچون سریال «امام علی(ع)»، «ولایت عشق»، «روز واقعه»، «تنهاترین سردار»، «مختارنامه» و غیره شد. به موازات آنها فیلم‌هایی با رویکرد دینی - تاریخی مانند «مردان آنجلس»، «یوسف پیامبر» و «محمد رسول‌الله(ص)» نیز تولید و به جامعه عرضه شده است.

ساخت فیلم تاریخی دربارهٔ شخصیت‌های دینی، قهرمانان ملی، اسطوره‌ها و غیره امری رایج در دنیای مدرن است که در کنار اهداف فرهنگی، با انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی و تجاری صورت می‌گیرد. ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. صرف هزینه‌های زیاد برای تولید فیلم‌های دینی و تاریخی که پژوهش و تحقیق جدی درباره اعتبار مستندات تاریخی آنها صورت نگرفته، نه تنها با هدر رفتن سرمایه اقتصادی همراه است، بلکه زمینهٔ رواج روایت‌های جعلی و تحریف شدهٔ تاریخی را در سطح وسیعی از جامعه فراهم می‌آورد. در چنین شرایطی زدودن آثار مخرب آنها به آسانی امکان‌پذیر نیست. این امر به‌خصوص دربارهٔ پیامبر(ص) که بازنمایی رفتار، سخنان و عملکرد وی می‌تواند برای طیف وسیعی از جامعه محل توجه باشد، اهمیت و حساسیت ویژه‌ای می‌یابد.

بنا بر گزارش‌های مکرر تاریخی که از سده‌های نخستین قمری تاکنون مورد تأکید برخی مورخان و پژوهشگران تاریخ بوده، روایت‌های مخدوش که اغلب آنها اسرائیلیات است، بر سیمای تاریخی پیامبر(ص) قبل از بعثت در سیره‌نگاری‌های اولیه سایه انداخته و این بخش از زندگانی او را از واقعیت تاریخی دور کرده است.

منشأ اصلی ورود این روایت‌ها - به‌خصوص اسرائیلیات - به سیره‌نگاری اولیه را می‌توان در عواملی چون هم‌جواری مسلمانان با یهودیان (به‌ویژه یهودیان ساکن مدینه)^۱، اشراف اطلاعاتی علمای یهود نسبت به قصه‌ها و داستان‌های مربوط به پیامبران بنی‌اسرائیلی،^۲ ضعف اطلاعات

۱. یهودیان خیلی قبل‌تر از ظهور اسلام در یثرب ساکن شده بودند و با قبایل عربی حشر و نشر داشتند. جامعه عرب نیز آنها را به عنوان اهل کتاب و مطلع‌ترین افراد نسبت به اخبار گذشتگان می‌شناخت (ابن‌هشام، [بی‌تا]: ۳۰۰/۱).

۲. میزان اطلاعات احبار و عالمان یهودی نسبت به اخبار پیامبران بنی‌اسرائیلی به حدی بود که به شیوه‌ای جذاب و عام‌پسند به داستان‌سازی دربارهٔ آنان پرداخته‌اند. مراجعه به متن تورات مبین این ادعاست. قرآن نیز در آیات متعدد بر تحریف تورات صحه گذاشته است.

مسلمانان در مورد زندگانی پیامبر(ص) قبل از بعثت، مرآة مسلمانان از جمله خلفای اسلامی با عالمان یهودی و نصرانی،^۱ رجوع مورخان و تاریخ‌نویسانی چون ابن اسحاق به عالمان یهودی برای کسب اخبار در مورد پیامبر(ص) (ابن حبان، ۱۳۹۲: ۳۸۲/۷)، وجود مفاهیم و برخی قصص مشترک در قرآن و کتب پیشینیان، منع کتابت حدیث توسط خلیفه دوم، رواج سنت شفاهی، ورود برنامه‌ریزی شده یهودیان و مسیحیان نومسلمان به عرصه ثبت و ضبط سیره پیامبر(ص) (ولوی، ۱۳۸۱: ۲۱۳) و غیره دانست. چنین شرایطی از یک سو فرصت را برای نومسلمانان یهودی و مسیحی که سابقه دیرینه‌ای در تدوین تاریخ انبیا داشتند، ایجاد کرد تا با فضیلت‌سازی برای دستیابی به هدف اصلی، یعنی فضیلت‌تراشی برای یهود و نصاری، جایگاهی ویژه به نقش خود در زندگی پیامبر(ص) دهند. ضربه‌پذیرترین موضع دخالت و جعل خبر، زندگانی پیامبر(ص) قبل از بعثت بود که بیشترین دخالت از ناحیه این گروه در آن انجام و بیشترین روایت‌های جعلی تولید شد؛ به حدی که زمینه تحریف سیره پیامبر(ص) قبل از بعثت را فراهم آورد. از طرف دیگر، هرچند اعراب از حافظه نسبتاً خوبی برخوردار بودند، اما در نقل شفاهی همیشه احتمال کم و زیاد کردن یا نقل به معنی وجود دارد. گزارش‌هایی که از سیره نظری و عملی پیامبر(ص) ارائه شده است نیز از این آفت مصون نمانده و در سیره‌نگاری اولیه ثبت شده است. در کنار عوامل یاد شده، علایق و گرایش‌های خاندانی (فضیلت‌سازی خاندانی توسط برخی مورخان مانند **عروه بن زبیر**)، اعتبار روایت‌های تاریخی در دوره کودکی و نوجوانی پیامبر(ص) را که حساسیت کمتری از سوی مسلمانان برای ثبت آن صورت گرفته بود، پایین آورد (ولوی، ۱۳۸۱: ۲۱۴). این مهم در سیره رسول‌الله ابن اسحاق به عنوان حلقه اتصال میان سیره‌نگاران اولیه و مورخان بعدی ماندگار شد. منابعی که ابن اسحاق مورد استفاده قرار داده بود، اغلب با برخورداری از گرایش‌های یهودی و مسیحی، روایت‌های منقول از آنها را در بخشی از کتاب سیره بازتاب داده است. این اخبار به ظاهر جذاب سال‌ها و بلکه قرن‌هاست که از منبعی به منبع دیگر منتقل می‌شود و حتی صفحات کتاب‌های درسی را نیز اشغال کرده است؛ به گونه‌ای که برای غیرمتخصص تبدیل به باور شده و نقد آن به سادگی امکان‌پذیر نیست. وقتی این اخبار در قالب فیلم عرضه می‌شود، ضریب نفوذپذیری آن در میان اقشار مختلف افزایش می‌یابد. تأثیر چنین تصویرسازی بر جامعه، ایجاب می‌کند که فیلم محمد رسول‌الله(ص) مجیدی مورد نقد قرار گیرد.

بر همین اساس، در مقاله پیش رو با طرح این پرسش که «اسرائیلیات موجود در

۱. کعب الاحبار مشاور خلیفه دوم و سوم بود. نفوذ وی در حدی بود که حکم فقهی صادر می‌کرد و خلیفه نیز می‌پذیرفت (طبری، ۱۳۸۷: ۱۹۱/۴).

سیره‌نگاری اولیه تا چه حد در فیلم محمد رسول‌الله(ص) مجیدی بازتاب یافته است؟» به مقایسه تطبیقی روایت‌سازی‌های موجود در سیره‌نگاری اولیه با تصویرسازی صورت‌گرفته از پیامبر(ص) در فیلم محمد رسول‌الله(ص) پرداخته شده است. گفتنی است منظور از اسرائیلیات در این مقاله اعم از روایت‌های اسرائیلی و نصرانی است؛ زیرا از یک طرف ریشه و منشأ بخش مهمی از اخبار نصرانی در متون و منابع اسرائیلی، به‌ویژه عهد عتیق بوده و از طرف دیگر اخبار با منشأ اسرائیلی در منابع اسلامی از اشتهار و غلبه بیشتری برخوردار است.

در زمینه نقد فیلم‌های تاریخی، دینی و مذهبی کتابی با عنوان بررسی شخصیت در فیلم‌های تاریخی - مذهبی (فرجامی، ۱۳۹۲) نوشته شده که در آن به بررسی واقعیت یا تخیلی بودن شخصیت‌های مذهبی پرداخته شده است. در بعد دانشگاهی نقد جدی توسط فصیحی و پاک‌زاد در مقاله «اعتبارسنجی تاریخی دو سریال در چشم باد و عمارت کلاه فرنگی (مطالعه موردی: دوره رضاشاه)» (فصیحی و پاک‌زاد، ۱۳۹۵: ۱۱۷-۱۴۴) صورت گرفته، اما در مورد فیلم محمد رسول‌الله نقد جدی در قالب یک اثر پژوهشی نوشته نشده است. با توجه به اهمیت ارائه تصویری دقیق و مطابق با واقع از زندگانی پیامبر(ص) در رسانه ملی، نگارنده مقاله پیش رو با پرداختن به این موضوع، به ارائه نکاتی درباره عدم صحت داده‌های تاریخی بازتاب یافته در فیلم، به منظور جلوگیری از تکرار و بازنمایی تحریف‌های تاریخی در فیلم‌های دینی پرداخته است.

۱. تاریخ و فیلم دینی

معرفی شخصیت‌های دینی و تاریخ‌ساز به‌خصوص پیامبران الهی که نقش مؤثری در تمدن‌سازی بشر در دوره‌های مختلف تاریخی داشته‌اند، امکان پیوند فیلم دینی و تاریخ را فراهم کرده است. برخی از متفکران دینی که بر نیاز جامعه به فیلم دینی و عینیت بخشیدن به تاریخ تأکید کرده‌اند، هدفمندی در ساخت فیلم‌های دینی را مهم دانسته‌اند (ساسانی، ۱۳۸۰: ۳۱-۳۲). اگر فیلم دینی با هدف انتقال مبانی فکری، سبک زندگی، ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی و اخلاقی شخصیت دینی و مؤسس همچون پیامبر اکرم(ص) برای مخاطب صورت گیرد، به‌طور قطع برای هر صحنه و گفت‌وگویی که در فیلم عرضه می‌شود، حساسیت و دقت بیشتری به عمل می‌آید، اما اگر هدف اقتصادی و ارائه تصویری مافوق بشری از او مد نظر باشد، قابلیت الگوپذیری از بیننده سلب می‌شود. دوگانگی این اهداف که گاهی در نقطه مقابل هم قرار می‌گیرند، بی‌تأثیر از واقعیت بیرونی (بافت موقعیتی و فکری جامعه) نیست. اگر فیلم دینی را به مثابه متن در نظر بگیریم، تأثیرپذیری کارگردان از شرایط موجود در انتخاب

سوژه‌ها، نوع قصه‌پردازی‌ها، نشانه‌ها، شخصیت‌های داستان و غیره زیاد است. ارتباط میان بافت موقعیتی و بافت فکری موجود در فیلم‌های دینی باعث می‌شود ساختار، عناصر صوری فیلم و ارکان ژانر تاریخی آن، یعنی شخصیت‌پردازی، گفت‌وگوها، پس‌زمینه،^۱ سکانس،^۲ نما،^۳ نور،^۴ «همگامی»،^۵ شمایل‌نگاری^۶ و غیره براساس آن شکل گیرد. به نظر «گلکر» در بیشتر فیلم‌ها برای کسب سود سعی می‌شود با شمار عظیمی از مخاطبان ارتباط برقرار شود. به این منظور ممکن است به چیزهایی متوسل شوند که عمومی‌تر باشد، اما مخاطبان به گونه‌ای پاسخ دهند که فیلم‌سازان انتظار آن را نداشته باشند (چرخ گیسون و هیل، ۱۳۸۲: ۳۱). فیلم دینی از تنوع مخاطبان به لحاظ فکری و عقیدتی برخوردار است. ابعاد فراگیری شخصیت دینی برای مخاطب عام جذابیت دارد، اما ممکن است چنین توفیقی را در جذب مخاطب خاص نداشته باشد و به مرور با واکنش منفی از سوی آنان، به‌خصوص نسل جوان که انتظار دیدن تصویری واقع‌گرا و منطقی دارند، مواجه شود. بر همین اساس، فیلم محمد رسول‌الله(ص) قابلیت نقد و بررسی پیدا می‌کند.

۲. اسرائیلیات در سیره‌نگاری

اسرائیلیات در فرهنگ اسلامی اصطلاحی جدید نیست و پیشینه‌ای به قدمت سیره‌نویسی در تاریخ اسلام دارد. این واژه از اسرائیل نام دیگر یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم جد اعلا یهودیان گرفته شده است (ذهبی، ۱۴۰۵: ۱۲)، اما در قرن اول قمری متأثر از ورود اخبار و اقوال زیادی، از ناحیه برخی نومسلمانان یهودی به متون اسلامی وارد شد و در جامعه نشر یافت. اطلاع مورخان و عالمان اسلامی به این پدیده تأثیرگذار بر سیره‌نویسی‌ها و حتی احادیث و تفاسیر،

۱. هر چیزی که در پس‌زمینه شخصیت اصلی فیلم استفاده شود و برای شخصیت‌پردازی و فضا سازی موثر باشد، پس‌زمینه است (احمدزاده، ۱۳۸۸: ۲۰).

۲. قسمتی از فیلم که خود به خود جزئی کامل است و معمولاً با روشن شدن تدریجی تصویر (Fade in) شروع و به تاریکی تدریجی (Fade out) ختم می‌شود (دوائی، ۱۳۶۹: ۷۴).

۳. مقدار تصویری که دوربین فیلم‌برداری بدون قطع از یک صحنه می‌گیرد (دوائی، ۱۳۶۹: ۱۶۵).

۴. نور طبیعی هر محیطی (اعم از محیط داخلی یا خارجی) که به وسیله روشنایی مصنوعی و نورافکن‌ها تقویت نشده است (دوائی، ۱۳۶۹: ۱۷۶).

۵. این اصطلاح از زبان‌شناسی وام گرفته شده و می‌تواند فیلم خاصی را در رابطه با بافت فرهنگی معاصر آن مطالعه کند و آن را چون یک شیء ساختاری که مناسبات درونی آن باید تحلیل شود، از نظر بگذارند (هیوارد، ۱۳۷۸: ۲۱۲).

۶. روشی که به موجب آن می‌توان سبک و مضمون‌های بصری را در فیلم طبقه‌بندی کرد (هیوارد، ۱۳۷۸: ۲۲۵-۲۲۶).

حساسیت آنان را نسبت به نشر اکاذیب اسرائیلی برانگیخت و به منظور روشنگری جامعه، به مفهوم‌شناسی این اصطلاح پرداختند.

مسعودی (متوفای ۳۴۵ق) نخستین مورخ مسلمانی بود که به صراحت اصطلاح اسرائیلیات را به کار برد و آن را مجموعه روایت‌های ناموثق و غیرقابل اعتماد دانست (۱۴۰۹: ۲۱۶/۲). واکنش‌ها نسبت به موضوع مورد طرح مسعودی در میان مورخان هم‌عصر او و حتی پس از او، تا چند قرن بعد کم‌رنگ بود و واکنش چندانی به همراه نداشت، اما در قرن هفتم و هشتم موضوعگیری مورخان و صاحب‌نظران اسلامی نسبت به این پدیده ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. از این بازه زمانی به بعد همسو با مفهوم‌شناسی اسرائیلیات، شیوه تشخیص روایات اسرائیلی به لحاظ محتوا و قالب نیز مطرح شد و مورخان در موضعی نقادانه به نقد آنها پرداختند. یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶) در قرن هفتم دامنه نفوذ اسرائیلیات را شامل مطالب کتب قدیمه و آثار امم سالفه دانست (یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۲۸۰۲/۶). طرح این مفهوم از اسرائیلیات، نصرانیات را نیز شامل می‌شد؛ زیرا کتب قدیمه و آثار امم سالفه می‌توانست هر متنی با منشأ اسرائیلی و نصرانی را در برگیرد. در قرن هشتم دامنه این واکنش‌ها ابعاد جدیدی به خود گرفت و اثری مستقل در زمینه مورد بحث تولید شد. ذهبی (متوفای ۷۴۸ق) با نوشتن کتاب *الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث* گام مؤثری برای شناخت اسرائیلیات برداشت - که به نصرانیات نیز تعمیم یافت - و زمینه تشخیص روایت‌ها و احادیث با منشأ اسرائیلی را روشن کرد. به عقیده او روایت‌هایی که در متون اسلامی به لحاظ محتوا به صورت قصه‌گویی و داستان‌سرایی گفته شده‌اند، منشأ اسرائیلی دارد (ذهبی، ۱۴۰۵: ۱۹-۲۱). به نظر می‌رسد ذهبی با شناختی که به قصه‌های مربوط به پیامبران اسرائیلی در کتب عهد قدیم و جدید داشته، این بُعد از روایات اسرائیلی را مطرح کرده و به‌طور ضمنی به بازتولید آنها در متون اسلامی اشاره کرده است. در همین سده، سبکی (متوفای ۷۷۱ق) در کتاب *طبقات الشافعیة الکبری* ورود اسرائیلیات به احادیث را متذکر شده و به معرفی برخی احادیث با منشأ اسرائیلی پرداخت (سبکی، [بی‌تا]: ۳۶۶/۱). موضع ابن کثیر (متوفای ۷۷۴ق) نیز در این بازه زمانی قابل توجه بود. وی با رویکردی نقادانه ضمن تعریف اسرائیلیات که آن را اخبار یهودیان نومسلمان در منابع اسلامی می‌دانست، به نقد محتوایی این‌گونه روایت‌های قصه‌گونه پرداخت که به زعم وی منشأ اسرائیلی داشت (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۹۹/۲). پس از ابن کثیر، مهم‌ترین مورخی که به ورود اسرائیلیات در متون اسلامی و از جمله تاریخ واکنش نشان داد، ابن‌خلدون بود. ابن‌خلدون (متوفای ۸۰۸ق) نیز اسرائیلیات را در ارتباط با روایت‌های یهودیان نومسلمان مطرح کرد، اما او نیز همانند ذهبی قصه‌گونگی این روایت‌ها را مبنای تشخیص آنها دانست (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۶/۱). این رویه در قرون بعدی نیز تداوم یافت و در قرن نهم ابن‌حجر عسقلانی (متوفای

۸۵۲ق) ضمن تأکید بر برخی اخبار اسرائیلی منقول از صحابه و تابعین، به قصه‌گونگی و حکایت‌محور بودن آنها توجه کرد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۶۸/۱). بررسی دیدگاه‌های مورخان مذکور درباره مفهوم اسرائیلیات نشان می‌دهد که بیشترین تأکید آنان شبیه بودن این روایات به قصه‌گویی و داستان‌سرایی بوده است.

مفهوم اسرائیلیات در میان محققان و پژوهشگران نیز بازتاب زیادی داشته است. فان فلوتن با تدوین کتابی با عنوان *السيادة العربية و الشيعة و الاسرائيليات في عهد بنی امیه*، بیش از دیگر محققان به رواج و نفوذ این مقوله در جامعه اسلامی در همان سده نخستین هجری پرداخت. وی نیز اسرائیلیات را محدود به روایت‌هایی با منشأ اسرائیلی ندانست و آن را به نصرانیات نیز تعمیم داد (فلوتن، ۱۹۶۵: ۱۰۹). برخی دیگر از محققان اهتمام بیشتری به معرفی چنین اخباری در متون اسلامی داشته‌اند؛ از جمله آنان عقیقی و رمزی می‌باشند. عقیقی در کتاب *طبقات مفسران شیعه* بر اخبار موجود در متون اسلامی با منشأ اسرائیلی تأکید کرده است (عقیقی بخشایشی، ۱۳۸۷: ۱۱۰، ۲۶۸). رمزی نیز در کتاب *الاسرائيليات و الاثرها في كتب تفسير* به این موضوع پرداخته است (رمزی، ۱۳۹۰: ۷۱-۷۳).

تفاوت معنادار اخبار مربوط به زندگانی پیامبر(ص) قبل و بعد از بعثت، دامنه نفوذ اسرائیلیات در قبل از بعثت را بیشتر نمایان می‌سازد. به نظر می‌رسد کم‌توجهی و پایین بودن حساسیت مسلمانان به ثبت اخبار مربوط به زندگانی پیامبر(ص) قبل از بعثت، این مقطع از زندگی وی را جولانگاه مناسبی برای نومسلمانان با تمایلات اسرائیلی و نصرانی تبدیل کرد و آنان با شیوه‌های مختلف کوشیدند منزلت و اعتبار معنوی و علمی برای اخبار یهود یا رهبانان مسیحی بترانند و وارد تاریخ اسلام کنند (ولوی، ۱۳۸۱: ۲۱۴). از طرفی تسلط و شناخت آنان به کتب پیشینان، زمینه‌ای برای القای برداشت‌هایشان از این متون به زندگانی پیامبر(ص) در دوران کودکی و نوجوانی فراهم کرد و به این وسیله روایت‌های قصه‌گونه را در سیره‌نگاری‌های اولیه که منبع و محل رجوع مورخان، مفسران پس از آنها بود، وارد کردند. این امر در برخی مراحل زندگانی پیامبر(ص) همچون وقوع حوادث شگفت‌انگیز همزمان با تولد وی، رخداد حوادث عجیب و مافوق بشری در مدت حضور او در خانه حلیمه و پیشگویی عالمان یهودی و نصرانی درباره نبوت محمد(ص) به شکل بارزی برجسته شد. این سه مرحله از زندگانی پیامبر(ص) قبل از بعثت، در بخش مهمی از فیلم محمد رسول‌الله به تصویر کشیده شده است. درحالی‌که در قرآن به عنوان مهم‌ترین و معتبرترین منبع اسلامی، فقط چند آیه کوتاه در سوره «ضحی» در مورد زندگانی پیامبر(ص) قبل از بعثت آمده است.^۱ در این آیات

۱. «الْمُ يَجِدُكَ تَيْمًا فَآوَى * وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى * فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (سوره ضحی، آیات ۶-۱۱).

نیز تصویر یتیم بنی‌هاشم که با تنگدستی و سختی روزگار می‌گذرانده، ارائه شده است و هیچ‌گونه اثری از تصویرسازی‌های صورت گرفته در سیره‌نگاری‌های اولیه در آن دیده نمی‌شود.

سیره ابن‌اسحاق که در قرن دوم نوشته شد، منبع اصلی نشر این اکاذیب بود؛ زیرا با وجود کوشش‌های فردی برای ثبت سیره نبوی توسط عروۃ بن زبیر (متوفای ۹۴ق)،^۱ ابان بن عثمان (متوفای ۱۰۵ق)^۲ و ابن شهاب زهری (متوفای ۱۲۴ق)^۳ - هرچند این افراد نیز بی‌تأثیر از عالمان یهودی و نصرانی نبودند - کتاب سیره رسول‌الله ابن‌اسحاق (متوفای ۱۵۰ق) به نخستین منبع سیره‌نگاری ماندگار در میان مسلمانان تبدیل شد. گفتنی است اصل این کتاب از بین رفته، اما ابن هشام (متوفای ۲۱۸ق) با تهذیب و تلخیص آن در قرن سوم، داده‌های تاریخی ابن‌اسحاق را به مورخان بعدی و محققان امروزی انتقال داد. در قرن ششم قمری نیز اسحاق بن محمد همدانی (متوفای ۵۸۲ق) سیره ابن‌هشام را به فارسی ترجمه کرد و همین ترجمه که در پایان فیلم معرفی شده، یکی از منابع مهم مورد استفاده در فیلم محمد رسول‌الله بوده و بیشترین اطلاعات تاریخی از آن اخذ شده است؛ به همین سبب بررسی اجمالی شخصیت ابن‌اسحاق و منشأ روایت‌های او در مورد پیامبر(ص) اهمیت می‌یابد.

۲-۱. ابن‌اسحاق و اسرائیلیات

محمد بن اسحاق بن یسار مُکَنّی به ابوبکر یا ابوعبدالله (۸۵-۱۵۰ق) از موالی عراق و به روایتی از موالی ایرانی بود (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۳۱/۱). جد او یسار بن خیار یا یسار بن کوتان از جمله مسیحیانی بود که به دستور شاه ایران در نقره (در حوالی عین‌التمر) زندانی و در سال ۱۲ق. در جریان فتح حیره توسط خالد بن ولید اسیر شد (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۳۴۶/۵؛ طبری، ۱۳۸۷: ۱۱/۶۵۴). از این رو، می‌توان خاندان وی را از جمله خاندان‌های اهل کتاب و نصرانی‌الاصل دانست. این پیشینه فکری و دینی در رویکرد او به جمع‌آوری اخبار و اقوال مربوط به سیره نبوی نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد؛ به‌ویژه آنکه در مورد گرایش مذهبی او نیز اتفاق

۱. عروۃ بن زبیر (۲۲-۹۴) از فقیهان و پیشگامان سیره‌نویسی است. وی مورد اعتماد امویان بود و با آنان نشست و برخاست داشت (بلاذری، ۱۴۱۷: ۹/۴۴۱-۴۴۳).

۲. ابان بن عثمان فرزند خلیفه سوم، کتابی در مورد سیره پیامبر(ص) نوشت. وقتی سلیمان بن عبدالملک آن را مشاهده کرد گفت در این کتاب جز فضایل انصار نیست و دستور داد آن را سوزانند (ابن‌بکر، ۱۴۱۶: ۳۳۱).

۳. ابن‌شهاب زهری از سرآمدان سیره‌نویسی در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم قمری است. وی در سیره‌نویسی متأثر از استادش عروۃ بن زبیر بود و با خلفای اموی از عبدالملک تا یزید بن عبدالملک نشست و برخاست داشت (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۵/۳۴۸-۳۴۹).

نظر وجود ندارد. وی به تشیع، قدری‌گری و تدلیس در حدیث نیز متهم شده است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۳۰/۱، ۲۳۹). علاوه بر آن، شاگردی ابن اسحاق در محضر کسانی چون ابن شهاب زهری (۱۲۴ق)، عاصم بن عمر بن قتاده (۱۲۹ق) و عبدالله بن ابی بکر بن محمد مدنی (۱۳۰ یا ۱۳۵ق) و مراجعه وی به متون قبلی - به ویژه کتاب مغازی عروه بن زبیر - شک و تردید در مورد اخبار او را بیشتر می‌کند (بلادری، ۱۴۱۷: ۴۴۱/۹-۴۴۳؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳۴۸/۵-۳۴۹)؛ زیرا تقرب این عالمان به دستگاه حاکمیت اموی و آشنایی آنان با علوم و سنن پیشینیان، امکان انتقال اخبار جعلی به سیره ابن اسحاق را میسر می‌کرد. از طرفی مراجعه او به شخصی به نام مغیره بن ابی لیبید برای به دست آوردن اخبار و اقوال مربوط به داستان‌های عهد عتیق که توسط وهب بن منبه روایت می‌شد (ابن اسحاق، ۱۳۷۷: ۴)، تأثیر تعیین کننده‌ای بر ورود اسرائیلیات به سیره ابن اسحاق و نوع نگرش او به سیره نبوی داشت. این مهم از چشم عالمان هم‌عصر وی و متفکران دوره‌های بعد پنهان نماند و به او نقدهای جدی وارد کردند. مالک بن انس از ائمه حدیث، ابن اسحاق را دجال نامید و او را از مدینه بیرون کرد (ابن خلکان، [بی تا]: ۲۲۷/۴؛ صفدی، ۱۴۰۱: ۱۸۹/۲). یکی از اتهامات جدی مالک بر وی نقل اخبار مربوط به غزوات پیامبر(ص) از یهودی‌زادگان نومسلمان بود؛ بدون اینکه آنها را بیازماید و صحت اخبارشان را تأیید کند (ابن حبان، ۱۳۹۲: ۳۸۲/۷-۳۸۳). ابن حبان نیز به نقل از سفیان، ابن اسحاق را امیرالمؤمنین حدیث نامید، اما بر او این ایراد را گرفت که از روایان ضعیف زیاد روایت کرده است؛ به همین سبب او را به دروغ‌گویی متهم کرد (ابن حبان، ۱۳۹۲: ۳۸۳/۷). برخی تراجم‌نویسان نیز او را به انتشار و نقل اخبار از یهودیان و مسیحیان نومسلمان متهم کردند. ابن ندیم (متوفای ۳۸۵) در *الفهرست* بر این باور است که «او نسبت به یهود و نصاری خوشبین بوده و در نوشته‌های خود آنها را صاحب علوم پیشین خوانده است» (ابن ندیم، [بی تا]: ۱۳۶). همچنین یاقوت حموی در *معجم الادباء* مدعی شد که ابن اسحاق از یهود و نصارا روایت کرده و آنان را دارندگان علوم اوائل نامیده است (یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۲۴۲۰/۶). خطیب بغدادی نیز یکی از موارد ضعف اخبار ابن اسحاق را نقل قول از صاحبان ادیان دیگر به ویژه یهودیان می‌داند (۱۴۱۷: ۲۲۲/۱). این حجم از انتقادات در دوره‌های مختلف، تردید در صحت اخبار او را قوت می‌بخشد.

ضعف اعتبار روایان محل رجوع ابن اسحاق، لطمه جدی بر صحت اخبار سیره او وارد می‌کند. وی در موارد بسیاری از ذکر نام راوی خودداری کرده و با عباراتی مانند «چنان‌که شنیده‌ام»، «از اهل علم شنیدم»، یا «به من خبر داده‌اند» و غیره شروع به نقل خبر کرده، اما با مراجعه به ذکر نام این روایان در منابع دیگر که همان اخبار ابن اسحاق را ذکر کرده‌اند، تعداد

آنان به بیش از یکصد نفر می‌رسد (ابن اسحاق، ۱۳۷۷: ۵/۱). از میان این تعداد کسانی چون عروۃ بن زبیر، ابان بن عثمان، وهب بن منبه،^۱ شرحبیل بن سعد،^۲ ابن شهاب زهری و کعب الاحبار^۳ نقش مهمی در نقل اخبار اسرائیلیات، به‌ویژه در بخش اول کتاب او داشته‌اند. گزارش ابن اسحاق از زندگانی پیامبر(ص) قبل از بعثت مبین این تأثیرگذاری است (ولوی، ۱۳۸۱: ۲۳۵). برخی از محققان نیز چنین اخباری را مظنون به تحریف، دروغ و نوآوری آزادانه دانسته‌اند (روزنتال، ۱۳۶۸: ۳۶/۲). به این ترتیب، با مراجعه به سیره ابن اسحاق و تصویرسازی او از دوران کودکی و نوجوانی پیامبر(ص)، قصه‌پردازی‌هایی دربارهٔ میلاد رسول اکرم(ص)، پیشگویی عالمان یهودی و مسیحی، سفر تجاری او به شام و غیره دیده می‌شود. ویژگی این قصه‌ها تخیل‌پردازی، پررنگ کردن ابعاد مافوق بشری پیامبر(ص)، مشخص بودن آغاز و انجام قصه به صورت خطی و بدون حاشیه‌پردازی و یا بریدگی و جذابیت و عام‌پسند بودن آنها، شباهت ظاهری و محتوایی این تصویرسازی‌ها با قصه‌های مربوط به پیامبران اسرائیلی در کتب عهد عتیق را بازنمایی می‌کند. این ویژگی‌ها سبب شده است تا این‌گونه تصویرسازی به باور عمومی تبدیل شود و نقد آن به آسانی امکان‌پذیر نباشد.

از طرفی مقایسهٔ اخبار مربوط به قبل و بعد از بعثت پیامبر(ص) در همین کتاب ابن اسحاق، تفاوت معناداری را به لحاظ مضمون و محتوا نشان می‌دهد. تصویر محمد(ص) قبل از بعثت تا حدودی مافوق بشری است که با حضور و نقش پررنگ عالمان یهودی و مسیحی عجین شده است. اتفاقات عجیب و اعجاز‌آمیز زندگی او، با کوشش عالمان نصرانی و یهودی برای حفظ حیات و یا تهدید جان او پیوند خورده است (ابن اسحاق: ۱۳۷۷: ۱۵۸/۱-۱۵۹)، اما چنین

۱. وهب بن منبه یمانی (۳۴-۱۱۴ق) از عالمان یهودی نومسلمان قرن اول قمری است که بسیاری از مضامین کتب پیشینیان را در یمن رواج داد (یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۲۸۰۲/۶). وی مورخ و عالم به اخبار پیامبران پیشین و ناقل اخبار اسرائیلیات (زرکلی، ۱۹۸۹: ۱۵۰/۹) در منابع اسلامی است. ابن منبه کتابی با عنوان *الاسرائیلیات* نوشت و برای نخستین بار این اصطلاح با معنا و مفهوم مد نظر وارد اسلام شد (ذهبی، ۱۴۱۳: ۵۴۴/۴). او خود بارها به استفاده از کتب پیشینیان تصریح کرد و برخی او را کذاب لقب دادند (ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۴۹۲).

۲. شرحبیل بن سعد (متوفای ۱۲۳ق) آزاد شده و وابستهٔ انصار بود. وی از زیدبن ثابت و ابوهریره و ابوسعید خدری و گروه بسیاری از اصحاب پیامبر(ص) روایت کرده است (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲۳۷/۵).

۳. ابواسحاق کعب بن ماته حمیری ملقب به کعب الاحبار (۳۲ق) از بزرگان یهودی یمن بود که در زمان خلافت ابوبکر به مدینه آمد و اسلام را پذیرفت. کسانی چون ابن عباس، ابوهریره، مالک بن ابی عامر و عطاء بن ابی رباح از او روایت کرده‌اند (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴: ۴۳۸-۴۳۹). در این میان، معاشرت عمر با کعب و تعلق خاطر معاویه به داستان‌های پیشینیان، بر رواج این داستان‌ها در میان مسلمانان تأثیر گذاشت (ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۲۵؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۳۱/۳).

تصویری در بعثت و پس از آن کم‌رنگ شد و نشان چندانی از آن باقی نمانده است. در این بازه زمانی، پیامبر(ص) به علت تحریم قریش سختی و مشقت زیادی متحمل می‌شود، در دوره حضور در مدینه نیز در میدان جنگ زخمی می‌شود و دندانش می‌شکند (واقعی، ۱۴۰۹: ۲۴۲/۱). تفاوت معنادار میان این دو تصویر (دوره کودکی و نوجوانی و دوره پیامبری) چنین پرسشی را به ذهن متبادر می‌کند که چرا رخدادهای خارق‌العاده بشری در دوران کودکی و نوجوانی او -درحالی‌که هنوز به پیامبری نرسیده- بیشتر است؟ بر اهل علم روشن است که اعجاز پیامبران در پاسخ به درخواست مخاطبان برای اثبات نبوت صورت می‌گرفت؛ بنابراین برای محمد(ص) که هنوز به پیامبری نرسیده، چه ضرورتی برای بروز چنین اعجازهایی وجود داشته است؟ از طرفی، این اتفاقات نباید از چشم بزرگان و سران قریش که بیشترین دشمنی و مانع‌تراشی علیه او انجام دادند، پنهان مانده باشد (ولوی، ۱۳۸۱: ۲۳۵-۲۳۶).

۳. منابع مورد استفاده در فیلم محمد رسول‌الله

منابع محل رجوع فیلم محمد رسول‌الله(ص) -که در انتهای فیلم معرفی شده‌اند- نشان می‌دهد که مراجعه فیلم‌ساز به کتاب‌های الاصنام ابن کلبی (متوفای ۲۰۴ق)، اخبار مکه ازرقی (متوفای ۲۵۰)، سیره النبویه ابن هشام (متوفای ۲۱۸ق)، تاریخ طبری (متوفای ۳۱۰) و سیرت رسول‌الله ابن اسحاق ترجمه رفیع‌الدین اسحاق همدانی (متوفای ۶۲۳) بوده است. واضح است که بیشترین اطلاعات جغرافیایی مکه از کتاب اخبار مکه، وضعیت بت‌پرستی در منطقه حجاز از کتاب الاصنام و اطلاعات تاریخی درباره زندگی پیامبر(ص) -که تکیه اصلی مقاله بر آن است- از سیره ابن هشام، تاریخ طبری و سیرت رسول‌الله ابن اسحاق أخذ شده است.

تمامی آثار نام‌برده مربوط به قرن دوم تا چهارم قمری و در زمره منابع دست اول تاریخی می‌باشند. این منابع به سبب قدمت ارزشمندند، اما این ویژگی به معنای اعتماد کامل به داده‌های مندرج در آنها نیست. أخذ داده‌ها از طریق سنت شفاهی، حضور و نقش پررنگ عالمان یهودی و گاه مسیحی نومسلمان در تاریخ‌نگاری‌های اولیه و مرادده مورخان اسلامی با این عالمان، نمی‌تواند در بازتاب اخبار اسرائیلی در این منابع بی‌تأثیر باشد. آنچه اهمیت دارد میزان نفوذ اسرائیلیات در آثار نام‌برده است. بنا بر شواهد تاریخی و واکنش عالمان اسلامی در برخورد با این پدیده (که شرح آن در تیتراژی گذشت)، سیره ابن اسحاق بیشترین حجم از اسرائیلیات مربوط به زندگانی پیامبر(ص) را به خود اختصاص داده است. در سایر منابع نیز کم‌وبیش به بازتاب اخباری با منشأ اسرائیلی و نصرانی پرداخته شده است. از جمله کتاب اخبار مکه که به سبب مکی بودن نویسنده، آگاهی گسترده او درباره موضوع، اعتماد عالمان و

مکی‌شناسان به آن و مستند بودن گزارش‌ها در بُعد جغرافیایی، منبع مناسبی برای فیلم است، اما این کتاب در بخش تاریخی به‌خصوص داستان آفرینش بی‌تأثیر از اسرائیلیات نیست؛ زیرا بیشتر اخبار آن را از وهب‌بن منبه و کعب‌الاحبار نقل کرده است (ازرقی، ۱۴۱۶: ۴۰/۱). البته این بخش تاریخی مدّ نظر فیلم نبوده، اما احاطهٔ روایت‌های اسرائیلی منقول از وهب‌بن منبه و کعب‌الاحبار در قرون اولیه قمری بر متون اسلامی را نشان می‌دهد.

کتاب *الاصنام* ابن‌کلبی مهم‌ترین اثر دربارهٔ وضعیت دینی جامعهٔ عرب قبل از اسلام است و از این حیث منبع مهمی برای أخذ داده‌های تاریخی است. ارباب سیر و تاریخ، با اعتماد به این کتاب به نقل اخبار آن در آثار خود پرداخته‌اند (ابن‌کلبی، ۱۳۶۴: ۴۳). مراجعهٔ فیلم‌ساز به این منبع از نقاط قوت بوده که می‌توانست اطلاعات مبتنی بر امر واقع از شرایط بت‌پرستی مکه را نشان دهد. در این کتاب به اقتضای موضوع، اخباری در مورد زندگی پیامبر(ص) در دوران کودکی و نوجوانی بیان نشده است؛ به همین دلیل به دور از فضای قصه‌گویی موجود در سیره‌نگاری ابن‌اسحاق، رنگ تاریخ و وقایع‌نگاری در آن برجسته شده است.

تاریخ طبری نیز بعد از سیره ابن‌اسحاق نگاشته شده و بخش مهمی از اطلاعات مربوط به سیرهٔ نبوی را از ابن‌اسحاق أخذ کرده است. در واقع، سرمنشأ اسرائیلیات موجود در تاریخ طبری، ابن‌اسحاق است؛ به همین دلیل سیرهٔ ابن‌اسحاق به عنوان مروج اسرائیلیات در ارتباط با زندگانی پیامبر(ص) در تاریخ اسلام، قابلیت نقد جدی دارد و باید با احتیاط داده‌های تاریخی را از آن أخذ کرد. با وجود چنین اشکالی، بیشترین تصویرسازی موجود در فیلم محمد رسول‌الله در بُعد تاریخی براساس داده‌های همین کتاب صورت گرفته است. قصه‌پردازی موجود دربارهٔ پیامبر(ص) و چگونگی اتفاقات دوران کودکی و نوجوانی وی در فیلم، با تکیه بر این عناوین از سیرهٔ ابن‌اسحاق است: «در مولود پیغمبر» (ابن‌اسحاق، ۱۳۷۷: ۱۴۳/۱)؛ «در شیر خوردن پیغمبر» (همان، ۱۴۵)؛ «در کفالت ابوطالب» (همان، ۱۵۷)؛ «حکایت باز رفتن سید به سفر شام» (همان، ۱۶۵)؛ «در خبر باز دادن اخبار یهود و رهبان نصاری و کهنه عرب از مبعث پیغمبر ما صلوات الله علیه» (همان، ۱۷۸). همان‌طور که از عناوین مشخص است، دورهٔ کودکی و سپس نوجوانی پیامبر(ص) در چند قسمت مهم که به صورت پیوستار و منسجم به هم ارتباط دارند، مطرح شده است. در واقع، قالب کلی از زندگی وی به صورت قصه‌های کوتاه در قسمت‌های مختلف آمده است. در هر یک از این قسمت‌ها، قالب و محتوای روایت‌های تاریخی به صورت قصه‌ای که در آن اتفاقات خارق‌العاده بشری و در عین حال جذاب و عام‌پسند رخ داده، بیان شده است. در قصه‌پردازی ابن‌اسحاق که سبک و شیوهٔ آن به قصه‌های پیامبران اسرائیلی در تورات شباهت دارد، حضور فرشتگان، تشعشع نور آسمانی، شهاب‌باران آسمان،

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۵۷

توانمندی عالمان یهودی و نصرانی، پیشگویی‌های دقیق آنها و غیره جلوه جذاب و عام‌پسند به زندگی پیامبر(ص) داده و به نوعی تبدیل به باور عمومی کرده است؛ به همین سبب مسلمانان ناآگاهانه آن را نوعی فضیلت برای وی دانسته‌اند؛ غافل از اینکه چنین تصویرسازی‌های قصه‌گونه واقعیت زندگی محمد(ص) را به حاشیه برده است. این قصه‌پردازی‌ها زمانی رنگ افسانه به خود می‌گیرد که از واقعیت دور شوند. این امر بر سیمایی که ابن‌اسحاق از دوران کودکی و نوجوانی پیامبر(ص) ارائه داده، تا حدودی سایه انداخته و واقعیت شخصیت او در این دوره از زندگی را که مبتنی بر ویژگی‌هایی چون راستگویی، امانت‌داری، درستکاری و غیره بود، کم‌رنگ کرده است.

کتاب‌های پژوهشی از دیگر آثار محل رجوع فیلم محمد رسول‌الله بوده‌اند. این کتاب‌ها نظیر *فروغ ابدیت، ابوطالب، مظلوم تاریخ، سیرت جاودانه* و غیره نیز به درستی درک نشده، بلکه با همان ذهنیت و متأثر از فضاسازی موجود در کتاب سیره ابن‌اسحاق که ذهنیت اصلی و زوایه دید سازندگان فیلم را شکل داده، از آنها استفاده شده است. گویا فیلم‌ساز نیز به این باور رسیده بود که چنین موهومات اسرائیلی برای پیامبر(ص) فضیلت است و دست بردن و حذف آن را به نوعی فضیلت‌زدایی از وی دانسته است؛ به همین سبب با همان ذهنیت از آثار پژوهشی نیز کمک گرفته است. اگر اراده‌ای برای به تصویر کشاندن سیمای واقعی رسول اکرم(ص) - که در این دوره از زندگی نمونه بارز انسانی اخلاق‌مدار، زیرک، مقید به حفظ اصول انسان و غیره در فضای فکری منبعث از سنت‌های اجتماعی و چندگانه‌پرستی بود- وجود داشت، باید برای تولید و ساخت فیلمی با این درجه از اهمیت (که یکی از پرهزینه‌ترین فیلم‌ها در تاریخ سینمای ایران بوده) صرف نظر از پژوهش‌های موجود، پژوهشی جدی، مستقل و کارشناسانه انجام می‌شد و مبنای ساخت فیلم قرار می‌گرفت. اقدامی که در فیلم «محمد رسول‌الله» ساخته مصطفی عقاد صورت گرفت. در آن فیلم کاملاً رویکرد کارشناسی بر موضوع آشکار است و فیلم ضمن برخوردار از جذابیت، کوشیده است واقعیات تاریخی را به دقت شناسایی و به تصویر بکشد. فیلم محمد رسول‌الله مجیدی به لحاظ تکنیک فیلم‌برداری و فیلم‌سازی قوی‌تر است، اما نتوانسته تأثیر ماندگار و واقعی‌تری نسبت به فیلم مصطفی عقاد بر جای بگذارد.

۴. انعکاس اسرائیلیات در فیلم محمد رسول‌الله(ص)

بازتاب اسرائیلیات در فیلم محمد رسول‌الله در وقوع حوادث شگفت‌انگیز همزمان با میلاد او، ارتباط محمد(ص) با حلیمه، پیشگویی عالمان یهودی و مسیحی در مورد نبوت محمد(ص) و فعالیت‌های یهودیان در مکه قابل مشاهده است.

اتفاقات شگفت‌انگیز همزمان با تولد محمد (ص)

در فیلم همزمان با ولادت پیامبر (ص) اتفاقاتی چون شهاب‌باران و نورانی شدن آسمان، اضطراب عالم یهودی و تأکید او بر آمدن شریعت جدید - که با توصیف دوستی قوم یهود و بهره‌مندی مردم از کلام پیغمبر جدید همراه شده بود - و سرنگونی بت‌ها یکی پس از دیگری در مقابل چشمان عبدالمطلب رخ داد. چنین تصویرسازی ممکن است در ظاهر مبین عظمت و فضیلت پیامبر (ص) باشد (و فیلم‌ساز نیز با این ذهنیت اقدام به تصویرسازی کرده باشد)، اما سیمای واقعی و انسانی پیامبر (ص) را پنهان کرده است.

دربارهٔ ویران شدن بت‌های کعبه همزمان با ولادت محمد (ص)، تناقض‌های جدی وجود دارد. اگر هدف از شکستن بت‌ها از میان رفتن نشانه‌های شرک همزمان با تولد پیامبر (ص) بوده باشد، باید چنین رخدادی در مقابل دیدگان بزرگان و سران مکی اتفاق می‌افتاد؛ زیرا بنا بر ساختار اجتماعی موجود در مکه، آنان نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌ها داشتند. کما اینکه بعد از بعثت رسول اکرم (ص) نیز همین افراد بیشترین مخالفت با او را ابراز کردند؛ درحالی‌که در فیلم این صحنه فقط در مقابل چشمان عبدالمطلب که خود بر دین حنیف بود و خدای یکتا را می‌شناخت، به وقوع پیوست (مسعودی، ۱۴۰۹: ۱۰۳/۲). منشأ این نوع تصویرپردازی این روایت از ابن اسحاق است که: «و مردم را زمین‌لرزه‌ای فرا گرفت که به همه جای دنیا رسید تا آنجا که کلیساها و کنش‌ها ویران گشت و هر چیزی که جز خدا پرستش می‌شد از جای خود کنده شد» (ابن اسحاق، ۱۳۷۷: ۱/۱۴۴).

این روایت که در فیلم در قالب خرد شدن بتان کعبه به نمایش درآمده، به حدی مخدوش است که با اندکی تأمل، جعلی بودن آن مشخص می‌شود. نخست آنکه کلیسا و کنشت، عبادتگاه‌های مسیحیان و یهودیان یکتاپرست بود و خدای یکتا در آنجا پرستش می‌شد. دوم، اگر هر عبادتگاهی که در آن غیر خدا مورد ستایش قرار می‌گرفت، با میلاد پیامبر (ص) از بین می‌رفت، رسالت وی در مبارزه با بت‌پرستی و شرک معنا و مفهومی نداشت؛ زیرا چیزی باقی نمی‌ماند که با آن به مبارزه برخیزد. درحالی‌که واقدی اذعان داشته است در زمان فتح مکه حدود ۳۶۰ بت در کعبه و اطراف آن وجود داشت و پیامبر (ص) پس از غلبه بر مکه با خواندن آیهٔ «جاء الحقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸) آنها را شکست (واقدی، ۱۴۰۹: ۸۳۲/۲).

محمد (ص) و حلیمه

بخشی از عمر محمد (ص) در کودکی در خانه حلیمه سعیدیه گذشت. براساس منابع تاریخی،

مطابق رسم معمول مردم مکه کودکان را به زنان بادیه می‌دادند تا در محیط بادیه پرورش یابند. رشد کودک در فضا و محیط آزاد، سالم ماندن از بیماری و با در مکه (بلعمی، ۱۳۷۸: ۷۵۱/۲) یادگیری زبان فصیح عربی و تمرین فصاحت و بلاغت - که در جامعه عرب اهمیت داشت - از اهداف چنین رسمی بود. بدون شک این شرایط اجتماعی بر زندگی پیامبر(ص) هم تأثیر گذاشت و او در کودکی به دایه سپرده شد.

بازتاب این واقعه در فیلم با صحنه‌سازی‌های عجیبی همراه شده است. از یک طرف نداشتن شیر کافی توسط آمنه، مادر محمد(ص) - که تاریخ نیز بر آن صحنه گذاشته - برجسته شده؛ در حالی که حلیمه نیز از شیر کافی برخوردار نبود و به گونه‌ای اعجاز‌آمیز پس از آشنایی با محمد از شیر کافی برای سیر کردن محمد(ص) و فرزندش برخوردار شد. از طرف دیگر، فرار شتر شوهر حلیمه و خوابیدن او در منزل آمنه^۱ سبب آشنایی حلیمه با محمد(ص) و مادرش شد. این نوع تصویرسازی از یک واقعه تاریخی این تناقض را ایجاد می‌کند که چرا چنین اعجازی در مورد آمنه صورت نگرفت تا نیاز نباشد محمد(ص) از شیر زنان دیگر استفاده کند. علاوه بر آن، خاستگاه خانوادگی و جایگاه اجتماعی فرزند آمنه بر همگان شناخته شده بود؛ زیرا در آن زمان پیامبر(ص) تحت کفالت پدر بزرگش عبدالمطلب، بزرگ و سرور قریش قرار داشت. بعید است کودک یتیم آمنه برای زنان سعدیه به حدی ناشناس بوده باشد که دستی از غیب با فراری دادن شتر، سبب آشنایی حلیمه با محمد(ص) و مادرش شده باشد. بنا بر گزارش‌های تاریخی، عاملی که زنان را از گرفتن فرزند آمنه بر حذر داشت، نداشتن پدر بود (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۸۸/۱). ضرورت داشت در تولید چنین فیلمی در مورد شخصیت تاریخ‌سازی چون محمد(ص)، مطالعه دقیق‌تری درباره شرایط اقلیمی، جغرافیایی، ساختار اجتماعی و وضعیت فرهنگی محل زیست او صورت گیرد تا امکان ارائه تصویری واقعی‌تر به بیننده فراهم شود.

تعقیب و گریز یهودیان برای کشتن محمد(ص) در خانه حلیمه و دست بردن به جادو و جنبل، بخش دیگری از تصویرسازی فیلم در زمان حضور پیامبر(ص) در خانه حلیمه است. ممکن است این صحنه‌سازی‌ها از نصرانیات گرفته شده باشد، اما گویای چهره واقعی محمد(ص) نیست. به گفته زرگری‌نژاد، چنین اخباری زائیده منازعات پنهانی نومسلمانان مسیحی و یهودی بوده و توسط مسلمانان ساده‌اندیش که فکر می‌کردند با این اخبار به بزرگ‌نمایی پیامبر(ص) کمک می‌کنند، در تاریخ اسلام ثبت شده است (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۸:

۱. به نظر می‌رسد این صحنه از تصمیم زیرکانه و هوشمندانه پیامبر(ص) در زمان هجرت به مدینه آخذ شده باشد؛ زمانی که پیامبر(ص) به یثرب رفت و برای جلوگیری از اختلاف اوس و خزرج در مورد محل سکونت خود، فرمود شتر مأمور است، هر جا بایستد همان‌جا منزل می‌گزیند (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۲ / ۲).

۱۸۶-۱۸۷). با توجه به این نقدها و شک و تردیدها که دربارهٔ صحت این اخبار مطرح شده، فیلم ساز به چنین اسناد جعلی اعتماد کرده و آنها را در فیلم بازتاب داده است. این رویکرد، در پیشگویی‌های مکرر عالمان یهودی و مسیحی در مورد نبوت محمد(ص) - که با نشان دادن عبادتگاه‌های تمیز، مجلل و زیبای آنها نیز همراه شده - نیز نمایان است.

پیشگویی اخبار یهودی و رهبانان مسیحی در مورد پیامبری محمد(ص)

در فیلم محمد رسول الله چهرهٔ عالمان اسرائیلی و نصرانی در پس ایفای نقشی که در پیشگویی نبوت محمد(ص)، حفاظت از جان او و یا اقدام به قتل او داشتند، ناخواسته به حدی برجسته شده که بر محتوای کلی فیلم تأثیر تعیین کننده‌ای داشته است. شناسایی محمد(ص) از فاصلهٔ دور، مشاهدهٔ مشخصات نبوت، جست‌وجوی مهر نبوت در میان کتف او، تعقیب سایه به سایه محمد(ص) و تلاش برای کشتن وی و غیره از جمله مواردی است که کارگردان فیلم محمد رسول الله بدون احتیاط و با تأثیرپذیری از قصه‌پردازی موجود در سیره ابن اسحاق و دیگر منابع مورد استفاده، در فیلم به صورت وسیعی بازتاب داده است.

در فیلم، عالمان یهودی از بدو تولد پیامبر(ص) با شناختی که نسبت به آیندهٔ او داشتند (توان پیشگویی درست و دقیق این عالمان، آنان را افرادی صاحب‌تشخیص و برخوردار از قدرت معنوی معرفی کرده و این همان هدفی است که یهودیان و مسیحیان نومسلمان در ورود به ثبت سیره پیامبر(ص) توسط مورخان اسلامی داشتند)، به شیوه‌های مختلف در صدد قتل او برآمدند. کوشش و اصرار آنان در انجام چنین عملی، با تغییر رفتار یکی از عالمان یهودی به نام ساموئل^۱ که اطلاعات چندانی در مورد او در منابع تاریخی وجود ندارد، پایان می‌یابد. در این تصویرسازی‌ها تلاش شده است چهرهٔ یهودیان در ضدیت با محمد(ص) برجسته‌تر شود؛ درحالی‌که چهرهٔ مسیحیان ملایم، با عطف و حتی دل‌نگران نسبت به جان محمد(ص) و به عبارتی در جهت همراهی با او ترسیم شده است؛ به همین دلیل بحیرا پس از ملاقات با محمد(ص)، ضمن تکریم وی و همراهانش، نگرانی و تشویش خاطر خود را از

۱. دربارهٔ شخصیت ساموئل که در فیلم فردی صاحب دانش، دارای فضل و اهل تفکر معرفی شده، اخبار اندکی در منابع تاریخی وجود دارد و آن دربارهٔ «تبع» حاکم یمن است. ابن سعد در روایتی به نقل از واقدی به مکالمهٔ ساموئل و تبع که به حجاز لشکر کشیده بود و قصد ویرانی آنجا را داشت، اشاره کرده است. گفت‌وگوی موجود که قالب قصه‌پردازی دارد و بعید نیست ساختهٔ یهودیان بوده باشد، به صورتی است که ساموئل برای برحذر داشتن تبع از ویرانی یترب، به ظهور پیامبر(ص) اشاره کرده و با این سخنان حاکم یمن را از ویرانی منطقه برحذر داشته است (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۲۶/۱). بعدها در قرن ششم ابن جوزی (متوفای ۵۹۷) در کتاب *المنتظم* همین خبر را تکرار کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۴۰/۲).

خطری که از جانب یهودیان متوجه او شده بود، اعلام کرد.

این قصه پردازی برای نخستین بار توسط ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ق) انجام گرفت و از طریق ابن هشام ([بی تا]: ۱۸۰/۱-۱۸۱) به مورخان بعدی منتقل شد. ابن سعد (۱۴۱۰: ۱۲۲/۱-۱۲۳)، بلاذری (۱۴۱۷: ۹۶/۱-۹۷)، طبری (۱۳۸۷: ۲/۲۷۷)، مسعودی (۱۴۰۹: ۸۹/۱)، مقدسی ([بی تا]: ۱۳۴/۴)، بیهقی (۱۴۰۵: ۲۷/۲-۲۸)، ابن عبدالبر (۱۴۱۲: ۳۴/۱-۳۶) و غیره از جمله مورخان بودند که این قصه ساختگی ابن اسحاق را به نسل های بعدی انتقال دادند و به ماندگاری و رواج آن در میان مسلمانان کمک کردند.

بررسی هویت فردی و دینی بحیرا به تحقیقات گسترده ای نیاز دارد، اما گویا وی راهبی نسطوری به نام «جرجیس» بوده (مسعودی، ۱۴۰۹: ۸۹/۱) و در دیری در نزدیکی بُصری اقامت داشته است. نکته مهم درباره این شخص که بیشترین داده های تاریخی موجود در منابع بر ملاقات او با محمد(ص) متمرکز است، اینکه افرادی مانند او در آن منطقه زیاد بودند و پس از اسلام، به خصوص در دوره عباسیان متأثر از حضور نسطوریان در دربار خلافت، در منابع اسلامی برجسته شدند. بنابراین قصه ملاقات بحیرا با پیامبر(ص) در سفر تجاری محمد(ص) به شام در سن نوجوانی به دلایل زیر قابل اعتماد نیست.

۱. تلاش مسیحیان برای بزرگ نمایی خدمات خود به اسلام و بدنام کردن یهودیان به عنوان گروه رقیب و مخالف (زرگری نژاد، ۱۳۷۸: ۱۸۷). مراجعه به متن گفت و گوی بحیرا با ابوطالب این مقصود آنان را روشن می سازد. خطاب بحیرا به ابوطالب چنین بود که: «اکنون این برادرزاده ات را به شهر و دیار خود بازگردان و او را از یهودیان محافظت کن که به خدا اگر آنچه من نسبت به این فرزند دیدم و اطلاع دارم آنان نیز به آن اطلاع پیدا کنند به او آسیبی می رسانند» (ابن هشام، [بی تا]: ۱۸۰/۱-۱۸۲).

این پیشگویی در شرایطی گفته شده که مطابق اسرائیلیات موجود در منابع، عالمان یهودی با قدرت علمی و معنوی، از همان بدو تولد به وجود چنین کودکی آگاهی داشتند. در واقع، علمای اسرائیلی و نصرانی هر دو از قدرت تشخیص و پیشگویی برخوردار بودند؛ با این تفاوت که یهودیان در صدد شناسایی و قتل محمد(ص) بودند؛ در حالی که عالم مسیحی در تلاش برای حفظ جان او از تعرض رقیب خود بوده است. این نزاع دینی در نتیجه منازعات و رقابت های پنهانی یهود و مسیحی ایجاد شده بود و بر سیره پیامبر(ص) نیز سایه انداخت.

۲. شواهد تاریخی حاکی از آن است که ابوطالب، عموی پیامبر(ص) بهره چاندانی از مکنت مالی نداشت؛ به همین سبب پیامبر(ص) در نوجوانی برای کمک به او مدتی به چوپانی پرداخت. در حالی که تجارت مستلزم سرمایه بود و بعید به نظر می رسد ابوطالب سرمایه کافی،

آن هم در حد کاروان بزرگ تجاری به شام داشته باشد. همچنین محمد(ص) نیز از سرمایه و ارثیه چندانی برخوردار نبود. وقتی وی در ۲۵ سالگی برای خدیجه به سفر تجاری رفت، شخصاً سرمایه‌ای نداشت و با دریافت حق مزد (طبق قراردادی که انجام گرفت) برای خدیجه تجارت کرد (ابن هشام، [بی تا]: ۱۸۷/۱).

۳. درباره سن محمد(ص) هنگام ملاقات با بحیرا، در منابع اتفاق نظر وجود ندارد. بلاذری دوازده سال (۱۴۱۷: ۹۶۱-۹۷)، یعقوبی ۹ سال ([بی تا]: ۱۴/۲)، طبری هفت سال (۱۳۸۷: ۲۷۷/۲) و ابن عبدالبر سیزده سال (۱۴۱۲: ۳۴/۱) بیان کرده‌اند. همراه بردن نوجوان کم سن و سال در این سفر پرمخاطره با توجه به محبتی که ابوطالب به پیامبر(ص) داشت، دور از عقل و منطق است (زرگری نژاد، ۱۳۷۸: ۱۸۸).

مجموعه دلایل فوق و عوامل متعدد دیگر که بیان آنها به اطالۀ بحث می‌انجامد، صحت چنین روایت‌هایی را زیر سؤال می‌برد. بنابراین هرچند چنین نقدهایی بیشتر متوجه داده‌های تاریخی موجود در منابع است، اما کم‌توجهی و بی‌دقتی فیلم‌ساز در بخش پژوهش فیلم قابل چشم‌پوشی نیست. ضرورت داشت برای به تصویر کشاندن شخصیتی چون محمد(ص) به عنوان مؤسس دین اسلام و محل رجوع مسلمانان با هر گرایش عقیدتی و مذهبی، اهتمام جدی در بخش پژوهش صورت می‌گرفت تا القاکننده تصویر اسرائیلی و نصرانی از وی به جامعه نباشند. پیشتر بازتاب چنین تصویری از پیامبر(ص) در منابع تاریخی، به عنوان دلیل و نشانه‌ای برای کسب علم از راهبان مسیحی توسط وی، مورد سوء استفاده مستشرقان قرار گرفته بود و آنان با استناد به چنین اخباری، منشأ و حیانی بودن پیام‌های پیامبر(ص) را زیر سؤال برده بودند (زرگری نژاد، ۱۳۷۸: ۱۸۶-۱۸۷). ساخت فیلم براساس این روایت‌ها در کشوری که مدعی ارائه اسلام ناب محمدی است، مهر تأییدی بر تحلیل مستشرقان خواهد زد. ناآگاهی و کم‌اطلاعی سازندگان فیلم نسبت به ساختار اجتماعی و فضای جغرافیایی منطقه حجاز از یک سو و وجود پیش‌فرض‌های ذهنی در ارائه چهره‌ای خشن از یهودیان از سوی دیگر، سبب خلق صحنه‌هایی خلاف واقع از حضور یهودیان در مکه شده است. بنا بر تصاویر فیلم، هرچند تکاپوهای ساموئل عالم یهودی برای پیدا کردن طفل بنی‌هاشم، سبب حضور مکرر او در مکه شد، اما گفت‌وگوی او با عبدالمطلب نشانه‌هایی از حضور دیگر یهودیان در مکه دارد. در یکی از صحنه‌های فیلم، ساموئل درحالی که مکیان از کمبود مواد غذایی در تنگنا بودند، مقداری گندم و پارچه به عبدالمطلب داد. وقتی عبدالمطلب می‌پرسد چگونه جبران کنم، پاسخ داد: «جبرانی در کار نیست وقتی شما دارید میان خود و یهودیان به تساوی تقسیم می‌کنید» و عبدالمطلب گفت: «اینها هم ساکنان این دیار و برادران ما هستند و حق هم‌جواری

سرنوشت ما را به هم پیوند داده است».

این گفت‌وگو در حالی مطرح شده است که مطابق با اسناد تاریخی هیچ یهودی در مکه سکونت نداشته و با مکیان هم‌جوار نبوده تا از تقسیم‌بندی مایحتاج توسط عبدالمطلب بهره برده باشد. آنان در یثرب ساکن بودند و بیشترین فعالیت اقتصادی یثرب را نیز در دست داشتند. بر این مبنا چنین تصویرسازی از اساس غلط است.

واقعیت تاریخی حاکی از آن است که مکیان، یهودیان را عالمانی دارای کتاب می‌شناختند، اما پس‌زمینه ذهنی نسبت به پیشگویی آنان در مورد نبوت محمد(ص) نداشتند؛ به همین سبب وقتی پیامبر(ص) رسالت خود را اعلام کرد، آنان برای کسب اطلاع از صحت ادعای وی، «نضر بن حارث» و «عقبه بن ابی معیط» را به یثرب نزد علمای یهود فرستادند تا درباره حقایق رسالت پیامبر(ص) از آنان سؤال کنند. عالمان یهودی نیز توصیه کردند با طرح سؤالاتی درباره «اصحاب کهف»، «ذوالقرنین» و «روح» وی را بیازمایند (ابن هشام، [بی‌تا]: ۳۰۰-۳۰۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۱/۱۴۹). چنین داده‌هایی در منابع تاریخی، از یک سو تفاوت سیمای پیامبر(ص) قبل و بعد از بعثت را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، ادعاهای موجود مبنی بر پیشگویی عالمان یهودی در زمان تولد او، شناسایی محمد(ص) توسط یهودیان و اقدام مکرر آنان برای قتل او را که در فیلم پررنگ شده بود، زیر سؤال می‌برد. بنابراین می‌توان گفت فیلم محمد رسول‌الله مجیدی بیش از آنکه تصویری واقعی از پیامبر(ص) قبل از بعثت را نشان دهد که بر ویژگی‌های شخصیتی وی چون راستگویی، امانت‌داری، درستکاری و اعتماد مردم استوار بود، عرصه بازنمایی اسرائیلیات و مناقشات عالمان یهودی و مسیحی درباره پیامبر(ص) شده و چهره‌ای مخدوش از کودکی و نوجوانی پیامبر(ص) ارائه داده است.

نتیجه‌گیری

نفوذ عالمان یهودی و نصرانی نومسلمان بر خلفای اولیه و مراجعه مورخان اسلامی به آنان، زمینه یک تفسیر اسرائیلی و نصرانی از حیات پیامبر(ص) قبل از بعثت را فراهم آورد. کم نیست روایت‌هایی که از طریق افرادی چون «کعب قرظی»، «وهب بن منبه» و «کعب الاحبار» به تاریخ اسلام وارد و با نام سیره نبوی در منابع اولیه، به‌ویژه سیره رسول‌الله ابن اسحاق ثبت شد. نفوذ این اخبار به حدی است که حتی بسیاری از بزرگان و عالمان اسلامی نیز آنها را پذیرفته و در آثار خود بازتاب داده‌اند. فیلم‌ساز محمد رسول‌الله نیز ناآگاهانه و متأثر از جذابیت ظاهری این روایت‌ها، کلیت فیلم را در چنین قالبی طراحی کرده است. جعلی بودن چنین داده‌هایی، از نوع مواجهه سران و بزرگان قریش و عالمان یهودی و

مسیحی با پیامبر(ص) قابل تشخیص است. مطابق شواهد تاریخی، سران قریش پس از بعثت پیامبر(ص) بدون پس‌زمینه ذهنی تا زمانی که رسول اکرم(ص) متعرض خدایانشان نشده بود، واکنش شدیدی در برخورد با وی نداشتند و وقتی که نسبت به مضامین دین اسلام آگاهی یافتند، از شگردهای مختلف برای مقابله با پیامبر(ص) استفاده کردند. درحالی‌که عالمان مسیحی و یهودی به زعم اخبار موجود در سیره درباره پیشگویی‌هایی که در مورد نبوت پیامبر(ص) کرده بودند، نه تنها به وی ایمان نیاورده بودند، بلکه بیشترین دشمنی را با او داشتند.

در فیلم محمد رسول‌الله، تحریف واقعیت‌های تاریخی متأثر از سیره ابن‌اسحاق، غلبه نگرش‌های کلامی، فضیلت‌سازی‌های ناروا، تمرکز بر جذب مخاطب عام، عدم آگاهی تاریخی، بی‌توجهی به سیمای پیامبر(ص) در قرآن، فیلم را از بُعد واقعی و تاریخی خارج کرد و واقعیات تاریخی جای خود را به نگرش‌های کلامی عام‌پسند داده است. برجستگی چنین فضایی در فیلم، حضور انسان مختار، بالغ، مجاهده‌گر، صاحب تفکر و به کمال رسیده را که وجوه بارز شخصیت محمد(ص) قبل از بعثت بود، کم‌رنگ کرده است. انتظار می‌رفت کارگردان بخشی از فیلم را به شخصیت واقعی رسول اکرم(ص) که الگو و اسوه‌ای نیکو و همسو با نیاز روز فرهنگی جامعه است، اختصاص می‌داد. واضح و مبرهن است که پیامبر(ص) قبل از بعثت در حالی در فضای فکری، فرهنگی و اجتماعی مکه زندگی می‌کرد که به صداقت و امانت‌داری مشهور بود و مکیان به او لقب محمد امین داده بودند. این لقب تشریفاتی و یا از سر ارادت نبود، بلکه چنین لقبی را بنا بر شرایط اقتصادی مکه به افراد امانت‌دار و مورد اعتماد می‌دادند. این ویژگی شخصیتی پیامبر(ص) در حدی برای مکیان قابل احترام بود که در حساس‌ترین و مهم‌ترین اقدام خود، یعنی نصب حجرالاسود رأی و نظر او را پذیرا شدند. بنابراین ضرورت داشت چهره واقعی محمد(ص) با رعایت ویژگی‌ها و خصلت‌های انسانی او به بیننده منتقل شود. دست بردن به دامان امور خارق‌البشری نتیجه‌ای جز فاصله انداختن میان پیامبر(ص) و پیروانش به همراه نخواهد داشت. درحالی‌که اگر چهره واقعی وی با تکیه بر صفات برجسته مذکور به تصویر کشیده می‌شد، می‌توانست القاکننده‌الگویی صحیح و شایسته به بیننده باشد.

منابع و مأخذ

- ابن اسحاق، محمد (۱۳۷۷)، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحاق همدانی، ج ۱، تهران: خوارزمی.
- ابن بکار، زبیر (۱۴۱۶)، اخبار الموقیبات، قم: شریف رضی.
- ابن حبان، محمد (۱۳۹۲)، الثقات، ج ۷، حیدرآباد دکن: مؤسسة الكتب الثقافية.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۵)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تصحیح عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، ج ۱، بیروت: دار الكتب العلمیه.
- _____ (۱۴۰۴)، تهذیب التهذیب، ج ۸، بیروت: دار الفكر و للطباعة و النشر و التوزیع.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲)، المنتظم، ج ۲، بیروت: دار الكتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۸)، کتاب العبر، ج ۱، بیروت: دار الفكر.
- ابن خلکان، احمد بن محمد [بی تا]، وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، ج ۴، بیروت: دار الفكر.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۰)، الطبقات الكبرى، تصحیح محمد عبدالقادر، ج ۱، ۵، بیروت: دار الكتب العلمیه.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد (۱۴۱۲)، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، تصحیح علی محمد البجاوی، ج ۱، بیروت: دار الجیل.
- ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷)، البدایة و النهایة، ج ۲، بیروت: دار الفكر.
- ابن کلبی، هشام بن محمد (۱۳۶۴)، الاصنام (تنکیس الاصنام)، قاهره (افست تهران): نشر نو.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۹۹۲)، کتاب المعارف، تصحیح ثروت عکاشه، قاهره: هیئة المصریة العامة للكتاب.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق [بی تا]، الفهرست، بیروت: دار المعرفه.
- ابن هشام، عبدالملک [بی تا]، السیرة النبویه، تصحیح مصطفی السقا و ابراهیم الایاری و عبدالحفص شلبی، ج ۱، بیروت: دار المعرفه.
- احمدزاده، علیرضا (۱۳۸۸)، فرهنگ واژگان سینمایی، تهران: افراز.
- ازرقی، محمد بن عبدالله (۱۴۱۶)، أخبار مکة و ما جاء فیها من الآثار، ج ۱، بیروت: دار الأندلس.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۴۱۷ق)، انساب الاشراف، ج ۱، ۹، بیروت: دار الفكر.
- بلعمی، محمد بن محمد (۱۳۷۸)، تاریخنامه طبری، ج ۲، تهران: انتشارات سروش.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین (۱۴۰۵)، دلائل النبوه و معرفة أحوال صاحب الشریعة، تصحیح عبدالمعطی قلجی، ج ۲، بیروت: دار الكتب العلمیه.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد، تصحیح مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱، بیروت: دار الكتب العلمیه.

۶۶ / بازتاب اسرائیلیات در فیلم محمد رسول‌الله (ص) (قبل از بعثت) / هدیه تقوی

- حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۳)، معجم الأدباء، ج ۴، ۶، بیروت: دار الغرب الإسلامي.
- چرچ گیسون، پاملا و جان هیل (۱۳۸۲)، رویکردهای انتقادی در مطالعات فیلم، ترجمه علی عامری مهابادی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
- دوائی، پرویز (۱۳۶۹)، فرهنگ واژه‌های سینمایی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۰۵ق)، الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، الازهر: لجمع البحوث الاسلامیه.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۸)، تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، ج ۲، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- رمزی، نعنانه (۱۳۹۰)، الاسرائیلیات و الاثرها فی کتب التفسیر، دمشق: دار القلم.
- زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹)، الاعلام، ج ۹، بیروت: دار العلم للملایین.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۸)، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران: انتشارات سمت.
- ساسانی، فرهاد (۱۳۸۰)، مجموعه مقالات نشانه‌های معنوی در سینما، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی [بی تا]، طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۱، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه.
- صفدی، خلیل بن ایبک (۱۴۰۱)، الوافی بالوفیات، ج ۲، بیروت: دار النشر فرانز شتاینر.
- طبری، محمد بن جعفر (۱۳۸۷)، تاریخ الطبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، بیروت: دار التراث.
- عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم (۱۳۸۷)، طبقات مفسران شیعه، قم: دفتر نشر نوید اسلام.
- فرجامی، اعظم (۱۳۹۲)، بررسی شخصیت در فیلم های تاریخی - مذهبی، تهران: مرکز پژوهش های صدا و سیما.
- فصیحی، سیمین و سارا پاکزاد (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، «اعتبارسنجی تاریخی دو سریال در چشم باد و عمارت کلاه فرنگی (مطالعه موردی: دوره رضاشاه)»، دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهر(س)، شماره ۱۷، صص ۱۱۷-۱۴۴.
- فلوتن، فان (۱۹۶۵)، السیادة العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیه، ترجمه حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم، قاهره: مکتبه النهضة المصریة.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، قم: دار الهجره.
- مقدسی، مطهر بن طاهر [بی تا]، الباء و التاریخ، ج ۴، [بی جا]: مکتبه الثقافة الدینیة.
- واقدی، محمد بن عمر (۱۴۰۹)، المغازی، تصحیح مارسدن جونز، ج ۲، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
- ولوی علیمحمد (۱۳۸۱)، «بررسی تأثیر علایق خاندانی و رسوبات اندیشه نومسلمانان بر ضبط سیره

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۶۷

و تاریخ زندگانی پیامبر(ص) قبل از ابن اسحاق»، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، شماره ۴۳، صص ۲۰۸-۲۳۷.

- هیوارد، سوزان (۱۳۷۸)، «مفاهیم کلیدی در مطالعات سینمایی»، ترجمه فرزانه سجودی و دیگران، مجله فارابی، شماره ۳۴، صص ۱۹۸-۲۲۶.

- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب [بی تا]، تاریخ یعقوبی، ج ۲، بیروت: دار صادر.

List of sources with English handwriting

- Aḥmadzādeh, ‘Alirezā (1388 Š.), *Farhang Važegān-e Sīnemā’ī* (Dictionary of cinematic vocabulary), Tehrān: Našr-e Afzār. [In Persian]
- Aqīqī Baḳšāyešī, ‘abd al-raḥīm(1387 Š.), *Ṭabaqāt Mofasīran-e Shi‘a*, Qom: Daftar našr navīd Eslām.
- Azraqī, Moḥammad b. ‘Abd Allāh (1983), *Aḳbār al-Makka*, edited by Rošdī al- Šālīḥ Molḥīs, Vol. 1, Beirut: Dār al-Andalūs.
- Balāzūrī, Aḥmad b. Yahyā (1417), *Ansāb al-Ašraf*. Vols. 1, 9, Beirut: Dār al-Fīkr, Bal‘amī, Moḥammad b. Moḥammad (1378 Š.), *Tārīḳnāmeḥ Ṭabarī*, Vol. 2, Tehrān: Entesārāt-e Sorūš.
- Bayhaqī, Abūbākr Aḥmad b. al-Ḥoseīn (1405), *Dalāl al-Nübūwwa wa Ma‘rīfa Aḥwāl Šāḥīb al-Šarī‘a*, edited by ‘Abdulmo‘fi Qal‘ajī, Vol. 2, Beirut: Dār al-Kūtūb al- ‘Elmīya .
- Church Gibson, Pamala and Jhon Hill (1382 Š.), *Rowikardhaye Enteqadī Dar Motale‘āt Film (Film Studies (Critical Approaches))*, Translated by ‘Alī ‘Āmerī Mahabādī, Tehrān: Entesārāt-e Sūreh Mehr.
- Davā‘ī, Parvīz (1369 Š.), *Farhang Vāžegān-e Sīnemā’ī* ((Dictionary of cinematic vocabulary), Tehrān: Sāzmān-e Čāp va Entesārāt-e vezārat-e farhang va eršād-e Eslāmī. [In Persian]
- Ḍahabī, Šams al-Dīn Moḥammad b. Aḥmad (1405), *al- Esrā ilyāt fi al- Tafsiṛ Va al- hadīṭ*, al-azhar: liǰāmi‘a al-būḥūt al-Eslāmīya.
- Ebn Iṣḥāq, Muḥammad (1377 Š.), *Sīrata Rasūl Allāh*, translated by Rafī‘ al -Dīn Iṣḥāq Hamedānī, Vol. 1, Tehrān: Entesārāt Qārazmī. [In Persian]
- Ebn Bakkār, Zūbāir (1416), *Aḳbar al-Mūwafaqīyāt*, Qom: Entesārāt Šarīf Rażī.
- Ebn Ḥibbān, Muḥammad (1392 Š.), *al-Ṭīqāt*, Vol.7, Ḥaidarābād dakan, Mū‘assesa al-Kūtūb al-Ṭaqafa.
- Ebn Ḥajar ‘Asqalānī, Aḥmad b. ‘Alī (1415), *Al-Ašāba fi Tamīz al-Šaḥāba*, edited by ‘Ādīl Aḥmad ‘Abdulmoǰūd, ‘Alī Moḥammad Ma ‘vūz, Vol. 1, Beirut: Dār al- Kūtūb al- ‘Elmīyya.
- Ebn Ḥajar al- ‘Asqalānī, Aḥmad b. ‘Alī (1404), *Tahḏīb al- Tahḏīb*, Vol. 8, Beirut: Dār al- Fīkr Wa liṭab‘a Wa al-Našr Wa tozī‘.
- Ebn ḵawzī, ‘Abd al-Raḥmān b. ‘Alī b. Moḥammad (1412), *al- Mūntazam*, Vol.2, Beirut: Dār al- Kūtūb al- ‘Elmīyya.
- Ebn Ḵaldūn, Abū Zayd ‘Abd ar-Raḥmān b. Moḥammad(1408), *Kītāb al-‘Ebar*, Vol. 1, Beirut: Dār al- Fīkr.
- Ebn Ḵallikān, Aḥmad b. Moḥammad (n.d), *Wafayāt al-a‘yān wa-‘anbā’ ‘abnā’ az-zamān*, Vol. 4, Beirut: Dār al- Fīkr.
- Ebn Sa‘d, Moḥammad (1410), *Kītāb al-Ṭabaqāt al-Kobrā*, edited by Moḥammad ‘Abdulqāder ‘Vol. 1, 5, Beirut: Dār al- Kūtūb al- ‘Elmīyya.
- Ebn ‘Abdolbar, Abu ‘Omar Yūsef b. ‘Abdullāh b. Moḥammad (1412), *Al-Estī‘āb fi Ma‘rīfa al-Ašḥāb*, Edited by ‘Alī Moḥammad al-Bījāvī, Vols. 1, Beirut: Dār al-jīll.
- Ebn Kaṭīr, Abulfidā Esmā‘īl b. ‘Omar (1407), *Al-Bīdāya wa al-Nihāya*, Vol. 2, Beirut: Dār al-Fīkr
- Ebn al-Kalbī, Hīšām b. Moḥammad (1364 Š.), *Al –Aṣnām*, Cairo :(Tehrān offset), Našr Nū.
- Ebn Qūṭayba, Abū Moḥammad ‘Abd-Allāh b. Muṣlīm (1992), *Kītāb al-Ma‘ārīf*, edit by Ṭarwat ‘Ukkāša, Cairo: al- ḥey‘at al mišrīya.
- Ebn-Nadīm, Muḥammad b. Iṣḥāq (n.d), *Ketāb al-Fihrest*, Beirut: Dār Al-Ma‘refa.
- Ebn Hešām, ‘Abdulmālek(n. d.), *Al-Sīra al-Nabawwīya*, edited by Mošṭafā al-Sīqā, İbrāhīm Al-Abīārī, ‘Abdulḥafīṭ Šalbī, Vols, 1, Beirut: Dār al-Ma‘rifa.
- Farǰamī, Azam (1392 Š.), *Barrasī Šaḳsiyat Dar Fīlmḥāye Tārīḳī- Mazhabī* (A study of characters in historical-religious films), Tehrān: Markaz-e Pažūhešhay Šeda Va Šimā. [In Persian]
- Fasihi, Simin, Paknezhad, Sara (1395 Š.), “*Historical Validation of DAR CHASHM-E BAAD (In the Winds’ Eye) and EMARAT-E FARANGI, Two Iranian TV Series (Reza Shah Era)*”, *Historical Perspective & Historiography* , Alzahra University, No.17, PP. 117-144.

[In Persian]

- Felūten, Fān.(1965), *al- sīyāda al-arabīya wa al šī'a wa al-īsrāīlīyāt Fi ahde banī umayya*, translated by Ḥassan Ebrāhīm Ḥassan and Moḥammad Zakī Ebrāhīm, Cairo: maktabat al - Nahḍa al masrīya.
- Ḥamawī, Šihāb al-Dīn b. ‘Abdullāh Yaḳūt b. ‘Abdullāh (1993), Mo‘jam al-Odabā’ (Eršād al-A’rīb ELA Ma’rifa al-Adīb, Vol.4, 6, Beirut: Dār al- Ġarb al-Eslamī.
- Hayward, Susan (n.d), the key concepts Cinema Studies, translated by Farzān Sejūdi and others, Fārābī Magazin, No.34, PP. 198-226.
- Kaḳīb Baḡdādī, Aḥmad b. ‘Alī (1417), *Tārīk-e Baḡdād*, Edited by Moḥtafā ‘Abdulqādir Aṭā, Vol. 1, Beirut: Dār al- Kūtūb al-‘Elmīya
- Mas‘ūdī, ‘Alī b. al-Hussain (1409), *Moroj al-ḍahab Wa Ma’adin al-jauhar*, Vol.1, Qom: Dār al-Hijra.
- Maqdasī, Al-Muṭahhar b. Ṭāhūr (n.d), *Kitāb al-Bad’ WA al-tarīk*, Vol.4, n.p: Maktaba al ṭīqāfa al-dīnīya.
- Ramzī, Na’nāne (1390 Š.), *Esrā’īlīs Wa āfārīhā fī kūtūb al tafsīr*, Damascus: Dār al-Qalam.
- Zarekī, Kīrāl-Dīn (1989), *al-a’lām*, Vol. 9, Beirut: Dār al-‘Elm lilmalāyīn.
- Rozental, Frants (1368 Š.), *Tārīke Tārīknagari dar Eslām*, translated by Asadul Allah Azād, vol.2, Mašhad: Entesārāt Āstān-e Qūds. [In Persian]
- Safadī, Kalīl Ebn Āybak (1401), *Kitāb al-Wāfi bīl-Wafayāt*, Vol.2, Beirut: Dār al-Našr Feranz Šetāīner.
- Sāsānī, Farhād (1380 Š.), *Nešānehāy-e Ma’navī Dar Sīnemā* (Spiritual signs in cinema),Tehrān: Pažūhešgah-e Farhang va Honar-e Eslamī. [In Persian]
- Sūbkī, Abd al-Wahhāb (n.d), *Ṭabaqāt al-Šāfi’īyya— Kūbrā*, Vol. 1, Cairo: Dār al-Ahyā al-kūtūb al-Arabīyya
- Ṭabarī, Moḥammad b. Jarīr (n. d.), *Tārīk al-Rūsūl Wa al-Mūlūk*, edited by Moḥammad Abulfāzl Ībrāhīm, Vol. 2, Cairo: Dār al-Ma’ārīf
- Valavī, Alimohammad (1381 Š.), “A RESEARCH ON THE EFFECTS OF THE FAMILY INTERESTS AND RELIGIOUS THOUGHTS OF THE NEOPHYLE MUSLIMS ON THE NARRATION OF THE SIRAH AND HISTORY OF THE PROPHET OF ISLAM BEFORE IBN ISHAGH”, Fašnāme ‘Olum Ensānī Dāneshgāh-e Alzahra, No. 43, PP. 208-237. [In Persian]
- Vāqedī, Moḥammad b. ‘Omar (1409), *Kitāb al-Maḡāzī*, edited by Marsden Jones, Vol. 2, Beirut: Mu’assīsa al-‘Elmī.
- Yaḳūbī, Aḥmad b. Abī Yaḳūb (n. d.), *Tārīk al-Yaḳūbī*, Vols. 2, Beirut: Dār Šādīr
- Zargarīnežād, Golāmhosseīn (1378 Š.), *Tārīk-e Šadr-e Eslām*, ‘Ašr-e Nabowwat, Tehrān: Entesārāt Samt. [In Persian]

**Reflections of Isra'iliyyat in the Mohammad Rasoolullah (PBUH) Movie
(Before Being Appointed as Prophet)¹**

Hedieh taghavi²

Received: 2020/12/24
Accepted: 2021/04/08

Abstract

Religious and historical Characters are good subjects for making films for the reason the attractiveness and impact on the audience and for making connections between history and the media. The transmission of historical data through cinema and television as the most popular media necessitates the interaction between media owners, experts, and historians for the correct transmission of information to the viewer. It is important in connection with producing a film about the life of the Prophet (PBUH) before becoming a prophet due to the presence of Isra'iliyyat in the early biographies. In the movie "Muhammad Rasoolullah (PBUH)" directed by Majid Majidi, this part of the life of the Prophet (PBUH) is depicted. Considering the importance and impact of this film on a large part of the society, which can effectively create people's mentality towards the Prophet (PBUH), the author of the forthcoming article intends to examine the extent of Isra'iliyyat reflection in it. To this end, with a comparative approach, first identifies the Isra'iliyyat in the historical sources used in the film and then deals with how they are reflected in the movie.

The study's findings show that the filmmakers of the Prophet Muhammad (PBUH) relied on the narrations of Ibn Ishaq in obtaining historical data. With little regard for the severe criticisms made about the accuracy of these data, they have reflected the Isra'iliyyat of that book in a significant part of the film. This has caused the true face of the Prophet (PBUH) to be behind the Isra'iliyyat in this period of his life and to be hidden from the viewer.

Keywords: Mohammad Rasoolullah (PBUH) Film, Biography, Isra'iliyyat, Ibn Ishaq

1. DOI: 10.22051/HII.2021.29767.2189

2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University; Tehra, Iran. Email: h.taghavi@alzahra.ac.ir
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۰، پیاپی ۱۴۰، تابستان ۱۴۰۰ / صفحات ۹۲-۷۱
مقاله علمی - پژوهشی

آشنایی ایرانیان با جایگاه زن در جامعه آمریکایی از رهگذر مطبوعات و مدارس میسیونری در دوره قاجاریه^۱

فرشته جهانی^۲
علیرضا ملایی توانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۰

چکیده

ضرورت تحول در جایگاه اجتماعی و فردی زنان به عنوان یکی از مهم‌ترین شروط رهایی از عقب‌ماندگی و پیمودن مسیر تجدد، جایگاه ویژه‌ای در اندیشه روشنفکران عصر قاجاریه به‌ویژه بعد از مشروطه داشت. این روشنفکران تلاش داشتند از طریق ابزارهای مختلف از جمله نشریات به بررسی و معرفی جایگاه زن آمریکایی بپردازند. نگارندگان پژوهش حاضر درصددند با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر مطبوعات و مدارس میسیونری این دوره، روند آگاهی و شناخت ایرانیان از جایگاه زن آمریکایی و آثار و نتایج آن را مورد بررسی قرار دهند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که مطبوعات این دوره که راز عقب‌ماندگی زنان ایرانی را در بی‌بهرگی از آموزش می‌دانستند، ضمن توصیف موقعیت اجتماعی زنان به‌ویژه زنان آمریکایی، بر لزوم آموزش زنان ایرانی و تغییر وضعیت آنها نیز تأکید ورزیدند. در نتیجه، روند تحصیل دختران ایرانی در مدارس آمریکایی که پیشتر آغاز شده بود، ادامه پیدا کرد و تا آنجا پیش رفت که حتی ادامه تحصیل در آمریکا نیز مورد توجه قرار گرفت و نمایندگان سیاسی ایران در آمریکا به تسهیل زمینه‌های این امر یاری رساندند. در نتیجه، تعدادی از دختران ایرانی عازم آن کشور شدند.

واژه‌های کلیدی: زن آمریکایی، زن ایرانی، قاجاریه، مدارس میسیونری، مطبوعات

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.35204.2437

۲. دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
fereshtejahani65@gmail.com

۳. استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

- مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «آمریکا در اندیشه ایرانیان دوره قاجاریه» دانشگاه پیام‌نور تهران در سال ۱۴۰۰ می‌باشد.

مقدمه

توجه به مسئله زنان در گفتمان روشنفکری ایران عصر قاجاریه، به ویژه دوره مشروطه جایگاه بسیار مهمی داشت. در این دوره، طیف‌های مختلف روشنفکری در پاسخ به چگونگی برون‌رفت ایران از عقب‌ماندگی تاریخی خود، رویکردهای متعددی داشتند. نکته مشترک در بسیاری از این دیدگاه‌ها الگو قرار دادن غرب و همچنین ضرورت تحول در وضعیت زنان ایرانی با نگاه به زیست فردی و اجتماعی زنان غربی بود. روشنفکران متأثر از این ایده که تحول و ترقی امری دراز مدت، تاریخی و نیازمند تربیت نسلی دگراندیش است، زنان و مادران را مسئول تربیت و آموزش این نسل می‌دانستند. آنها بر این باور بودند که با وجود زنانی که غرق در جهل و خرافات‌اند و از آموزش و سواد بهره‌ای ندارند، نمی‌توان به شکل‌گیری تغییرات اساسی در راستای اندیشه تجدید امیدوار بود. روشنفکران که اندیشه‌هایشان در نشریات دوره قاجاریه تجلی می‌یافت، با تأکید بر خانواده به عنوان نهادی اجتماعی که حافظ ارزش‌ها، سنت‌ها و هنجارهای ملی یک جامعه و کشور است، بر این باور بودند که با وجود منفعل بودن نیمی از جمعیت کشور - یعنی زنان - نمی‌توان انتظار داشت که ایران از عقب‌ماندگی تاریخی خود رها شود و امیدوار باشد که بتواند روزی مانند دول اروپایی متمدن شود. بنابراین از منظر تحصیل کرده‌ها و غرب‌گرایان و به تبع آن نشریات عصر قاجاریه، شکل‌گیری و تربیت زن و مادر جدید ایرانی که مجهز به علم، دانش و آگاهی برای تدبیر منزل و تربیت فرزندان باشد، در کنار برچیده شدن عقاید سنتی علیه زنان، یکی از مهم‌ترین ضرورت‌های دستیابی به تجدید و ترقی بوده است. روشنفکران در راستای صورت‌بندی اندیشه خود، وضعیت زنان غربی از جمله زنان آمریکایی را مد نظر قرار داده بودند و می‌کوشیدند از طریق مقالات متعدد تصویری از زن متجدد آمریکایی که هم از تحصیلات برخوردار بود و هم در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی مشارکت داشت، ارائه دهند. آنها در ادامه از طریق این تصویر بازنمایی شده در نشریات، وضعیت آسف‌بار زنان ایرانی در جهان سنت را به چالش کشیدند و ضمن آنکه انتظار نداشتند زن ایرانی مانند زنان آمریکایی فعالیت سیاسی داشته باشد، یا به رده‌های بالای مدیریتی دست یابد، تربیت نسلی از زنان تحصیل کرده و مادران متجدد را خواستار بودند و بر لزوم تغییر جایگاه زنان ایرانی تأکید می‌کردند. از طرف دیگر، مدارس آمریکایی همچون حلقه ارتباطی میان ایرانیان و فرهنگ آمریکایی عمل می‌کردند. این مدارس نقشی تأثیرگذار بر دختران و زنان ایرانی بر جای گذاشتند و یکی از عواملی بودند که موجب آگاهی و اطلاع آنان از حقوق خود شدند. از جمله دلایل نگاه ویژه نگارندگان نوشته حاضر بر زنان آمریکا، یکی آنکه در آستانه انقلاب مشروطه و بعد از آن آمریکا در عرصه‌های سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی تحولات سریع و شگفت‌انگیزی را پشت سر گذاشته بود و برخلاف کشورهای اروپایی در بسیاری از حوزه‌ها همچون نظام آموزشی، حقوق زنان، اختراعات زنان و غیره به دستاوردهای سریع و دور از انتظاری رسیده بود؛ به طوری که حتی کشورهای اروپایی با ستایش و تحسین از این تحولات یاد می‌کردند. همچنین این کشور برخلاف برخی از کشورهای اروپایی سابقه استعماری نداشت و به علت فاصله زیادی که با ایران داشت، نمی‌توانست مطامع استعماری خود را در ایران پیاده کند؛ به همین دلیل در ایران مانند بسیاری از کشورهای دیگر نگاه خاصی نسبت به این کشور وجود داشت و تحولات آن کشور به دقت در مطبوعات و محافل روشنفکری دنبال می‌شد. این عوامل موجب شد که آمریکا به کشور مناسبی برای اخذ الگوهای تجدد و تمدن در حوزه‌های مختلف از جمله زنان برای ایران تبدیل شود. بر همین اساس، جایگاه زنان آمریکایی نقل محافل ایرانی شد و به این نتیجه رسیدند که درباره حقوق زنان و حوزه‌های اجتماعی می‌بایست از این کشور الگو گرفت (روزنامه کاوه، ۱۳۳۹ق: شماره ۱۲، صص ۱، ۲).^۱

این پژوهش نتیجه کاوش در مطبوعات و اسناد آرشیوی دوره قاجاریه است. البته باید اشاره کرد که با نزدیک شدن به دوره مشروطه، نشریات به اهمیت جایگاه زن آمریکایی پی بردند و این موضوع را مورد توجه قرار دادند. نخستین بار نشریه «اختر» در سال ۱۳۱۱ق. به بررسی جایگاه زنان در ایران و مقایسه آن با جایگاه زنان در آمریکا پرداخت و پس از آن نشریات «جبل‌المتین»، «ناصری» (۱۳۱۶ق)، «حکمت» (۱۳۱۷ق)، «ثریا» (۱۳۱۸ق)، «اطلاع» (۱۳۲۲ق)، «مظفری» (۱۳۲۳ق)، «ایران نو» (۱۳۲۸ق)، «مجلس» (۱۳۲۹ق)، «چهره‌نما» (۱۳۳۰ق)، «کاوه» (۱۳۳۸ق) و غیره به این موضوع پرداختند. همچنین اسناد منتشر نشده آرشیو وزارت خارجه بخش مهم دیگری از منابع پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهند که حاوی اطلاعات مفید و ارزنده‌ای در این حوزه می‌باشند.

دلیل عدم پرداختن به نشریات زنان در این نوشتار، این است که در مقطع زمانی مورد بررسی، نشریات کمی در حوزه زنان منتشر می‌شد که با توجه به شرایط زمانی ایران آن دوره، به جایگاه سیاسی و اجتماعی زن آمریکایی در نوشته‌های خود توجه خاصی نداشتند. تقریباً در دهه اول حکومت پهلوی بود که نشریاتی چون «عالم نسوان»، «پیک سعادت نسوان» و «نسوان وطن‌خواه» در راستای توجه به ضرورت مشارکت سیاسی زنان، اشتغال زنان بیرون از خانه،

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: داریوش رحمانیان و فرشته جهانی (بهار و تابستان ۱۳۹۹)، «بازتاب نظام آموزشی آمریکا در اندیشه ایرانیان دوره قاجاریه و نتایج آن (با تکیه بر مطبوعات دوره قاجار)»، مجله جستارهای تاریخی، دوره ۱۱، شماره ۱ (پیاپی ۱)، صص ۱-۴۸.

ورود زنان به سطوح مدیریتی و غیره به وضعیت زنان در کشورهای غربی از جمله آمریکا توجه کردند.

مقاله حاضر به لحاظ زمانی از اواسط دوره ناصری تا اواخر دوره قاجاریه را در برمی گیرد و به لحاظ مکانی به آمریکا و ایران پرداخته است. ارزیابی محتوای مطبوعات نشان می دهد که طی یک فرایند مستمر، هرچه به دوره مشروطه نزدیک تر می شویم، مطبوعات توجه بیشتری به این موضوع می کنند. پس از مشروطه نیز این بحث ها تداوم یافت. اهمیت موضوع در این است که علاوه بر این حقیقت که مناسبات ایران و آمریکا در دوره قاجاریه به درستی بررسی نشده، بلکه در هیچ پژوهشی نیز به چالش مسئله زن در ایران عصر قاجاریه از طریق انعکاس سیمای زن آمریکایی پرداخته نشده است. البته به طور کلی درباره زنان و مطالبات اجتماعی و فرهنگی آنها در دوره قاجاریه مقالات متعددی نوشته شده است که از مهم ترین آنها می توان به «از خلوت خانه تا عرصه اجتماع؛ رویارویی زنان با دوگانگی طبیعت و فرهنگ» و «حقوق شهروندی در عریضه های زنان عصر مشروطه» نوشته سیمین فصیحی، «زن و تحول امر روزمره با تکیه بر نشریات زنان عصر قاجار» نوشته سهیلا ترابی فارسانی، «بررسی مطالبات اجتماعی و فرهنگی زنان در مطبوعات عصر قاجار» نوشته محسن بهشتی سرشت و محسن پرویش و همچنین «حقوق شهروندی زنان در ایران عهد قاجار» نوشته هادی نوری اشاره کرد. بر همین اساس، نگارندگان پژوهش حاضر در تلاش بوده اند نشان دهند که آگاهی و شناخت ایرانیان از جایگاه زن آمریکایی، از چه طریق و چگونه حاصل شد و این شناخت چه تأثیری بر موقعیت زن ایرانی گذاشت؟

مدارس آمریکایی و تحول در جایگاه زنان ایرانی دوره قاجاریه

دهها سال پیش از آنکه مطبوعات قاجاریه افکار عمومی را در جریان تحولات زنان در آمریکا قرار دهند، میسیونرهای آمریکایی با فعالیت های آموزشی خود تا اندازه ای شماری از زنان ایرانی را نسبت به حق و حقوق خود آگاه کردند. در این زمان در پی افزایش آگاهی های اجتماعی و برخی عوامل دیگر، بسیاری از خانواده های ایرانی ضرورت آموزش زنان را دریافته بودند. از این رو، تعدادی از این خانواده ها دختران خود را در مدارس آمریکایی ثبت نام کردند. البته در این دوره مدارس فرانسوی، انگلیسی و غیره نیز در ایران فعال بودند و مدارس میسیونری بدان سبب که انگیزه ای برای آموزش زنان در دوران پیش از مشروطیت فراهم کرده بودند، شایان اهمیت بودند. مدارس میسیونری آمریکایی افزون بر آموزش مذهبی، به ارائه آموزش مهارت های گوناگون بهداشتی و خانه داری می پرداختند؛ در حالی که مکتب خانه های

سنتی چنین کاری نمی‌کردند (رینگر، ۱۳۸۱: ۱۵۷). همچنین از اشاره‌ای که به مواد درسی مدارس آنها و به‌ویژه دروس تاریخ، جغرافیا، حساب و علم اخلاق شده است، می‌توان دریافت که آمریکایی‌ها چگونه شاگردانشان را با تاریخ، اجتماع و جغرافیای قاره آمریکا آشنا می‌کردند و برای نخستین بار تصویری دقیق از موقعیت جغرافیایی، تاریخ، نظام فرهنگی و اجتماعی آن کشور به آنان ارائه می‌دادند (ساکما، ۱۵۹۷/۲۹۷)^۱ با توجه به مطلب بالا می‌توان دریافت که هدف آنها در ایران درباره آموزش زنان، چیزی بیشتر از تربیت یک زن خانه‌دار و یک مادر نمونه بوده است. در واقع، هدف آنها آموزش زن ایرانی در قالب آموزش نوین آمریکایی بود.

تفاوت مدارس آمریکایی با دیگر مدارس داخلی و خارجی در ایران را باید از اشاره ستاره فرمانفرمایان درک کرد که در مدارس آمریکایی تحصیل کرده بود. او نوشته است: «مادرم رفتار و جر و بحث‌های من در خانه را نتیجه آموزش‌های آمریکایی‌ها می‌دانست و معتقد بود که آنها بیش از فرانسوی‌ها و بیش از ظرفیت بچه‌های ایرانی و به‌ویژه من به دانش‌آموزان آزادی می‌دهند». او در ادامه افزوده است: «مادرم قانع شده بود که تغییر رفتار من که احتمالاً باعث می‌شود تا آخر عمر بدون شوهر بمانم، نتیجه تحصیل در مدرسه تازه است... ما در مدرسه از آزادی کامل برخوردار بودیم» (فرمانفرمایان، ۱۳۷۷: ۸۵). این اشارات فرمانفرمایان به خوبی تفاوت مدارس آمریکایی با دیگر مدارس خارجی را نشان می‌دهد.

مدارس آمریکایی که در سال ۱۸۳۵م/۱۲۵۰ق. تنها در ارومیه برقرار بود، به تدریج در تبریز، تهران، همدان و چند جای دیگر نیز تأسیس شد. برای نمونه، با ورود «مونت گمری» به همدان در سال ۱۸۸۲م/۱۲۹۹ق، آموزشگاهی برای دختران در این شهر برپا شد. در سال نخست ۴۱ دانش‌آموز در این آموزشگاه پذیرفته شدند که دختران مسلمان نیز در میان آنها بودند. در واقع، خدمات فرهنگی میسیون‌های آمریکایی به گونه‌ای بود که تا سال ۱۹۰۷م/۱۳۲۴ق. تنها در همدان ۲۴ نفر از دختران موفق به گرفتن دیپلم شده بودند (الدر، ۱۳۳۳: ۴۷، ۴۸). در سال ۱۸۸۶م/۱۳۰۳ق. مدرسه دخترانه آمریکایی در تهران نیز شروع به کار کرد که واقعه مهمی بود. پس از یکی دو سال عده‌ای از دختران خانواده‌های سرشناس نیز در آن ثبت نام کردند. ناصرالدین‌شاه ضمن دیدار از مدرسه وعده داده بود سالانه ۱۰۰ تومان به آن کمک کند (بهنام، ۱۳۷۵: ۴۹، ۵۰)^۲.

در آستانه انقلاب مشروطه، آگاهی‌های سیاسی-اجتماعی زنان که یکی از دلایل آن تأثیر

۱. درباره پروگرام مدرسه عالی آمریکایی تهران ر.ک. به: (ساکما، ۱۵۹۷/۲۹۷)

۲. مظفرالدین‌شاه در سال ۱۹۰۳م/۱۳۲۰ق. فرمانی مبنی بر عدم حضور دختران خانواده‌های مسلمان در مدارس میسیونری صادر کرد، اما این فرمان تنها ده روز اجرا شد (رامتین، ۱۳۴۱: ۳۴، ۳۵).

فعالیت مدارس میسیونری بود، به درجه قابل توجهی رسید؛ تا آنجا که در این مقطع زنان به حمایت از مشروطه در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نوشتند و مخفیانه انجمن‌هایی تشکیل می‌دادند تا از طریق آن بتوانند حقوق خود را مطالبه کنند (اتحادیه، ۱۳۹۲: ۷۱-۷۴). بعد از مشروطه نیز این آگاهی‌ها به درجه‌ای رسیده بود که مورد تمجید مورگان شوستر آمریکایی قرار گرفت (روزنامه چهره‌نما، ۱۳۳۰ق: شماره ۵، ص ۱۲)؛ که این امر نشان دهنده تحول در جایگاه زنان ایران است.

بازتاب وضعیت زنان در مطبوعات دوره قاجاریه

میسیونری‌ها با ایجاد مدارس دخترانه و ترویج نظام آموزشی آمریکایی، برای نخستین بار تا حدودی ایرانیان را از جایگاه زنان آمریکا آگاه ساختند، اما بدون شک آنچه در بُعدی فراگیر و وسیع وضعیت زنان آمریکا و دستاوردها و جایگاه والای آنان را به ایرانیان معرفی کرد، نگاه متجددانه مطبوعات این دوره به آن کشور بود. در واقع، آگاهان و روشنفکران دوران قاجاریه که در جست‌وجوی راهی برای برون‌رفت زنان ایرانی از انزوا و تبعیض بودند، بازتاب موقعیت زنان غربی را به عنوان ابزاری برای آشنایی عموم مردم با جایگاه زن غربی و تغییر در موقعیت و جایگاه زنان ایرانی قرار دادند. البته این بحث‌ها خیلی دیر و تنها از اواخر دوره ناصری در فضای مطبوعاتی ایران در گرفت. به احتمال زیاد، آغازگر این بحث روزنامه اختر بود که در سال ۱۳۱۱ق. نخستین مطلب را در نقد وضعیت زنان ایرانی نوشت (روزنامه اختر، ۱۳۱۱ق: شماره ۱۶). از آن پس، مطبوعات و محافل روشنفکری ایران موقعیت زن ایرانی را به شدت مورد انتقاد قرار دادند. آنها بر این عقیده بودند که تا موقعیت زنان متحول نشود، ایران نخواهد توانست قدم در راه ملل متمدن بگذارد. آنها یکی از دلایل پیشرفت غرب را ارتقای جایگاه زنان به‌ویژه در حوزه‌های علمی و سیاسی می‌دانستند و معتقد بودند تعصبات جاهلی آزادی زنان ایرانی را محدود کرده و در نتیجه این تعصبات است که به قول سید حسن تقی‌زاده زن ایرانی به حدی پست می‌شود که موقعیتش تنها از کنیز زرخرید و دواب بارکش اندکی بهتر است. همو معتقد بود که اگر در حوزه زنان در ایران اصلاحاتی انجام نشود، ایران در رقابت با دیگر ملل دنیا عقب خواهند ماند. او به خوبی می‌دانست که اروپا و آمریکا (۱۳۳۹ق/م ۱۹۲۰) به زنان حق رأی داده‌اند و در مجلس ملی زن و مرد در کنار یکدیگر می‌نشینند. او هشدار می‌داد که اگر ایران همچنان روند فعلی را ادامه دهد، دو‌یست سال دیگر به پای اروپا و آمریکا نمی‌رسد (روزنامه کاوه، ۱۳۳۹ق: شماره ۱۲، صص ۱، ۲). به تعبیر دیگر، نیمی از جمعیت هر ملتی را زنان تشکیل می‌دهند و در چنین شرایطی هیچ طرح و برنامه ملی به موفقیت نخواهد

رسید؛ مگر آنکه زنان نیز در آن مشارکت کنند (کتابچه قانون، ۱۳۶۹: شماره ۷، ص ۳).
حبل‌المتین معتقد بود بدون تربیت زنان و اعطای آزادی و حقوق انسانی به آنان غیرممکن است یک مملکت مسلمان بتواند مانند ممالک فرنگ پیشرفت کند و حتی پس از صدها سال نمی‌تواند در شمار برخی ملل مسیحی شرق همچون ارمنی و گرجی قرار گیرد. این روزنامه راه برون‌رفت از این معضل را تأسیس مدارس ابتدایی برای دختران می‌دانست (حبل‌المتین، ۱۳۲۷ق: شماره ۱۵، صص ۲، ۳). مجله ایرانشهر نیز در بحث از رنج و بدبختی زنان ایرانی تأکید می‌کرد: «با آنان معاملاتی از جنس برخورد با اسرای قرون وسطی» می‌شود (مجله ایرانشهر، ۱۳۴۱ق: شماره ۱۲، ص ۳۷۰). وضعیت زنان ایرانی دوره فاجاریه را می‌توان از واکنش میرزا رضاخان ارفع‌الدوله به سؤال خبرنگار نیویورک‌تایمز درباره جایگاه زن ایرانی دریافت که در پاسخ گفته بود: «خیال کردم عجب مأموریت بدیست، وضع زنان ایران را چگونه شرح دهم، اگر راستش را بگویم شرم‌آور، اگر دروغ بگویم این قدر اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها در باب بدبختی زن‌های ایران نوشته‌اند که همه مرا دروغگو خواهند نامید و باور هم نخواهند کرد» (ارفع‌الدوله، ۱۳۷۸: ۴۶۴).

به هر ترتیب، مطبوعات در تحلیل ریشه‌های وضعیت نامطلوب زنان ایرانی دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. برخی از آنها بر این باور بودند که خود زنان مسئول این وضعیت فلاکت‌بارند و استدلال می‌کردند «یکی از موفقیت‌های زنان آمریکا و ممالک متمدن این بوده که در علوم و صنایع خود را با مردان شریک نموده‌اند، خود را به زیور علم آراسته‌اند اما زنان ایران راه موهومات و خرافات پیموده و با بی‌علمی از شأن و شرف خود کاسته‌اند» (ثریا، ۱۳۱۸ق: شماره ۳۷، ص ۱۱). بیشتر مردم عقیده داشتند چون زنان نمی‌توانند به مقام روحانیت برسند، پس هر اقدامی که برای تربیت آنها صورت گیرد، رنجی بی‌ثمر خواهد بود (الدر، ۱۳۳۳: ۱۲، ۱۳). چنین نگرشی نشان دهنده شرایط حاکم و نگاه به زنان بود. مصداقی از این نگرش را باید در اشاره «جان‌الدر» به یک زن ارومیه‌ای مشاهده کرد که در پاسخ به این سؤال که آیا سواد خواندن و نوشتن دارد، گفته بود «نه خیر، من که زن هستم چگونه انتظار دارید بخوانم؟» (همان، ۶-۸). چندان نبایست از پاسخ این زن تعجب کرد؛ زیرا در آن زمان حتی خندیدن هم برای زن ایرانی مذموم بود. خنده زنان چنان پدیده عجیبی بود که ابراهیم صحاف‌باشی در بحث از زنان آمریکایی نوشته است: «... در نهایت آزادی یک نفر زن بی‌نهایت بلند خنده نمود دیگران هم همراهی نمودند، کسی نبود بگوید ضعیفه شرم کن چقدر می‌خندی!» (صحاف‌باشی، ۱۳۵۷: ۸۱). درواقع، خندیدن برای زنان ایرانی عیب شمرده می‌شد و اساس تربیت دختران سکوت، کم‌حرفی و تمکین از بزرگ‌ترها بود (اتحادیه، ۱۳۹۲: ۳۹).

برخلاف کسانی که زنان را مسئول وضعیت آسف بار خود معرفی می‌کردند، گروهی دیگر این وضعیت را نتیجه فرهنگ مردسالار و ظلمی که به آنان شده بود، می‌دانستند. مجله «علم و تربیت» مردان را عامل این وضعیت ایجاد شده برای زنان ایرانی معرفی کرده و نوشته بود: «... مردان به خوبی دریافته‌اند که خود علت فساد حال زنان خویشانند و گرنه شعور و توانایی زنان هم مانند مردان قابل ترقی و پرورش است و محروم داشتن آنها از وسایل ترقی و تعالی غیرمنصفانه است» (مجله علم و تربیت، ۱۳۳۹ق: شماره ۱، صص ۲۲، ۲۳).

گفتنی است برخورداری زنان ایرانی از آموزش و تعلیم با دشواری‌های زیادی مواجه بود. یکی از این دشواری‌ها خانواده‌ها بودند و حتی اگر شرایط تحصیل هم برای دختران مهیا می‌شد، آن را عیب می‌دانستند (خاطرات تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۱۲). علاوه بر مخالفت خانواده‌ها، باید به مخالفت روحانیون نیز اشاره کرد. روحانیون در واکنش به تأسیس مدرسه دخترانه‌ای توسط «بی‌بی خانم» در سال ۱۳۲۴ق. چنین فتوا دادند که: «تأسیس مدارس دختران، مخالف با شرع اسلام است» و سید علی شوشتری ضمن صدور تکفیرنامه‌ای، علیه تأسیس مدرسه دخترانه نوشته بود: «وای به حال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود» (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۵۹۸، ۵۹۹). مخالفان مدارس چنین اعتقاد داشتند که این مدارس را بیگانگان دایر می‌کنند تا باعث بی‌عفتی در جامعه شوند؛ به همین دلیل بعضی از مردم، معلمان و دخترانی را که به مدرسه می‌رفتند، بی‌عفت می‌خواندند (دل‌ریش، ۱۳۷۵: ۱۳۸؛ ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۵۹۸، ۵۹۹). این مخالفت با تحصیل دختران حتی در آستانه مشروطیت هم ادامه داشت. باید به این نکته توجه کرد که با وجود تأکیدهای فراوان روشنفکران ایرانی بر تحول جایگاه زنان و مسئله آموزش آنان، به هیچ‌وجه این انتظار وجود نداشت که زنان ایرانی در جایگاه هم‌تایان غربی خود قرار گیرند و تا مدت‌ها هدف از آموزش و تعلیم زن ایرانی صرفاً آماده ساختن آنان برای رسیدگی به امور خانه و تربیت فرزند بود. اشاره صریح به این ادعا را می‌توان از مطلبی به قلم یکی از نویسندگان «روزنامه مجلس» در سال ۱۳۲۹ق. مشاهده کرد که نوشته است: «من عرض می‌کنم که وظیفه ما تدارک دخترانی است که زن خانه، مادر اولاد و یک زوجه بشوند که هم سعادت عائله را تأسیس و هم احتیاجات کشوری را با پرورش نوباوگان و از کار آزمایی آنان مرتفع نمایند...» (روزنامه مجلس، ۱۳۲۹ق: شماره ۱۴، ص ۲). بنابراین باید اذعان کرد که جامعه ایرانی و نظام مردسالار و حتی روشنفکران آن هنوز به لحاظ فکری آماده پذیرش تحول اساسی در جایگاه زن ایرانی نبودند و فقط مایل بودند زنان وظایف سابق خود، یعنی بچه‌داری و خانه‌داری را آگاهانه به انجام برسانند.

نگاه مطبوعات به جایگاه زنان آمریکا

در برخی مطبوعات دوره قاجاریه از پیشرفت‌های خیره‌کننده زنان در آمریکا ستایش و تمجید می‌شد و آنان را بلندمرتبه‌ترین زنان جهان قلمداد می‌کردند. برای نمونه، روزنامه حبل‌المتین نوشته بود در هیچ مملکتی همچون آمریکا اشتغال زنان به کسب و کار و صنعت پیشرفت نکرده است؛ به گونه‌ای که اشتغال زنان از مردان به مراتب بیشتر است و هر روز نیز بیشتر می‌شود. در همین مورد روزنامه‌های حبل‌المتین و اختر اشاره کرده بودند که زنان ۶۵٪ از معلمان آمریکا را تشکیل می‌دهند. (حبل‌المتین، ۱۳۱۹ق: ش ۱۶، ص ۷؛ روزنامه اختر، ۱۳۱۱ق: شماره ۱۶، ص ۶۱۳۷). روزنامه ناصری در تأیید و اثبات این ادعا، به ارائه آمار و ارقام درباره زنان شاغل در آمریکا پرداخت و نوشت در سال ۱۳۱۶ق. ۵۳ معمار، ۱۵۳۴۰ نقاش، ۳۱۶۶۶ کتاب و دارنده امتیاز روزنامه، ۳۱۷ دندان‌ساز، ۲۱۰۰ مهندس، ۱۴۳۹ خبرنگار، ۴۷۵ وکیل، ۴۳۳۹ موزیسین، ۶۸۸۶ طبیب، ۹۴۳ مدیر تماشاخانه، ۴۳۰۷۰ دوشیزه کاغذ فروش، ۹۲۸۲۴ محرره و کاتب و ۵۰۶۳۲ کارگر در چاپخانه مشغول به کار بوده‌اند. درحالی‌که ۱۷ سال قبل، یعنی در سال ۱۸۸۰م/۱۲۷۹ق. در تمامی چاپخانه‌های آمریکا تنها هفت دختر کار می‌کردند (روزنامه ناصری، ۱۳۱۶ق: شماره ۷، ص ۷). علاوه بر مشاغل فوق، زنان آمریکا در ارتش آن کشور نیز حضور داشتند و هنگام جنگ آمریکا و اسپانیا تعداد بسیار زیادی از آنان خواهان شرکت در جنگ بودند. بعضی از آنان به عنوان «یوزباشی‌گری» در جنگ شرکت کردند. بخشی در خدمات نیروی دریایی (بحریه) مشغول شدند، برخی هم با خواندن شعر و آواز سربازان را در جنگ و جدال تشویق می‌کردند و در نهایت، گروهی نیز اقدام به جمع‌آوری کمک برای این جنگ کرده بودند (روزنامه ناصری، ۱۳۱۶ق: شماره ۱۶، صص ۶، ۷).

روزنامه مظفری با اشاره به تأثیر استقلال و آزادی عمل به دست آمده برای زنان آمریکا، به جنبه دیگری از کارهای زنان آن کشور پرداخت که از جمله آنها سیاحت و جهانگردی بود. این روزنامه نوشته بود بعضی از زنان غربی به‌ویژه آمریکا مثل مردان به سیر و سیاحت علاقمندند؛ به طوری که برخی از آنان بارها به دور عالم سفر کرده و به کشورهای مختلف رفته‌اند. در این باره باید به سیاح نامدار آمریکایی «مادام مسترووله» اشاره کرد که ۲۶ بار دور دنیا را سفر کرد. او هفت بار از دریای اطلس و ۱۲ بار از اهرام‌های مصر دیدن کرد (روزنامه مظفری، ۱۳۲۳ق: شماره ۸، ص ۷). همان‌گونه که گفته شد، نشریات این دوره جنبه‌های مختلف موفقیت‌های زنان آمریکایی را بازتاب دادند و حتی به دستاوردهای آنان در عرصه اختراعات هم اشاره کرده و نوشته بودند ابتکارات زنان آمریکا امر تازه‌ای نیست؛ زیرا آنان قبل از سال ۱۸۶۰م/۱۲۷۶ق. و با وجود برخی محدودیت‌ها ده یا دوازده اختراع به ثبت رسانده‌اند؛

برای نمونه «ماری کیس» در سال ۱۸۰۵م/۱۲۱۹ق. دستگاهی برای بافتن حریر و پنبه به وجود آورد؛ «ماری برش» در سال ۱۸۱۵م/ ۱۲۳۰ق. یک نوع «کورست» تولید کرد که حدود ۲۶ سال بی‌رقیب بود؛ مخترع دیگری در سال ۱۸۱۹م/۱۲۳۴ق. مواد مخصوصی برای نگاهداری الوان و رنگ‌ها تولید کرد؛ در سال ۱۸۴۹م/۱۲۶۵ق. «ماری ودور» صندلی متحرک با بادبزنی معلق تولید کرد؛ در سال ۱۸۵۷م/۱۲۷۳ق. «سوسان تیلر» خودنویس بی‌نظیری ساخت. پس از سال ۱۸۶۰م/۱۲۷۶ق. بازار اختراعات زنان متحول شد. یکی از زنان ماشینی برای دروی گندم ساخت؛ دیگری اسبابی برای کوبیدن کاه درست کرد. علاوه بر اینها زنان آمریکایی آلاتی برای تمیز کردن معادن و ترن‌های راه‌آهن، داروهای مختلفی به منظور تقویت و رویش مو، دستگاه سیگارسازی، اثاث و آلات مربوط به موسیقی و کتابت و زراعت و غیره اختراع و تولید کردند (بهار، ۱۳۲۸ق: شماره ۲، صص ۱۱۰، ۱۱۱). اواخر قرن نوزدهم زنان آمریکایی در کشتی‌رانی نیز به رقابت با مردان برخاستند؛ چنان‌که «مادام توماس فوت» نخستین ناخدای زن آمریکایی در امتحاناتی که پشت سر گذاشته بود، به سؤالات بسیار دشوار درباره علوم ریاضی، جغرافی، ستاره‌شناسی و غیره پاسخ‌های صحیح داده بود (ایران نو، ۱۳۲۸ق: شماره ۱۳۲، ص ۴). همچنین زنان آمریکایی به مناصب و موقعیت‌های مهم گمارده می‌شدند. برای نمونه، روزنامه اختر در سال ۱۳۱۱ق. از انتصاب یک زن به ریاست دایره بلدیة شهر «پلی‌سانتون» خبر داده بود (روزنامه اختر، ۱۳۱۱ق: شماره ۴۰، ص ۶۵۲۲) و پس از جنگ اسپانیا و آمریکا «روزا» یکی از زنان آمریکایی که در مدارس نظامی آموزش دیده بود، به کمک مربیان نظامی به دختران تعالیم نظامی آموزش می‌داد که این گروه از دختران متشکل از ۸۲۰ سرباز و ۱۸۰ صاحب‌منصب بودند (حکمت، ۱۳۱۷ق، شماره ۱۳، ص ۱۴). از این رو، زنان آن کشور در علوم سیاسی، اقتصادی، پزشکی و فنی هم‌تراز مردان شده و درست به مانند آنان موفق به دریافت گواهی‌نامه‌ها و مدارک عالی شده و بدین وسیله توانسته بودند مقامات و مناصب بزرگی را اشغال کنند.

به‌طور کلی، اشتغال زنان به برخی از این شغل‌ها برای ایرانیان جای حیرت داشت. برای مثال، در سال ۱۸۸۹م/۱۳۰۶ق. مردم تهران از دیدن پزشکی به نام «ماری سمیف آمریکایی» به حیرت افتادند و همه از یکدیگر می‌پرسیدند چطور ممکن است یک زن دارای معلومات پزشکی باشد؟ (الدر، ۱۳۳۳: ۴۲). علاوه بر مردم عادی، حتی دولتمردان قاجار نیز با حیرت به این مسئله می‌نگریستند. در همین باره مهدیقلی‌خان هدایت که به همراه میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان به آمریکا رفته بود، از دیدن یک خبرنگار زن آمریکایی دچار حیرت شد و نوشت: «... در کمال پرویی پی‌جویی حال ما را دارد تا کیستیم از کجا می‌آییم به کجا می‌رویم چه

بودیم چه هستیم دنباله سؤال را رها نمی‌کرد. حتی در سر سفره حاضر بود و بر احوال ما ناظر مسلسل چیزی می‌نگاشت و در کیسه می‌گذاشت» (هدایت، [بی‌تا]: ۱۴۸). البته باید اشاره کرد که در این دوره حضور زنان غربی در ایران نیز به عنوان یکی دیگر از مسیرهای آشنایی ایرانیان با زنان غرب و آمریکا تأثیرگذار بود؛ زنانی که بنا به دلایلی از جمله همراه شدن با همسران سیاستمدار خود یا به واسطه تجارت و جهانگردی به ایران می‌آمدند. یکی از این زنان «مری شیل» همسر «جاستین شیل» سفیر انگلستان در اوایل دوره پادشاهی ناصرالدین‌شاه بود که در بسیاری از سفرها به نقاط مختلف ایران، همسرش را همراهی می‌کرد و حتی مطالبی در کتاب خاطرات خود در مورد زنان ایران نوشته است (شیل، ۱۳۶۸: ۹۰-۹۳). همچنین یکی از زنان اروپایی معروف به «مادم کارلا سرنا» که جهانگرد نیز بود، در دوره ناصرالدین‌شاه به ایران آمد و سفرنامه‌ای هم نوشت (سرنا، ۱۳۶۲: ۲۹۲-۲۹۹). این حضور زنان غربی در جامعه ایران، خواه ناخواه باعث می‌شد از طرف ایرانیان مورد توجه قرار گیرند.

ناگفته پیداست که انتشار این حجم از اخبار و وقایع مربوط به زنان آمریکایی در مطبوعات عصر قاجاریه که واژه به واژه آن برای ایرانیان جای حیرت داشت و بدون شک زنان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد، تأثیرات انکارناپذیر خود را بر اذهان و نگرش جامعه ایران بر جای می‌گذاشت.

راز موفقیت زنان آمریکایی از منظر ایرانیان

با توجه به آنچه که در مورد زنان آمریکا گفته شد، باید اذعان کرد که سرعت تحول در موقعیت آنان مایه حیرت همگان و به‌ویژه ایرانیان بود. از این رو، مطبوعات به تجزیه و تحلیل پیشرفت‌های آنان و راز و رمز این ترقی‌های سریع پرداختند. در این راستا به علل گوناگونی اشاره شد که مهم‌ترین آنها توجه به آموزش زنان، ایجاد فرصت‌های برابر برای زنان و مردان آمریکایی، و سیاست‌گذاری‌های تشویقی بود. برای مثال، روزنامه چهره‌نما جایگاه برتر و منحصر به فرد زنان آمریکایی را نتیجه برخورداری آنان از آموزش و تحصیل دانست و یادآور می‌شد که آمریکایی‌ها در اختصاص بودجه و مخارج به مدارس دخترانه هیچ تبعیضی روا نمی‌داشتند (روزنامه چهره‌نما، ۱۳۳۲ق: شماره ۱۱، صص ۷-۹).

مجله بهار درباره علت موفقیت زنان آمریکایی در عرصه اختراعات نوشته بود در نتیجه سیاست‌های تشویقی حکومت آمریکا در توجه به تحصیل زنان و بها دادن به آنها بود که زنان آن کشور در عرصه علمی درخشیدند و دست به اختراع آلات و وسائل مهمی زدند (مجله بهار، ۱۳۲۸ق: شماره ۲، صص ۱۱۰، ۱۱۱). حسینقلی‌خان نخستین سفیر ایران در آمریکا نیز بر

ایجاد فرصت‌های برابر و عدم تبعیض میان زنان و مردان این کشور به عنوان راز موفقیت زنان آمریکایی تأکید می‌کرد (استادوخ، شماره ۱۳-۱۶).

مجله علم و تربیت جایگاه والای زنان آمریکایی را نتیجه مبارزات آنان می‌دانست و در اثبات این ادعا به سخنان «مادام جمیرز سیلی» دکترای فلسفه در دانشگاه بیروت استناد کرده و نوشته بود: «برای زنان آمریکا تا نیم قرن قبل تنها دو نوع مدرسه دخترانه وجود داشت. یک نوع از این دو مدرسه بر این مبنا شکل گرفته بود که زن باید خانه‌داری یاد بگیرد و ازدواج کند. در این نوع مدارس تا اندازه‌ای از زبان فرانسه، موسیقی، ادبیات، اصول فعالیت و لیاقت و آداب لطف و ظرافت آموزش داده می‌شد و در همان حال تا مدتی هم آداب دلربایی به وی می‌آموختند و بدین ترتیب هدف اصلی آنان توانا ساختن زنان برای جذب شوهر بود. مدرسه نوع دوم برای زنان و دخترانی بود که از نعمت زیبایی و توانایی مالی بهره‌ای نداشتند. در این نوع مدارس فنون تعلیم و شغل تدریس می‌شد. هدف این نوع مدارس کمک به زنان برای نائل گشتن به یک زندگی شرافتمندانه بود. بسیاری از زنان آمریکا از این اوضاع ناراضی بودند و خواهان شرایط بهتری بودند. آنان قیام کرده و اعلام کردند که در ذکاوت و ادراک از مردان کم ندارند. در نتیجه مجاهدات آنان دولت شرایط بهتری برایشان مهیا ساخت به طوری که آنان توانستند تا اواخر قرن نوزدهم از مزایای مدارس پسرانه برخوردار گردند» (مجله علم و تربیت، ۱۳۳۹ق: شماره ۲، صص ۱-۳). این گفته‌ها از چند بُعد قابل توجه است. نخست آنکه آنان از همان زمان تلاش می‌کردند از طریق آموزش دلربایی، زنانگی زنان را که طی اعصار و دوره‌های مختلف دچار رکود شده بود، تقویت کنند. سؤالی که به میان می‌آید این است که آیا مدارس میسیونری آمریکایی‌ها در ایران که متأثر از اسلوب آموزشی آمریکا بودند، در جریان آموزش زنان ایرانی، این نقطه‌نظرات را مد نظر قرار می‌دادند؟ علاوه بر این، بخش دوم اظهارات مادام سیلی نشان می‌دهد که آموزش زنان در آمریکا کارکردهای مختلف داشت و در کنار آموزش دلربایی و غیره، تلاش می‌شد بخشی از زنان برای اشتغال آماده شوند.

یکی از مهم‌ترین تحولات مربوط به زنان آمریکا مبارزات آنان بود که به برخورداری آنان از حق رأی در انتخابات انجامید. روزنامه اطلاع در سال ۱۳۲۲ق. گزارش مفصلی درباره سیر مبارزات زنان در آمریکا ارائه داد که به خوبی گویای تحول در مبارزات آنهاست. این روزنامه به‌ویژه به کنفرانس‌هایی که زنان آزادی‌خواه برگزار کرده بودند، پرداخت. نخستین کنفرانس در واشنگتن و در سال ۱۸۸۸م/۱۳۰۵ق. برگزار شد. کنفرانس دوم در شهر شیکاگو در سال ۱۸۹۳م/۱۳۱۰ق، کنفرانس سوم در لندن در سال ۱۸۹۹م/۱۳۱۶ق. و کنفرانس چهارم در برلین پایتخت آلمان برگزار شد. در کنفرانس اخیر شش هزار «زن عالی‌ه عقیده فاضله کامله» از ممالک

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۸۳

و نقاط مختلف جهان گرد هم آمده بودند. در ۵۰ جلسه بیش از دویست سخنرانی صورت گرفت که تمام این نطق‌ها مربوط به وضعیت اجتماعی زنان و حقوق لازمه آنان بود (روزنامه اطلاع، ۱۳۲۲ق: شماره ۱۴، ص ۴). نتایج این مبارزات در نخستین سال‌های قرن بیستم در شکل اعطای حق رأی به زنان به‌ویژه در آمریکا تجلی یافت. در پی همین تلاش‌ها و مبارزات خستگی‌ناپذیر بود که اعطای حق رأی به زنان آمریکا محقق شد (استادوخ، شماره ۱۵۶). مطبوعات قاجاریه با بازتاب تحولات جایگاه زنان در آمریکا تلاش داشتند با آگاهی‌بخشی به زنان جامعه ایران زمینه‌های تغییر را فراهم کنند. این اقدامات بستر لازم را برای گسترش آموزش زنان که از سال‌ها قبل و در دوره ناصری با تأسیس مدارس میسیونری آمریکایی آغاز شده بود، فراهم کرد.

گرایش به ادامه تحصیل در آمریکا

بحث و گفت‌وگو درباره ضرورت تحول در وضعیت زن ایرانی در مطبوعات، همراه با توصیف و ستایش جایگاه هم‌تایان آنان در غرب به‌ویژه آمریکا از جمله عواملی بود که زمینه‌های بهبود در وضعیت زنان در ایران را فراهم آورد. طولی نکشید که نگاه اجتماعی به زن ایرانی تغییر کرد و زمینه حضور بیش از پیش آنها در جامعه فراهم آمد. یکی از مهم‌ترین نتایج این تغییر نگاه‌ها، به آموزش و تحصیل دختران چه در داخل و چه خارج از ایران و به عبارت روشن‌تر در کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا بود.

در داخل کشور گرایش به مدارس آمریکایی بیشتر شده بود و خانواده‌ها دخترانشان را برای تحصیل به این مدارس فرستادند که تا مدت‌ها صرفاً اقلیت‌های مسیحی ایران را آموزش می‌دادند و کودکان مسلمان در این مدارس حضور قابل توجهی نداشتند. در سال ۱۳۱۵/م ۱۸۹۸ق. «ساموئل جردن» برای اداره مدرسه آمریکایی به تهران اعزام شد و سه سال بعد از ورود وی، مدرسه آمریکایی مقطع متوسطه راه‌اندازی شد. مدارس میسیونری در آغاز بیشتر به آموزش مسیحیان توجه داشتند، اما به سبب رشد آگاهی ایرانیان و علاقه‌مندی آنها، طولی نکشید که بیشتر محصلان آموزشگاه را دختران مسلمان تشکیل می‌دادند (الدر، ۱۳۳۳: ۳۷-۴۱).

در آستانه انقلاب مشروطه و در سال ۱۳۲۲/م ۱۹۰۵ق، ۱۴۵ دختر در مدرسه آمریکایی در تهران تحصیل می‌کردند و در سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۰/م ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۸ق. تعداد زیادی از دختران ایرانی و مسلمان از این مدارس مجهز و مدرن فارغ‌التحصیل شدند (رامتین، ۱۳۴۱: ۳۴، ۳۵). در همین سال مجله کاوه نوشته بود یکی از مسرت‌بخش‌ترین اخباری که در روزنامه‌های

اخیر ایران دیده می‌شود، خبری درباره ترقی مدارس دختران در تهران در ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ است. در این تاریخ مدارس زنان تهران برای اولین بار جشن باشکوهی ترتیب داده‌اند که بیش از پانصد خانم ایرانی و خارجی همراه با مدیران و معلمان مدارس زنان و دختران دانش‌آموز دارای تصدیق‌نامه در آن حضور داشته‌اند. «در آن مجلس چندین خانم نطق‌های مفصلی کرده و اظهار داشته‌اند که در حال حاضر ۵۸ واحد مدارس دخترانه در تهران وجود دارد که در آنها ۳۲۲۶ نفر دختر درس می‌خوانند و بر این عده متجاوز از هزار دختر دیگر را هم باید افزود که در مدارس ابتدایی دولتی مشغول تحصیل هستند» (روزنامه کاهو، ۱۳۳۸ق: شماره ۴ و ۵، ص ۲۷). چنین وضعیتی به تدریج باعث شد نسبت به فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی میسیون آمریکا نگاه مثبتی پیدا شود و مورد توجه ایرانیان قرار گیرد.

در نتیجه ده‌ها سال فعالیت میسیون آمریکا در ایران و به‌ویژه میان اقلیت‌های مسیحی شمال غرب کشور، موج مهاجرت ایرانیان به آمریکا آغاز شده بود. بخش قابل توجه این مهاجران از آشوریان ارومیه بودند که حتی موفق شده بودند تابعیت آن کشور را نیز به دست آورند (استادوخ، شماره ۱۰۵). بنا به نوشته علیقلی‌خان، تا سال ۱۳۲۹ق. حدود سه‌هزار ایرانی در آمریکا پراکنده بودند (استادوخ، شماره ۳۵۸). بسیاری از این مهاجران را مردان تشکیل می‌دادند و غالباً در جست‌وجوی کار به آن کشور رفته بودند، اما بدون شک بخش هرچند ناچیزی از این میزان برای ادامه تحصیل به آن کشور رفته بودند و هیچ دلیلی وجود ندارد که حضور شماری -ولو اندک- از دختران را میان آنان محال بدانیم! روی هم رفته باید گفت تا مدت‌ها بعد هم آمار مشخصی از محصلان ایرانی اعم از دختر و پسر در آمریکا وجود ندارد؛ زیرا اعزام دانشجو در انحصار وزارت معارف نبود و بسیاری از دیگر وزارتخانه‌ها به صورت مستقل اقدام به اعزام دانشجو در تخصص‌های مورد نیاز خود به آن کشور کرده بودند (استادوخ، شماره ۱۳). از این رو، از سرگذشت دختران ایرانی در آمریکا جز اشاره‌هایی پراکنده اطلاع چندانی در دست نیست و تنها موردی که محافل آمریکایی به تفصیل مورد توجه قرار داده و از آن نوشته‌اند، «قدیسه اشرف» است که به زبان انگلیسی مسلط شد و در حوزه‌های مختلف علمی، اجتماعی و فرهنگی پیشرفت زیادی کرد (فریدالملک همدانی، ۱۳۵۴: ۳۸۳). روزنامه واشنگتن‌تایمز در ۱۵ ژوئن ۱۹۱۱/جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ در تیتیری با عنوان «قدیسه اشرف، جوینده دانش» که خالی از مبالغه هم نبود، نوشت «او بانوی جوان ایرانی است که در اینجا تحصیل می‌کند تا سپس در میهن خود به تدریس بپردازد. قدیسه اشرف اظهار می‌دارد که تنها زن ایرانی در جهان است که از روبنده استفاده نمی‌کند» (ساعتچیان، ۱۳۹۷: ۱۲۹، ۱۳۱). واشنگتن‌تایمز در ادامه مقاله خود آورده بود: «پدر او میرزا فضل‌الله خان که مساح و فردی

توانگر است، چه بسا اعتقاد عمیقی به آموزش دارد. هنگامی که مدرسه مبلغین مذهبی آمریکایی گشوده شد، فاصله زیادی تا منزل آنان داشت و به همین خاطر به خانه‌ای در نزدیکی مدرسه نقل مکان کردند» (همان، ۱۲۹، ۱۳۱). بر این اساس، باید اذعان کرد که خانواده قدیسه اشرف همچون برخی دیگر از خانواده‌های ایرانی تحت تأثیر فضای ناشی از تبلیغات مطبوعات قاجاریه و مدارس آمریکایی، فرزند خود را برای تحصیل به آمریکا فرستادند.

این گزارش حاوی چند نکته است. نخست آنکه تنها چند سال پس از انقلاب مشروطه برخی از زنان می‌توانستند برای ادامه تحصیل به آمریکا بروند. دوم، تأثیرپذیری انکارناپذیر قدیسه از مدارس میسیونری است. این گزارش نشان می‌دهد که مدارس میسیونری آمریکایی حلقه ارتباط میان ایران و آمریکا بوده‌اند و شمار کم و بیشی از ایرانیان تحت تأثیر آموزش‌های این مدارس مشتاق مسافرت به آمریکا و تحصیل در آن کشور شده بودند که قدیسه یکی از آنان بود.

قدیسه اشرف در آمریکا صرفاً به تحصیل مشغول نبود، بلکه با حضور در محافل گوناگون آن کشور در نقش نماینده زنان ایران نمایان شد. یکی از این محافل گردهمایی سالانه انجمن ایران و آمریکا بود که علیقلی خان کاردار ایران، ریاست افتخاری این انجمن را برعهده داشت. در این گردهمایی سناتور «برتون» از اوهایو و خانم «یانگ ویت» از انجمن زنان نویسنده آمریکا و «میرزا رفیع» از ایران سخنرانی کردند. قدیسه اشرف نیز در این جمع حضور داشت و به سخنرانی پرداخت و یک آواز ایرانی هم خواند که مورد تشویق حضار قرار گرفته بود و بسیاری از آنان از قدیسه اشرف درخواست کرده بودند برای همیشه در واشنگتن بماند (ساعتچیان، ۱۳۹۷: ۱۳۱، ۱۳۲). در اسناد آن دوره به دیگر جنبه‌های فعالیت قدیسه اشرف اشاره شده است. در یکی از اسناد به حوادث روز قبل از ریاست جمهوری «وودرو ویلسون» در آمریکا اشاره شد که ده‌هزار نفر از فعالان حقوق زنان از سراسر آمریکا به واشنگتن آمده بودند و از کنار عمارت پارلمان تا مقابل عمارت سفید با در دست داشتن پرچم‌هایی راهپیمایی کردند. از طرف زنان ایرانی نیز قدیسه اشرف با لباس ایرانی در صف راهپیمایی حضور داشت و درحالی‌که پرچم شیر و خورشید ایران را در دست گرفته بود، به دلیل چنین صحنه زیبایی مورد تشویق هزاران نفر قرار گرفت (استادوخ، شماره ۲). در هر حال، حضور وی در تظاهرات زنان آمریکا بازتاب زیادی یافت؛ به طوری که وزارت خارجه ایران در واکنش به این گزارش، از سفیر ایران در واشنگتن خواست از آن پس درباره شرکت زنان ایرانی در گردهمایی زنان طرفدار تساوی حقوق در واشنگتن، گزارش‌های بیشتری بدهد و آن وزارتخانه را از اطلاعات مربوط به مبارزات حق‌خواهانه زنان آمریکا بی‌اطلاع نگذارد (استادوخ، شماره ۵). در این سند

وزارت خارجه به صراحت از زنان ایرانی نام برده است که از شمار آنان اطلاعی در دست نیست.

گزارش‌هایی که از اسناد وزارت خارجه درباره فعالیت‌های قدیسه اشرف به جای مانده، نشانگر آن است که این بانوی ایرانی توانست با تأثیرپذیری از آموزش‌های مدارس میسیونری در ایران، به خوبی خود را با شرایط جدید در آمریکا تطبیق دهد و در حوزه‌های مختلف علمی و اجتماعی به فعالیت بپردازد؛ یعنی همان‌گونه که زنان در آمریکا در حوزه‌های نظامی، اجتماعی، فرهنگی و غیره پیشرفت کرده بودند و متفاوت از زنان ایرانی زندگی می‌کردند، قدیسه اشرف نیز به محض ورود به آنجا فعالیت خود را در حوزه‌های مختلف -از شرکت در گردهمایی‌ها تا حضور در تظاهرات‌ها- آغاز کرد.

درباره مهاجرت به آمریکا برای ادامه تحصیل، باید به یک عامل مهم و تأثیرگذار اشاره کرد و آن نقش نمایندگان دیپلماتیک ایران در آن کشور بود. از جمله باید به نقش بسیار مهم علیقلی خان نبیل‌الدوله شارژدافر (کاردار) ایران در آمریکا و همچنین حسین علایی وزیرمختار ایران در آمریکا، در زمینه تسهیل ادامه تحصیل دانشجویان ایرانی اشاره کرد. آنها در گزارش‌های خود به وزارت خارجه، مدارس آمریکایی را از نظر علمی، عملی و اخلاقی از تمام مدارس کشورهای جهان برتر می‌دانستند و خواستار این بودند که مدارس به سبک نظام آموزشی آمریکا در ولایات مختلف ایران تأسیس شود و همچنین شرایط لازم را برای ادامه تحصیل عده‌ای از دختران و پسران ایرانی در آمریکا فراهم کنند (استادوخ، شماره ۱۹). نمایندگان سیاسی ایران در آمریکا در راستای زمینه‌سازی برای ادامه تحصیل دختران ایرانی در آمریکا، به اقداماتی دست زدند. برای نمونه، حسین علایی از مدرسه دخترانه «Fieldston College» که در واشنگتن احداث شده بود، نام برده است که هیئت رئیسه این مدرسه در نامه‌ای به سفارت ایران وعده داده بودند حاضرند سالانه ۱۵۰ دلار به تحصیل یک دختر ایرانی در آن مدرسه کمک کنند. آنان خاطر نشان کرده بودند که هزینه سالانه تحصیل در این مدرسه ۶۰۰ دلار است، اما حاضرند خود ۱۵۰ دلار آن را تقبل کنند (استادوخ، شماره ۱۶۹). مشخص نیست آیا در نهایت این پیشنهاد مورد استقبال قرار گرفت یا نه، اما این گزارش‌ها نشان می‌دهند که تحصیل دختران ایرانی در آمریکا مورد توجه مسئولان و هیئت رئیسه مدارس آمریکایی هم قرار گرفته بود. همچنین این گزارش نشان می‌دهد که دیپلمات‌های ایرانی تعلیم و تربیت دختران و پسران در آمریکا را مورد توجه قرار داده بودند و از هر فرصتی برای جذب دانشجو در آمریکا استفاده می‌کردند. در واقع، چیزی که برای آنها اهمیت داشت این بود که این دختران برای ادامه تحصیل به آمریکا فرستاده شوند و بعد از

پایان تحصیلات به ایران برگردند و منبع تحولی عظیم در جامعه شوند. همه این مطالب نشان می‌دهد که چگونه زندگی برخی از زنان ایرانی دچار تغییر شد. البته بخشی از آگاهان و روشنفکرانی که بر تحول در جایگاه زنان ایرانی تأکید می‌کردند، صرفاً خواستار تغییراتی محدود در وضعیت آنان بودند؛ زیرا جامعه قاجاری یک جامعه سنتی بود که تغییر و تحولات را به سرعت بر نمی‌تافت؛ پس هر تغییری می‌بایست تدریجی ایجاد می‌شد. از این رو، دشواری‌های عمده‌ای پیش روی تحصیل و آموزش زن ایرانی قرار داشت.

نتیجه‌گیری

از آخرین سال‌های قرن نوزدهم میلادی / چهاردهم قمری اخبار مربوط به زنان آمریکایی و تحولات اجتماعی و حقوقی آنان به تفصیل در مطبوعات آن زمان ایران انعکاس پیدا کرد. تصویری که از جایگاه زنان آمریکا در ایران ترسیم شد، علاوه بر آشنایی آحاد جامعه با این موضوع، موجب شده بود اندیشمندان و نویسندگانی که راز عقب‌ماندگی زنان ایرانی را در بی‌بهره‌گی از آموزش‌های نوین می‌دانستند، تحت تأثیر موفقیت و شکوفایی زنان آمریکا، بر لزوم آموزش زنان تأکید کنند. در نتیجه، سیر حضور دختران مسلمان در مدارس آمریکایی افزایش یافت و خانواده‌های ایرانی اقدام به فرستادن دختران خود به این مدارس کردند. میسیونری‌های آمریکایی با ایجاد مدارس و ترویج نظام آموزشی به سبک آمریکا، دختران ایرانی را با زنان آمریکایی و موقعیت آنان آشنا کردند، اما بدون شک آنچه در بُعدی فراگیر و وسیع‌تر وضعیت زنان آمریکا و دستاوردها و جایگاه والای آنان را به ایرانیان شناساند، فعالیت‌های مطبوعات بود. آنها با توصیف دقیق وضعیت جایگاه زنان آمریکا، از هیچ تلاشی برای تشویق دولت و ملت برای الگو قرار دادن نظام آموزشی این کشور و اعزام دانشجویان به آمریکا دریغ نکردند. در نتیجه این تشویق‌ها اولاً تمایل خانواده‌های ایرانی به تحصیل دخترانشان در مدارس میسیونری بیش از پیش افزایش یافت و ثانیاً دولت نیز در این باره به همکاری پرداخت. برای نمونه، نمایندگان سیاسی ایران در آمریکا تلاش کردند تا آنجا که ممکن است زمینه‌های ادامه تحصیل دختران ایرانی در آمریکا را فراهم کنند. در نتیجه طولی نکشید که موقعیت زن ایرانی که زمانی حق تحصیل و حضور در جامعه را نداشت، تا آنجا دگرگون شود که توانست ضمن اتمام مقاطع تحصیلی در داخل ایران، برای ادامه تحصیلات عازم آمریکا شود.

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

- اتحادیه، منصوره و بهمن فرمان (۱۳۹۲)، حکایت یک زن در زیر و بزم روزگار؛ زندگینامه عزت‌السلطنه نظام مافی، تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ دوم.
- ارفع‌الدوله، میرزا رضاخان (۱۳۷۸)، *خاطرات پرنس ارفع‌الدوله*، به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن - شهاب ثاقب، چاپ دوم.
- اللدر، جان (۱۳۳۳)، *تاریخ میسیون آمریکایی در ایران*، ترجمه سهیل آذری، تهران: انتشارات نورجهان.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: نشر فرزاد.
- *خاطرات تاج السلطنه* (۱۳۶۱)، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- رامتین، حسین (۱۳۴۱)، *آمریکایی‌ها در ایران*، تهران: [بی‌نا].
- رینگر، مونیکا ام. (۱۳۸۱)، *آموزش، دین، گفت‌وگو، اصلاح فرهنگی در دوران قاجار*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- ساعتچیان، علیرضا (۱۳۹۷)، *ایرانیان از نگاه آمریکاییان (ایران عهد قاجار در روزنامه‌های آمریکا)*، تهران: انتشارات پارسه.
- سرنا، کارلا (۱۳۶۲)، *آدمها و آئین‌ها در ایران؛ سفرنامه کارلا سرنا*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- شیل، لیدی مری (۱۳۶۸)، *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- صحاف‌باشی تهرانی، ابراهیم (۱۳۵۷)، *سفرنامه ابراهیم صحاف‌باشی*، تهران: انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- فرمانفرمایان، ستاره (۱۳۷۷)، *دختری از ایران*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: نشر کارنگ.
- فریدالملک همدانی، میرزا محمدعلی خان (۱۳۵۴)، *خاطرات فرید*، گردآوری مسعود فرید (قراگزلو)، تهران: انتشارات زوار.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)، *تاریخ انقلاب مشروطیت*، تهران: نشر علمی.
- هدایت، مهدیقلی [بی‌تا]، *سفرنامه تشریف به مکه معظمه از طریق چین - ژاپن، آمریکا*، [بی‌جا]: چاپخانه مجلس.
- دلریش، بشری (۱۳۷۵)، *زن در دوره قاجار*، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر.

ب. روزنامه‌ها و مجلات

- روزنامه اختر (۱۳۱۱ق)، سال بیستم، شماره ۱۶.
- _____، شماره ۴۰.
- روزنامه اطلاع (۱۳۲۲ق)، شماره ۱۴، ص ۴.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۸۹

- روزنامه ایران نو (۱۳۲۸ق)، سال اول، شماره ۱۳۲، ص ۴.
- روزنامه چهره‌نما (۱۳۳۰ق)، سال نهم، شماره ۵، ص ۱۲.
- _____ (۱۳۳۲ق)، سال یازدهم، شماره ۱۱، صص ۷-۹.
- روزنامه حبل‌المتین (۱۳۲۷ق)، سال هجدهم، شماره ۱۵، صص ۲، ۳.
- _____ (۱۳۱۹ق)، سال نهم، شماره ۱۶، ص ۷.
- روزنامه حکمت (۱۳۱۷ق)، شماره ۱۳، ص ۱۴.
- روزنامه کاوه (۱۳۳۹ق)، سال پنجم، شماره ۱۲، صص ۱، ۲.
- _____ (۱۳۳۸ق)، سال پنجم، شماره ۴ و ۵، صص ۲۷.
- روزنامه مجلس (۱۳۲۹ق)، شماره ۱۴، ص ۲.
- کتابچه قانون (۱۳۶۹)، شماره ۷، ص ۳.
- مظفری (۱۳۲۳ق)، سال چهارم، شماره ۸، ص ۷.
- روزنامه ناصری (۱۳۱۶ق)، سال ششم، شماره ۷، ص ۷.
- _____، شماره ۱۶، صص ۶، ۷.
- مجله ایرانشهر (۱۳۴۱ق)، سال اول، شماره ۱۲، ص ۳۷۰.
- مجله بهار (۱۳۲۸ق)، سال اول، شماره ۲، صص ۱۱۰، ۱۱۱.
- مجله علم و تربیت (۱۳۳۹ق)، سال اول، شماره ۱، صص ۲۲، ۲۳.
- _____، شماره ۲، صص ۱-۳.

ج. اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، سند شماره ۲۹۷/۱۵۹۷۷.
- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، سند شماره سریال ۱۶-۱۳- پوشه ۳- کارت ۲۰-۱۳۰۶ق.

- _____، سند شماره ۱۰۵- پوشه ۵- ک ۱۱- ۱۳۲۱ق.
- _____، سند شماره ۳۵۸- پوشه ۱- کارت ۲۰- ۱۳۲۹ق.
- _____، سند شماره ۱۹- پوشه ۱۴- کارت ۳۶- ۱۳۲۹ق.
- _____، سند شماره ۱۵۶- پوشه ۲- کارت ۲۱- ۱۳۳۰ق.
- _____، سند شماره ۱۶۹- پوشه ۲- کارت ۲۳- ۱۳۰۰ش.
- _____، سند شماره ۲- پوشه ۱- کارت ۲۰- ۱۳۳۱ق.
- _____، سند شماره ۲- پوشه ۱- کارت ۲۰- ۱۳۳۱ق.
- _____، سند شماره ۵- پوشه ۱- کارت ۲۰- ۱۳۳۱ق.
- _____، سند شماره ۳- پوشه ۵- کارت ۲۰- ۱۳۳۱ق.
- _____، سند شماره ۱۳- پوشه ۱۰- کارت ۳۰- ۱۳۳۹ق.

List of sources with English handwriting

Books

- Arfa' Al-Dawla, Mīrzā Rezā Kān, (1378), Kāterāte Perans Arfa' Al-Dawla, researched by 'Alī Dehbāšī, Tehrān: Šahāb Tāqeb Bā Hamkāriye Enteshārāt-e Soḡan.
- Behnām, Jamšīd, (1375), Iranians and the Thought of Modernity, Tehrān: Našre Forūzān.
- Delrīš, Bošrā, (1375), Woman in the Qajar period, Tehrān: Daftar-e Moṭāle'āt-e Dīmīye Honar.
- Elder, John, History of the Iran mission, Translated by Soheil Ādarī, Tehrān: Enteshārāt-e Nūr-e Jahān.
- Etehādīye, Manšūre, Bahman Farmān, Hekāyat-e yek Zan Dar zīr va Bam-e Rūzegār: Zendeḡināme 'Ezat Al-Saltāne Nezām Māfi, Tehrān, Našre Tarīk-e Irān.
- Farīd al-Molk Hamadāni, Mīrzā Moḡammad 'Alīkān, Kāterāt-e Farīd, compiled by Mas'ūd Farīd (Qarāgozlū), Tehrān, Enteshārāt-e Zavvār.
- Farmānfarmāiyān, Setāreh, A Girl from Iran, translated by Abolfazl Tabātabāi, Tehrān: Našre Kārang.
- Hedāyat, Mahdīqolī, (nd), Safarnāme Tašarrūf be Mecca Mo'azama az ṭarīqe China- Japan, USA, Čapḡāne Majles.
- Kāterāte Tāj Al-Saltāne, researched by Manšūre Etehādīye, Sīrūs Sa'dvandīyān, Tehrān: Našre Tarīk-e Irān.
- Malekzāde, Mahdī, History of the Constitutional Revolution, Tehrān: Našre 'elmī.
- Nāteq, Homā, (1380), Kārnāme Farhangī Farangī dar Irān 1837-1921, Tehrān: Enteshārāt-e Mo'āšer Pažūhān.
- Rāmtīn, Hosseīn, (1341), Americans in Iran, Tehrān: Bīnā.
- Ringer, Monica M, Education, religion, and the discourse of cultural keform in Iran, translated by Mahdī Haqīqatḡāh, Tehrān: Enteshārāt-e Qoqnūs.
- Sāatčīyān, 'Alīrezā, (1397), Iranians from the Perspective of Americans (Iran during Qajar in American Newspapers), Tehrān: Enteshārāt-e Pārise.
- Šahāfbāšī, Tehrānī, Ebrāhīm, (1357), Safarnāme Ebrāhīm Šahāfbāšī, Tehrān: Enteshārāt-e Šerkat-e Mo'alefān va Motarjemān-e Irān.
- Serena, Carla, Hommes et choses en Perse, translated by 'Alī 'Ašḡar Sa'īdī, Tehrān: Ketābforūšīye Zavvār.
- Sheil, Mary Leonora, Glimpses of life and manners in Persia, translated by Hosseīn Abutorābīan Tehrān: Našre Nū.

Newspaper

- Aḡtar, (1311 AH), vol. 8, year 20, No. 16 and 40
- Čehre Namā, (1329 AH), No.12, 8th year, (1330 AH), No. 5, 9th year, (1332 AH), Vol.4, No. 11, 11th year.
- Eteleā', (1306 AH), No. 220, (1322 AH), No. 14
- Ḥabl al-Mafīn, (1311 AH), No.6, No. 10, (1319 AH), No 16, 9th year, (1327 AH), 18th year, No.15.
- Hekmat, (1317 AH), vol. 2, no. 13.
- Iran No, (1328 AH), first year, No.132
- Kāve, (1338 AH), fifth year, No. 5 & 6, (1339 AH), fifth year, No. 12
- Majles, (1329 AH), vol. 5, No. 14.
- Mozaferī, (1323 AH), year 4, No. 8
- Nāšerī, (1316 AH), sixth year, No. 7, fifth year, No. 16
- Ṭorayā, (1318 AH), vol. 2, No. 37, second year, p. 11

Journals

- Bahār, (1328 AH), first year, No.2
- Iranšahr, (1341 AH), first year, No. 12
- Majale 'Elm va Tarbīyat, (1339 AH), first year, No. 1 & 2

Documents

- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1300Š), *Sanad-e 169, Kārtone 36, Pūšeh 2.*
- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1306AH), *Sanad-e 13-16, Kārtone 20, Pūšeh 3.*
- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1321AH), *Sanad-e 105, Kārtone 11, Pūšeh 5.*
- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1329AH) *Sanad-e 358, Kārtone 20, Pūšeh 1.*
- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1329AH), *Sanad-e 19, Kārtone 36, Pūšeh 14.*
- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1330AH), *Sanad-e 156, Kārtone 21, Pūšeh 2.*
- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1331AH), *Sanad-e 2, Kārtone 20, Pūšeh 1.*
- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1331AH), *Sanad-e 5, Kārtone 20, Pūšeh 1.*
- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1331AH), *Sanad-e 3, Kārtone 20, Pūšeh 5.*
- Edāre Asnād va Tārīḳ-e Dīplomāsī vezārat-e Omūr-e Ḳāreje, (1339AH), *Sanad-e 13, Kārtone 30, Pūšeh 10.*

**Familiarity of Iranians With the Position of Women in American Society
Through the Press and Missionary Schools in the Qajar Period¹**

Fereshteh jahani²
Alireza Mollayi Tavani³

Received: 2021/2/23
Accepted: 2021/7/1

Abstract

The necessity of change in women's social and individual status, as one of the most critical conditions for getting rid of backwardness and following the path of modernity, had a special place in the thought of the intellectuals of the Qajar era, especially after the constitution. These intellectuals tried to study and introduce the status of American women through various tools, including publications. The authors of the present study tried to examine the process of awareness and knowledge of Iranians about the position of American women and its effects and results with a descriptive-analytical approach and relying on the press and missionary schools of this period. The study's findings indicate that the press of this period, which knew the secret of the backwardness of Iranian women in the lack of education while describing the admirable social status of American women, emphasized the need to educate Iranian women and change their situation. As a result, the process of educating Iranian girls in American schools, which had already begun, expanded to the point where even continuing education in the United States was considered, and Iranian political representatives in the United States facilitated it. As a result, a large number of Iranian girls went to that country.

Keywords: American Woman, Iranian Woman, Qajar, Missionary Schools, Press.

1. DOI: 10.22051/HII.2021.35204.2437

2. PhD Candidate in History of Islamic Iran, Payame Noor University of Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: fereshtejahani65@gmail.com

3. Professor, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. Email: ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۰، پیاپی ۱۴۰، تابستان ۱۴۰۰ / صفحات ۹۳-۱۱۸
مقاله علمی - پژوهشی

عملکرد دولت قاجار در بحران افزایش قیمت‌ها (۱۳۱۴-۱۳۲۴ق)^۱

فرهاد دشتکی‌نیا^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۳۰

چکیده

اقتصاد ایران در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت با بحران روبه‌رو بود. کسری بودجه، افزایش دیون خارجی، فساد ساختاری، بیکاری و مهاجرت نیروی کار به کشورهای خارجی و فقدان زیرساخت‌های اقتصادی، از شاخص‌های آن بحران بود. پیامدهای بحران یادشده، بیش از هر بخش در افزایش قیمت کالاهای ضروری تجلی یافت. در پژوهش حاضر تلاش شده است با مطالعه زمینه‌های بروز بحران افزایش قیمت‌ها و جلوه‌های آن، به این پرسش پاسخ داده شود که: دولت قاجار در دوره مظفرالدین‌شاه برای مهار بحران افزایش قیمت‌ها چه گام‌هایی برداشت و نتایج اقدامات آن دولت چه بود؟ فرضیه نوشتار حاضر این است که در دولت قاجار، سیاست اقتصادی واحدی برای مهار افزایش قیمت‌ها وجود نداشت و اقدامات انجام شده به صورت بخشی و متکی بر توانایی‌های فردی دولتمردان بود. بر همین اساس، چنان‌که یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، اقدام به تشکیل مجلس انتظام نرخ، معافیت و تخفیف مالیاتی، منع صادرات، افزایش واردات، پرداخت مابه‌التفاوت قیمت کالاهای ضروری، تشدید نظارت بر نرخ‌ها، عزل برخی از دولتمردان و به کارگیری قوه قهریه، در کوتاه‌مدت از سرعت افزایش قیمت‌ها کاست، اما در میان‌مدت فاقد نتیجه بود و به ناخرسندی‌های اجتماعی و شورش‌های معیشتی منجر شد. روش پژوهش حاضر، تاریخی، با رویکرد توصیفی-تحلیلی است.

واژه‌های کلیدی: قاجاریه، مظفرالدین‌شاه، بحران اقتصادی، گرانی، شورش‌های معیشتی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.33892.2362

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران fdashtakinia@uk.ac.ir

مقدمه

بحران افزایش قیمت کالاهای ضروری در دههٔ منتهی به انقلاب مشروطیت، ریشه در سال‌های پایانی حکومت ناصری داشت. طی سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۱۳ ق گروه‌های کالایی گوناگون به شدت گران، کمیاب و در برخی ایالات نایاب شد. در شهرهای یزد، اصفهان، مشهد، تهران، کرمان و تبریز مردم اعتراض کردند و در برخی شهرها ناوایی‌ها با خاک یکسان شد. وضعیت یاد شده میراثی بود که ناصرالدین‌شاه افزون بر تاج‌وتخت برای مظفرالدین‌شاه به ارث گذاشته بود. روند افزایش قیمت‌ها در دورهٔ مظفری استمرار یافت و ناکارآمدی دولت بحران را عمیق‌تر کرد. در دههٔ منتهی به انقلاب، هر سال یک تا پنج ایالت با نایابی و کمیابی روبه‌رو بودند و در برخی از سال‌ها نیز قحطی سراسری و متعاقب آن افزایش قیمت‌ها اتفاق افتاده بود. قیمت مایحتاج اولیه در طول یک دهه به‌طور متوسط هر سال سی درصد افزایش یافت. این وضعیت محصول عوامل درون‌ساختاری و برون‌ساختاری بود که از ناکارآمدی دولت تا عملکرد شخص شاه در بروز آن دخالت داشتند.

دولت مظفری نگران از واکنش‌های عمومی، برای مهار گرانی و تورم گام‌هایی برداشت. نگارندهٔ پژوهش حاضر در پی بررسی واکنش‌ها و اقدامات دولت بوده و قصد داشته با بررسی زمینه‌های بروز بحران و جلوه‌های آن، واکنش دولت را در قالب این پرسش مطالعه کند که: دولت مظفرالدین‌شاه برای مهار بحران افزایش قیمت‌ها چه اقداماتی انجام داد و نتیجهٔ اقدامات دولت چه بود؟ فرضیهٔ نوشتار حاضر این است که با وجود اقدامات دولت در تشکیل مجلس انتظام نرخ، معافیت‌های مالیاتی، منع صادرات، افزایش واردات، اختصاص یارانه برای کالاهای ضروری و بهره‌گیری از قوهٔ قهریه، به دلیل تعدد مراکز تصمیم‌گیری و فقدان سیاستی واحد، دولت نتوانست بحران را مهار کند و نتایج کوتاه‌مدت آن حاصل توانایی‌های فردی برخی از کسانی بود که در دولت مسئولیت داشتند.

بررسی ادبیات پژوهشی موضوع حاضر نشان می‌دهد که وجوهی از مسئلهٔ معیشت در دههٔ منتهی به انقلاب مشروطیت مورد توجه برخی از محققان قرار گرفته است. مجید پورشافعی در کتاب *اقتصاد کوچک: گزارش پول ملی ایران، هزینه‌های زندگی و دستمزدها در دو سدهٔ گذشته* (۱۳۹۶) گزارشی از بهای مواد خوراکی، کالا و خدمات در دولت مظفرالدین‌شاه قاجار ارائه کرده که بعضی جلوه‌های آن بحران از طریق مقایسهٔ آمارهای این اثر روشن شده است. سهراب یزدانی در مقالهٔ «اعتراضات شهری در دورهٔ مظفری» (۱۳۸۴) پیامدهای بحران گرانی در دههٔ منتهی به انقلاب مشروطیت را بررسی کرده است. احمد سیف در مقالهٔ «انقلاب مشروطه از منظر اقتصاد سیاسی» (۱۳۹۷) به تورم در برخی از شهرهای شمال ایران توجه کرده است.

هاجر صالحی، سهیلا ترابی فارسانی و احمد کامرانی فر در مقاله «ریخت‌شناسی شورش‌های نان در عصر مظفّری» به گرانی نان و پیامدهای آن در عصر مظفّری پرداخته‌اند. بهزاد کریمی نیز در پایان‌نامه «بحران نان در ایران (از مشروطیت تا پایان جنگ جهانی اول)» (دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۵) در فصلی از پایان‌نامه به وضعیت بحرانی نان در دوره پیش از مشروطیت توجه داشته است.

نگارندگان تحقیقات یاد شده، هر یک به درجات، بر جنبه‌هایی از موضوع حاضر، به‌خصوص علل و عوامل بروز بحران در برخی کالاها و پیامدهای آن بحران توجه داشته‌اند. در نوشتار حاضر تلاش شده است در ادامه پژوهش‌های انجام شده، موضوع به روش تاریخی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی، از دریچه عملکرد دولت بررسی شود. هدف از پژوهش حاضر، تحلیل و ارزیابی عملکرد اقتصادی دولت قاجار در آستانه انقلاب مشروطیت و زمینه‌های اقتصادی انقلاب مشروطیت از دریچه معیشت است. برای نیل به این هدف، صورت‌بندی نوشتار حاضر بدین شرح است که ابتدا به اختصار تصویری از ابعاد بحران افزایش قیمت‌ها ترسیم شده، سپس اقدامات و عملکرد دولت مظفّری برای مقابله با بحران توصیف و تحلیل شده است. در پایان نتایج و پیامدهای اقدامات دولت مورد ارزیابی قرار گرفته است.

۱. بحران افزایش قیمت‌ها

افزایش قیمت کالاها به‌خصوص مایحتاج اولیه، از سه سال پایانی حکومت ناصری آغاز شد. دولت در آستانه پنجاهمین سالگرد پادشاهی ناصرالدین‌شاه مالیات نان و گوشت را حذف کرد تا از نارضایتی‌های اجتماعی که منشأ معیشتی داشت، بکاهد. روند آغاز شده، در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت استمرار یافت و در نیمه حکومت مظفّرالدین‌شاه با جهش قیمت‌های مایحتاج اولیه، جامعه در گرداب تورم فرو رفت. مطالعه آماری افزایش نرخ‌ها تا حدی بر ابعاد بحران پرتو می‌افکند. در اینجا دو کالای گندم و گوشت که دو گروه کالایی خوراک مردم را شامل می‌شد، بررسی شده است تا تصویری از روند یادشده ترسیم شود. سال پایه در محاسبه افزایش قیمت‌ها، سال منتهی به انقلاب مشروطیت (۱۳۲۳ق/۱۲۸۴ش) است.

گندم کالای راهبردی جامعه بود که قوت اصلی اکثریت را تشکیل می‌داد. نوسانات قیمت گندم در دهه منتهی به انقلاب، با وجود پرداخت مابه‌التفاوت آن از طرف دولت، رشد چشمگیری را پشت سر گذاشت. در سال اول حکومت مظفّرالدین‌شاه قاجار، حداقل قیمت گندم (در خروار= سیصد کیلوگرم)، ۲/۵ تومان در ایالت سیستان بود که در دوره قاجاریه از انبارهای غله ایران به شمار می‌رفت (افضل‌الملک، [بی‌تا]: ۱۳۹). در مازندران نرخ گندم ۳

تومان (سپهر، ۱۳۶۸: ۱۷۸/۱) و در خراسان ۵ تومان بود (نجفی قوچانی، ۱۳۸۰: ۱۴۳). حداکثر قیمت گندم نیز در کرمانشاه بود که نرخ آن در سال ۱۳۲۳ق. در خروار به رقم ۱۰۰ تومان رسید (Burrel, 1988: 261). بدین ترتیب، در مقیاس کلان، تفاوت نرخ گندم در آغاز و پایان دولت مظفری ۴۰ برابر و ۴۰۰٪ بوده است.

اگر مبنای داوری دربارهٔ افزایش نرخ گندم در دههٔ منتهی به انقلاب را از سطح کلان و سراسر ایالات، به ایالات مهم ایران تقلیل دهیم و نرخ رشد قیمت را سالانه محاسبه کنیم، باز هم آمارها حکایت از رشد قابل توجه تسعیر گندم دارد. نرخ گندم در پایتخت در سال ۱۳۱۶ق. در خروار ۱۰ تومان، در سال ۱۳۱۷ق. ۲۰ تومان، در سال ۱۳۱۸ق. ۲۲ تومان و در سال ۱۳۲۳ق. ۳۲ تومان بوده است (مستوفی، ۱۳۸۷: ۸۶۸/۱؛ افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۵۲؛ سهام‌الدوله بجنوردی، ۱۳۷۴: ۲۰۶؛ سپهر، ۱۳۶۸: ۱۸۶/۲). در طول هشت سال از عهد مظفری، نرخ گندم در تهران ۲/۲ برابر شد و رشد ۲۲۰٪ درصدی را تجربه کرد. به عبارت دیگر، گندم در تهران به‌طور متوسط سالانه ۲۷/۵٪ افزایش مستمر را تجربه کرده است. افزایش نرخ گندم در ولیعهدنشین ایران - آذربایجان - نیز تصاعدی بود (سپهر، ۱۳۶۸: ۸۱/۱، ۲۱۷/۲؛ عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱۳۴۷/۲؛ نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۲۷۸/۱).

مقایسهٔ آماری نرخ گندم در دههٔ منتهی به انقلاب مشروطیت نشان می‌دهد - در ایالت‌هایی که آمارشان در دسترس است - که تسعیر گندم به‌طور متوسط بین ۱۵ تا ۳۰٪ رشد سالانه و پایدار داشته است. پیامد فوری افزایش قیمت گندم، رشد نرخ نان بود که کالای اصلی سفرهٔ مردم بود. با افزودن هزینهٔ تبدیل گندم به نان، نرخ افزایش نان بیشتر از اعدادی بود که در سطر پیش اشاره شد. بنابراین هر خانوار ناگزیر بود برای تأمین نان سالانه، دست‌کم بین ۱۵ تا ۳۰٪ بیشتر پرداخت کند و چون افزایش درآمدها با افزایش نرخ قیمت‌ها هماهنگ نبود، معیشت روزمرهٔ خانوار تحت فشار قرار می‌گرفت.

بررسی نرخ گوشت، دومین مایحتاج اولیهٔ بیشتر مردم نیز نشانگر رشد قیمت مستمر آن است؛ هرچند که رشد آن در قیاس با نرخ رشد گندم و نان شتاب کمتری داشته است. حداقل قیمت گوشت در دههٔ منتهی به مشروطیت، در سال دوم حکومت مظفری بود که هر من گوشت ۱ قران و ۶۰۰ دینار بود و حداکثر قیمت آن یک تومان بود (سپهر، ۱۳۶۸: ۸۱/۱؛ سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۱۸۴). بر این اساس، تفاوت کف و سقف قیمت گوشت در آن دهه ۸۴۰٪ بود. البته این دو عدد به تنهایی نمی‌تواند بیانگر نرخ رشد قیمت گوشت باشد. مقایسهٔ قیمت‌ها در عهد مظفری در ایالت‌های گوناگون، نشانگر رشد متوسط ۲۷٪ در طول ده سال و رشد سالانهٔ میانگین ۲۷٪ است. در برخی ایالات نوسانات قیمت شدید و در بعضی ایالات

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۹۷

کمتر بوده است. برای نمونه، در تهران قیمت گوشت بین ۲ قران تا ۴ قران و ۵۰۰ دینار، در کاشان بین ۲ تا ۶ قران، در قم بین ۲ تا ۳ قران و ۶۰۰ دینار و در تبریز بین ۴ قران تا یک تومان در نوسان بود (مدنی کاشانی، ۱۳۹۸: ۷۲؛ هنری ساویج لندور، ۱۳۸۸: ۵۴؛ کاساکوفسکی، ۱۳۴۴: ۸۶).

مطالعه قیمت سایر کالاها مانند روغن، برنج، قند، شکر، چای، جو، صیفی جات، میوه‌ها، پوشاک و هزینه مسکن، به تمامی بیانگر افزایش سریع قیمت‌ها در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت است. بررسی میزان افزایش قیمت کالاهایی که در بالا به صورت کوتاه مورد بررسی قرار گرفت، چند نکته را روشن می‌سازد: ۱. جامعه ایران در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت با پدیده افزایش مستمر قیمت‌ها مواجه بود؛ ۲. سرعت و نرخ رشد قیمت‌ها شتابان و گاه جهشی بود و نرخ تورم شتاب یافته بود؛ ۳. میزان افزایش درآمدها با میزان افزایش قیمت‌ها هماهنگ نبود و در نتیجه جامعه روزبه‌روز در تنگنای بیشتر معیشتی گرفتار می‌شد. برای مورد اخیر، مقایسه درآمد و هزینه برخی مشاغل می‌تواند فاصله عمیق بین آن دو را روشن و ابعاد بحران افزایش قیمت‌ها را گویاتر بیان کند.

برای نمونه، در سال ۱۳۱۴ق. دستمزد روزانه یک تون‌تاب حمام در تهران دوهزار دینار معادل دو قران بود (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۱۴۵). اگر خانوار آن تون‌تاب را چهار نفره فرض کنیم و مصرف روزانه نان آن خانوار را در سه وعده غذایی سه کیلو در نظر بگیریم (درحالی که به مراتب بیشتر از آن مصرف می‌شد) و قیمت نان را در تهران در سال ۱۳۱۴ق. هر سه کیلو ۱/۵ قران محاسبه کنیم (همان، ۱۸۲) نتیجه به دست آمده نشان می‌دهد که تون‌تاب مورد نظر با ۷۵٪ درآمد روزانه‌اش فقط می‌توانسته نان خالی در سفره داشته باشد. بدین ترتیب، شکافی عمیق بین درآمد و هزینه‌های روزافزون در زندگی آن خانوار وجود داشت. شکاف یادشده در سایر مشاغل نیز به درجات وجود داشت. بنابراین با فرض اینکه مایحتاج دچار قحطی نبودند، تأمین آنها برای بیشتر مردم به دلیل افزایش قیمت‌ها سخت دشوار و یا ناممکن بوده است. این دشواری هنگامی دوچندان می‌شد که کاهش ارزش پول ملی را نیز بر آن بیفزاییم. کاهش ارزش پول ملی از دوره ناصری آغاز شد، در دوره مظفری استمرار یافت و در دهه منتهی به انقلاب تشدید شد. کاهش ارزش پول ملی ریشه در دو عامل داخلی و خارجی داشت که هر دو عامل پیش از عهد مظفری پول ایران را از سکه انداخته بودند. عامل داخلی آن نظام اجاره‌داری ضراب‌خانه سلطنتی بود (کاسوفسکی، ۱۳۴۴: ۲۷) که سبب تقلب در ضرب سکه و کاهش ارزش ذاتی پول ایران بود و عامل خارجی آن نوسانات قیمت نقره در بازارهای جهانی بود که با کاهش قیمت نقره - فلز پایه پول ایران - ارزش پول ایران نیز تنزل یافت. در یکی از

موارد در کمتر از چند روز ارزش ۱۰۰ فرانک که معادل ۱۳۰ قران بود، به ۲۲۷ قران رسید (همان، ۳۰-۳۱). بدین ترتیب، ترکیب کاهش ارزش پول ملی و افزایش قیمت‌ها تأمین معاش یومیه را با بحران مواجه ساخته بود.

بحرانی که به اختصار از آن یاد شد، محصول شبکه‌ای از عوامل درون‌ساختاری و برون‌ساختاری بود و بیش از آنکه منطبق اقتصادی داشته باشد، ریشه سیاسی داشته است. در بین عوامل درون‌ساختاری، بحران مالی دولت، ساختار و شیوه حکمرانی دولت قاجار عامل تعیین‌کننده در بروز بحران بود. اولاً دولت برای درمان بیماری مزمن کسری بودجه، از ابزار افزایش مالیات‌ها و تعرفه‌های گمرکی بهره می‌برد که نقشی مؤثر در افزایش قیمت‌ها داشت. افزایش مالیات‌ها و تعرفه‌ها، بی‌درنگ موجب افزایش قیمت کالاها می‌شد. ثانیاً دولت با مزایده مناصب دولتی در ایالات و دیوان‌ها بخشی از کسری بودجه را تأمین می‌کرد که نتیجه آن افزایش دوباره مالیات‌ها و در نتیجه فقر عمومی و افزایش قیمت‌ها بود. مزایده مناصب سنت دیرینه‌ای در دولت قاجار بود و مظفردالدین‌شاه نیز به آن سنت پایبند بود و بخشی از کسری بودجه را از طریق مزایده مناصب تأمین می‌کرد. حاکم تعیین‌شده که با نرخ بالا پول نزول کرده و مبلغ مزایده را پرداخت کرده بود، به دلیل نبود ثبات در منصبش بی‌درنگ دست به کار می‌شد تا افزون بر مبلغ پرداختی برای مزایده، مقدار بیشتری نیز گردآوری کند تا سودی از مزایده نصیبش شده باشد. محل تأمین آن سود افزایش مالیات‌ها بود. بنابراین افزون بر مالیات سالانه که افزایش می‌یافت، هر حکمران تازه‌وارد نیز سهم خود را افزایش می‌داد. ظلم حکام در دریافت مالیات‌های بی‌وجه موجب شده بود «اغلبی از مردم ولایات ایران تهیدست و پریشان شده و دختران و پسران خود را در عوض مالیات بدهند و هزار هزار به خارجه مهاجرت کنند» (سپهر، ۱۳۶۸: ۱۸۶/۲). در کرمان مردم به جای مالیات «دخترهای خود را به یکی دو تومان می‌فروختند» (همان، ۱۷۵). بدین ترتیب، کسری بودجه دولت از طریق مزایده مناصب به‌طور غیرمستقیم از جیب عامه تأمین می‌شد و درآمد و معیشت و گاه هستی خانوار را تحت تأثیر قرار می‌داد.

در بین عوامل برون‌ساختاری نیز وابستگی تجاری ایران به روسیه نقش مهمی داشت. ایران روابط تجاری گسترده‌ای با دولت روسیه داشت. با وقوع جنگ روسیه و ژاپن (۱۹۰۵م/۱۳۲۳ق) تجارت ایران و روسیه کاهش یافت. این کاهش بیشتر در میزان واردات ایران از روسیه نمود داشت. واردات ایران از روسیه از سال ۱۳۱۳ق به شکل قابل توجهی افزایش یافته بود و دامنه آن از قند به شکر و منسوجات و پنبه گسترش یافته بود (روزنامه اختر، ۱۶ ذی‌حجه ۱۲۹۲: شماره ۱، صص ۱۳-۱۴). آن افزایش در حدی بود که «حتی اسبها

هم روسی شده بودند» (مستوفی، ۱۳۸۷: ۸۱۱/۱). ثالثاً کاهش واردات از روسیه موجب کمبود برخی کالاهای ضروری مانند قند و شکر در ایران شد. کمبود کالا موجب کاهش عرضه در بازار شد؛ درحالی که تقاضا کاهش نیافته بود. بنابراین کاهش عرضه موجب افزایش قیمت‌ها شد. نمونه آن کاهش واردات قند از روسیه و در نتیجه افزایش قیمت آن بود که سرانجام جرقه آغاز حرکت مشروطه‌خواهی شد (کسروی، ۱۳۷۹: ۱۲۹). بدین ترتیب، این عامل برون‌ساختاری در پیوند با عوامل درون‌ساختاری، بحران افزایش قیمت‌ها را تشدید کرد و موجب واکنش دولت شد.

۲. اقدامات دولت مظفری برای مهار بحران

دولت قاجار در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت، سیاست واحدی برای مهار بحران افزایش قیمت‌ها نداشت. اقدامات انجام شده به صورت بخشی و متکی بر توانایی‌های فردی حکام ایالات و نیز برخی دیوانیان بود. از این رو، اقدامات انجام شده طیف گسترده‌ای را شامل می‌شد که در طبقه‌بندی آنها چهار دسته از اقدامات قابل شناسایی است: بخشی از اقدامات دولت در چارچوب اقدامات شورایی و تلفیق مسئولیت‌ها قابل تأویل است. دسته دیگر متوجه پرداخت مابه‌التفاوت کالاها و معافیت‌ها و تخفیف‌هایی است که به‌طور مقطعی و به‌عنوان مخدر برای کوتاه‌مدت از سرعت بحران می‌کاست. بخشی از اقدامات دولت در قالب تنظیم بازار از طریق منع صادرات و تشویق به واردات بود که می‌کوشیدند از این طریق کمبودها را جبران و قیمت‌ها را تنظیم کنند و سرانجام اقدام دولت در برخورد‌های قهری بود که با زور سرنیزه و داغ و درفش انجام می‌شد. در ادامه به هر یک از اقدامات یاد شده پرداخته‌ایم.

۲-۱. تشکیل مجلس نرخ

در ساختار دولت مظفری پنج دیوان و منصب وجود داشت که بخشی از وظایف آنها با نرخ اجناس در بازار مرتبط بود و عملکرد آنها در نوسانات قیمت مؤثر بود. این پنج نهاد عبارت بودند از: وزارت احتساب که وظیفه «تنظیم امر خبازخانه و قصابخانه» را داشت و «رئیس نرخ تهران» بود (شیبانی، ۱۳۶۶: ۴۷۹؛ سپهر، ۱۳۶۸: ۸۱/۲). وزارت غلات ممالک، ریاست ذخیره، ریاست انبار غله (سپهر، ۱۳۶۸: ۴۵/۲) و نظمی که مسئولیت نظارت بر نرخ را داشت (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۹۴). علاوه بر آن، در پایتخت نیز باید کامران‌میرزا نایب‌السلطنه، عین‌الدوله صدراعظم و حاکم تهران را افزود که بخشی از مداخل هر یک از آنها از منابعی بود که به‌طور مستقیم با معیشت مصرف‌کننده ارتباط داشت و موجب گرانی‌ها می‌شد. کامران‌میرزا

برادر شاه و نایب‌السلطنه - فقط از قصابخانه تهران سالی ۱۰۰/۰۰۰ تومان مداخل شخصی داشت (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱۰۲۹/۲) که نتیجه آن افزایش قیمت گوشت بود. عین‌الدوله صدراعظم نیز هر شب از نانوا یک تومان و از قصاب شش قران برای خود دریافت می‌کرد (فروغی، ۱۳۹۷: ۱۵۸) که نتیجه آن گرانی نان و گوشت بود. بدین ترتیب، این افزایش قیمت گوشت و نان ناشی از دریافت‌های مقامات محلی از تولیدکنندگان بود. با وجود آنکه در دولت نهادها و مناصب کافی در ربط با قیمت‌ها وجود داشت، اما اقدامات افراد ذی‌نفوذ حکومت و ناکارآمدی نهادها، نهادها و مناصب مربوطه را از کارکرد تهی کرده بود؛ به همین دلیل دولت اقدام به استفاده از روش شورایی و تشکیل مجلسی کرد که دست‌کم مسئولیت حل بحران کمبودها و افزایش قیمت‌های برخی مایحتاج اساسی را برعهده بگیرد. مجلس یاد شده «مجلس انتظام نرخ» نام داشت.

اقدام به تشکیل «مجلس انتظام نرخ» اقدامی بی‌سابقه نبود و ریشه در عصر ناصری داشت. به دنبال قحطی‌های مکرر در عصر ناصری و ناتوانی دولت در مهار بحران، اندیشه اداره شورایی در ولایات شکل گرفت که تحولی در رابطه مردم و حکومت به شمار می‌رفت. آن شوراها در شهرهای مختلف پدیدار شدند. در سال ۱۲۹۷ق. در کاشان «عمال و معارف و تجار و جماعت خباز» جمع شدند و با همکاری حاکم قیمت غله و نان را تعیین کردند (روزنامه ایران، ۳ محرم ۱۲۹۷: شماره ۴۴۰، ص ۴). در سال ۱۳۱۱ق. پس از رضایت ظل‌السلطان، مجلسی پانصد نفره از قشرهای مختلف در اصفهان تشکیل شد و بر سر قیمت نان توافق کردند (مارتین، ۱۳۹۰: ۱۱۷). در شیراز نیز در سال ۱۳۱۳ق. کار بالا گرفت و «مجلس استنطاق» تشکیل شد که از آن به «عدالتخانه فارس» نیز یاد می‌شد و بخشی از مسئولیت آن رسیدگی به امور کمبود و گرانی نان بود (همان، ۹۷؛ وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۱: ۴۶۷). با وجود چنین پیشینه‌ای بود که دولت مظفری نیز به گذشته رجعت کرد و کوشید با استفاده از روش شورایی بحران را کنترل کند. دور نیست که شاه از طریق روش شورایی قصد داشت از نفوذ و مداخله طفیلی‌های ذی‌نفع حکومتی در امور مربوط به معیشت جلوگیری کند.

گزارش‌ها نشان می‌دهد که در عهد مظفری دست‌کم در چهار ایالت تهران، آذربایجان، همدان و کرمانشاه «مجلس انتظام نرخ» و یا مجلسی مشابه برای رسیدگی به کمبود و افزایش نرخ‌ها شکل گرفته بود. به جز مجلس تهران که «حسب الامر همایونی» شکل گرفت (سپهر، ۱۳۶۸: ۲۸۹/۱)، مجالس سایر ایالات بدون اطلاع تهران و در نتیجه اقدام فردی حکام تشکیل شد. نخستین گام برای تشکیل مجلس انتظام نرخ در دولت مظفری را میرزا علی‌خان امین‌الدوله صدراعظم اصلاحگر در تهران برداشت. او در اواخر سال ۱۳۱۵ق. «جمعی از تجار

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۰۱

را احضار کرد» و اعلام کرد که قصد دارد «مجلس نرخ اجناس» تشکیل دهد (همان، ۱/۲۳۲). مجلس انتظام نرخ در سال ۱۳۱۶ق. تشکیل شد. اعضای آن صدراعظم، وزرا، اعیان، معارف و تجار بودند. مأموریت آن مجلس این بود که بررسی کند تا «علت گرانی اجناس معلوم شود و رفع آن را بنماید» (همان، ۲۸۹). ریاست آن به تاجر بزرگ عصر محمدحسن خان امین‌الضرب واگذار شد که در بحران پول سیاه، کشور را با ضرب سکه‌های مسی و تخلف در عیار سکه‌ها به فلاکت کشانده بود و با پرداخت ۷۸۰/۰۰۰ تومان از تعقیب مصون مانده بود و می‌کوشید در این مجلس در حل بحران معیشت پایتخت مؤثر واقع شود و از این طریق اعتبار از دست رفته را باز یابد.

محل استقرار مجلس انتظام نرخ در «کاروانسرای امیر» (= سرای امیر) و در دارالتجاره امین‌الضرب بود. وزرای دولت در حجره جمع می‌شدند، مجلس به ریاست امین‌الضرب برگزار می‌شد و «قیمت مأكولات را به درستی و بی‌غرضی معین می‌کردند. (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۸۹). ضمانت اجرایی تصمیمات مجلس نرخ انتظام، حمایت دولت بود. مخالفت با تصمیمات مجلس نرخ انتظام و امین‌الضرب «مخالفت با دولت محسوب می‌شد» (همان، همان‌جا). دولت برای اجرای تصمیمات مجلس نرخ انتظام، قوای نظامی هم در اختیار مجلس گذاشته بود و در یک مورد امین‌الضرب برای گشودن انبار غله ورامین و شهریار تقاضای نیروی قزاق کرد که دولت در اختیار وی گذاشت (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱۳۵۰/۲، ۱۳۵۸). او فراشانی در اختیار داشت که روزی چهار قران «آفتاب به آفتاب» به آنها می‌داد تا «تقلب نکرده و رشوه نخورند» و اگر تقصیری نیز از آنان سر می‌زد «کاملاً تنبیه و سیاست» می‌شدند (همان، ۱۳۵۸/۲).

درباره سازوکار اجرایی مجلس نرخ انتظام در دوره امین‌الضرب، اطلاعات کافی وجود ندارد. به نظر می‌رسد تصمیمات مجلس به صورت جمعی و با همراهی وزرا و تجار گرفته می‌شد، اما اجرای تصمیمات بیش از هر چیزی قائم به شخص امین‌الضرب و حمایت دولتی بوده است. برای نمونه، هنگامی که برای کاهش نرخ نان در تهران در مجلس انتظام تصمیم‌گیری شد که محرکان را تحت فشار قرار بدهند تا گندم را به نرخ متعادل به دولت بفروشند، امین‌الضرب پیش از همه به خانه امام جمعه تهران رفت و گندم خواست. او در مقابل عذرهای امام جمعه گفته بود شما پرزورتر و قوی‌تر از اهالی این شهر هستید؛ اول نزد شما آمدم گندم بگیرم تا دیگران حساب خود را بکنند (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۸۸). این اقدام سبب شد دیگران حساب خود را کردند و در انبارهایشان را گشودند.

ریاست محمدحسن خان امین‌الضرب بر مجلس نرخ انتظام چندان طولانی نبود. او پس از چند ماه از دنیا رفت و فرزند وی حاج حسین آقا امین‌الضرب به ریاست مجلس انتظام نرخ

منصوب شد (سپهر، ۱۳۶۸: ۳۳۵/۱). با تغییر رئیس مجلس نرخ، تغییری در مکان، اعضا، قدرت و سازوکار اجرایی مجلس نرخ انتظام ایجاد نشد. امین‌الضرب دوم نیز مانند پدرش در اداره مجلس فعال بود. روزها «سوار شده از درب داکین خبازان می‌گذشت که خبازان تقلبی نکنند و در فروش نان مردم را معطل ن سازند» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۸۹). او پس از چند ماه از ریاست مجلس نرخ استعفا داد (همان، همان‌جا). دلیل استعفای او در منابع عهد مظفری ذکر نشده است، اما با توجه به اینکه از سال ۱۳۱۷ق. اطلاعی درباره مجلس نرخ انتظام تهران در تاریخ‌های رسمی و گزارش‌های غیررسمی دوره مظفری وجود ندارد، احتمالاً طفیلی‌هایی که ممر درآمدشان به دلیل نظارت و عملکرد مجلس نرخ مسدود شده بود، دست به کار شدند و مجلس نرخ انتظام را از میان برداشتند؛ چون در سال ۱۳۱۸ق. اخباری بود مبنی بر آنکه نان و گوشت پایتخت را به مقاطعه‌واگذار کنند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱۴۷۰/۲). بعید به نظر می‌رسد چنین طرحی با وجود مجلس نرخ انتظام مطرح شده باشد؛ زیرا این عمل برخلاف فلسفه وجودی مجلس نرخ انتظام بود که بر مبارزه با انحصار استوار بود.

افزون بر تهران، در آذربایجان نیز در سال ۱۳۱۶ق. مجلسی مشابه مجلس نرخ انتظام تهران تشکیل شد. نام آن مجلس «مجلس نرخ گندم» بود و به حکم ولیعهد تشکیل شد. علت تشکیل آن قحطی غله در آذربایجان و شورش و حمله مردم به خانه نظام‌العلماء از محتکران بزرگ آذربایجان بود. اعضای آن از امرا، تجار، اعیان و ملاکین بودند. محل تشکیل مجلس در «دیوانخانه دولتی» و ریاست آن برعهده پیشکار ولیعهد بود. مأموریت آن تعیین سهم برای هر یک از ملاکین و غله‌داران بود تا در قالب مالیات جنسی، غله را به مجلس نرخ تحویل دهند و مجلس نیز آن را بین خبازان تقسیم کند. این مجلس همچنین وظیفه داشت مابه‌التفاوت نرخ غله را به خبازان پرداخت کند تا نان را ارزان‌تر به دست مردم برساند (سپهر، ۱۳۶۸: ۳۰۷/۱). در یک مورد نیز اعضای مجلس یکصد هزار تومان تنخواه جمع‌آوری کردند و با کسب مجوز از امپراتور روسیه، از سمرقند گندم وارد کردند و از این طریق نرخ گندم را از هر خروار سی تومان به ده تومان کاهش دادند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱۳۵۳/۲-۱۳۵۴). نمونه‌هایی از صورت‌مجلس‌های آن مجلس بر جای مانده است (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۳۳۹-۳۳۳).

علاوه بر تهران و آذربایجان، در اواخر دوره مظفری و در آستانه مشروطیت در دو شهر کرمانشاه و همدان نیز مجلس نرخ تشکیل شد. در سال ۱۳۲۳ق. در کرمانشاه مجلس نرخ تأسیس شد. مجلس کرمانشاه برخلاف رسم مألوف آن مجالس، در منزل امام جمعه شهر تشکیل می‌شد. اعضای مجلس کارگزاران دولتی، شاهزادگان، امرا، علما و اعیان بودند. مأموریت مجلس تعیین تکلیف برای نرخ نان بود. در آن مجلس درباره دایر کردن نانوائی،

تأمین گندم و نیز تعیین نرخ تصمیم‌گیری می‌شد. اعضا تعهد کرده بودند تصمیمات مجلس را به اجرا بگذارند و بر صورت مجلس صحنه گذاشتند (فریدالملک همدانی، ۱۳۵۴: ۲۳۲-۲۳۳).

در سال ۱۳۲۴ق. و چند ماه پیش از صدور فرمان مشروطیت، در همدان نیز مجلسی تشکیل شد که نام آن «مجلس فواید عمومی» بود. این مجلس به پیشنهاد علی‌خان ظهیرالدوله حاکم همدان تأسیس شد. اعضای آن ۵۳ نفر بودند و هر نفر نماینده یکی از اصناف و گروه‌های اجتماعی همدان شمرده می‌شد. اعضا باید وکالت‌نامه‌ای از طرف صنف خود به مجلس ارائه می‌کردند تا عضویتشان پذیرفته می‌شد. مجلس نیز ورقه کوچک ممهوری به اعضا تحویل می‌داد که عضویت شش ماهه آنها را تأیید می‌کرد. ریاست مجلس با ظهیرالدوله بود و او از طرف خود یکی از سرشناسان شهر را به ریاست منصوب کرده بود. جلسه‌های مجلس هر ده روز برگزار می‌شد. دامنه اختیارات مجلس گسترده بود و شامل امنیت بلدی، ترتیب انتظامات، تمیزی شهر، حفظ صحت، سهولت فلاح و تجارت و نیز تنزل نرخ اجناس و غله و مأكولات و سایر چیزها بود. در جلسه نخست درباره «ارزانی و فراوانی و راحت به دست آمدن نان و گوشت» شور کردند (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۹۴-۹۵). مجلس فواید عمومی همدان منظم‌ترین و کارآمدترین مجلسی بود که در بین مجالس نرخ در دوره مظفیری تأسیس شد.

عملکرد مجلس نرخ اجناس در عهد مظفیری نشان می‌دهد که مجالس یادشده در سه عرصه فعالیت می‌کردند. الف. تعیین نرخ اجناس و مقابله با گران‌فروشی؛ ب. تثبیت قیمت‌ها؛ ج. مقابله با انحصار و نفوذ کارگزاران دولتی و ملاکین در تعیین نرخ اجناس. مأموریت آن مجالس با منافع گروه‌های ذی‌نفوذی که از اجزای ساختار دولت بودند، در تضاد بود؛ به همین دلیل اغلب آن مجالس موقت بودند. مجلس تهران دو سال فعالیت کرد. مجلس آذربایجان نزدیک به سه سال، مجلس کرمانشاه یک سال و مجلس همدان کمتر از یک سال. بنابراین در ارزیابی عملکرد آنان، مهم‌ترین مسئله کوتاه‌مدت بودن توفیق‌های آن مجالس بود که مانند تکه‌نانی در کویر تفتیده به حساب می‌آمد. هرچند فلسفه تشکیل آن مجالس ماهیت اقتصادی داشت، اما اهمیت آنها بیش از آنکه اقتصادی باشد، در حوزه سیاسی بود. دولت مظفیری از حل بحران افزایش قیمت‌ها ناتوان بود، از این رو، با تأسیس آن نهادها گویی تلویحاً به ناتوانی خود اقرار می‌کرد و از این طریق دست‌کم گروه‌ها و افراد بیشتری را در اداره بخشی از امور مرتبط با جامعه شریک می‌ساخت. دولت به اختیار به چنین حربه‌ای متوسل نشده بود، بلکه ضرورت‌های اداره امور و نارضایتی‌های اجتماعی و معیشتی دولت را در این مسیر قرار داده بود.

۲-۲. معافیت‌ها و تخفیف‌های مالیاتی

از نخستین اقدامات دولت مظفری برای مهار افزایش قیمت‌ها، صدور فرمان سراسری معافیت مالیات نان و گوشت بود. پیشینه این اقدام به دوره ناصری بازمی‌گشت. کامران‌میرزا نایب‌السلطنه مسبب تحمیل مالیات بر نان و گوشت بود (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۳۲). ناصرالدین‌شاه به میمنت جشن پنجاهمین سالگرد پادشاهی، آن دو کالا را از مالیات معاف کرد (امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۲۰۶-۲۰۷). هنوز فرمان سراسری آن معافیت صادر نشده بود که قدرت به مظفرالدین‌شاه انتقال یافت و اولین اقدام او در روز تاج‌گذاری امضای آن فرمان بود. متن فرمان نشان می‌دهد که هدف از صدور آن «تسهیل امر معیشت» بوده است. اقلام معاف شده دو کالای اصلی نان و گوشت بود. علت معافیت‌ها این بود که «معاش بنی‌نوع انسان به گوشت و نان» است. دامنه معافیت «عموم اهالی ایران» و مدت معافیت «الی‌الابد» بود. در پایان فرمان نیز به خاطیان احتمالی هشدار داده شده بود که علاوه بر گرفتاری به «لعنت خدا و نفرین رسول»، به «غضب شاهنشاهی گرفتار خواهند شد» (شیبانی، ۱۳۶۶: ۳۱۵-۳۱۶).

فرمان یاد شده با هر انگیزه‌ای، از جمله کسب مشروعیت در آغاز پادشاهی، صادر شده باشد و یا چنان‌که مظفرالدین‌شاه مدعی بود «خیرات بزرگی» بود «برای روح پرنور پدر بزرگوار»ش (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱ / ۱۰۰۴). گام مناسبی برای جلوگیری از افزایش قیمت کالاهای اساسی بود، اما وخامت وضعیت مالی دولت چنان بود که مُرکب فرمان خشک نشده، دولت صورت فرمان را حفظ، اما محتوای آن را نادیده گرفت و در عمل به دریافت مالیات نان و گوشت روی آورد و به این ترتیب فرمان را از محتوا تهی ساختند. در شیراز قوام‌الملک با وجود فرمان شاهی، نزدیک به دویست تومان از نانوایان مالیات گرفت (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۱: ۴۲۲). مردم اعتراض کردند، اما بی‌نتیجه بود. سال بعد همان مالیات را «به جبر و تعدی گرفتند» (همان، ۵۲۸) و مردم شورش کردند. دولت استدلال بی‌پایه‌ای را طرح کرد که «اصل مالیات نان و گوشت» معاف از مالیات است و «فرع آن را باید بدهند» (همان، ۵۵۴). از تهران حکم شد که «باید حکماً مالیات قصابی را بگیرند. از همه ولایات گرفته شده و می‌شود» (همان، ۵۸۵). شیراز نمونه‌ای از نحوه اجرای فرمان معافیت مالیاتی نان و گوشت بود. در ظاهر فرمان معافیت صادر شد، مورخان رسمی نیز در ثبت آن گوی سبقت از یکدیگر ربودند، اما در عمل بعد از چند ماه اجرای آن متوقف شد و قیمت‌ها رشد یافت. پیش از معافیت، قیمت گوشت در تهران -هر من تبریز- ۲۵ شاهی بود. با معافیت مالیاتی، چند ماه به ۱۶ شاهی کاهش یافت و پس از توقف اجرای آن به ۳۰ شاهی رسید (کاساکوفسکی، ۱۳۴۴: ۱۹۴). معافیت مالیاتی سراسری اقدامی ناموفق بود. از این رو، در سراسر دهه منتهی به انقلاب

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۰۵

مشروطیت، سیاست معافیت مالیاتی سراسری کنار نهاده شد و دولت به معافیت‌های موقت و مودی و تخفیف‌های مالیاتی در ایالات روی آورد. اقلام و دامنه معافیت‌ها و تخفیف‌های اخیر محدود بود. برای نمونه، در سال ۱۳۱۵ق. زغال و میوه در تهران از مالیات معاف شد (سپهر، ۱۳۶۸: ۱۶۳/۱). در همان سال، نهر رشت سالانه از پرداخت ۶۵۰ تومان عوارض معاف شد (همان، ۱۹۷). یک سال بعد، در تهران پرداخت تفاوت عمل موقوف شد (همان، ۲۷۴). در کاشان نیز که دولت سالانه ۱۵۰ تومان و نیم عشر از ناوایی‌ها دریافت می‌کرد، موقوف شد (همان، ۲۳۱). به موازات معافیت‌های مودی، تخفیف‌هایی نیز در نظر گرفته شد. در سال ۱۳۱۴ق. «محض رفاه حال مردم فارس» دستخط تخفیف ۷۵۰ خروار جنس دیوانی صادر شد (همان، ۱۱۶). یزد هم به دلیل مشکل کم‌آبی، در حوزه شمول تخفیف‌ها قرار گرفت و منال آب یزد هزار تومان بخشیده شد (همان، ۳۱۳).

عملکرد دولت در اعطای معافیت‌ها و تخفیف‌های مالیاتی نشان می‌دهد که در آغاز دهه منتهی به انقلاب مشروطیت، دولت درک صحیحی از پیامدهای معافیت‌های مالیاتی سراسری نداشت و پیامدهای آن را که به کاهش درآمدهای دولت در شرایط وخیم مالی منجر می‌شد، محاسبه نکرده بود؛ به همین دلیل چند ماه پس از معافیت‌های مالیاتی با کسری بودجه مواجه شد و فرمان صادرشده بی‌اثر شد. سیاست معافیت‌ها و تخفیف‌های موقت و محلی برای ممانعت از افزایش قیمت‌ها نیز اقدامی کافی نبود؛ زیرا اقلام و گستره معافیت‌ها محدود بود و در عمل بخش عمده‌ای از قلمرو ممالک محروسه از حوزه شمول معافیت‌ها بیرون می‌ماند.

۲-۳. پرداخت مابه‌التفاوت قیمت‌ها

از گام‌های دولت مظفری برای کنترل نوسانات قیمت و جلوگیری از افزایش قیمت‌ها، پرداخت یارانه به برخی از کالاهای اساسی بود. نان از معدود کالاهایی بود که به دلیل اهمیت آن در قوت روزانه، بیشترین یارانه را از دولت دریافت می‌کرد (مستوفی، ۱۳۸۷: ۸۴۴/۱). با این حال، پرداخت مابه‌التفاوت قیمت کالاها از طرف دولت امری دائمی نبود. آنچه دائمی بود عدم مداخله دولت در نرخ اجناس و آزاد گذاشتن بازار برای تنظیم قیمت‌ها بر مبنای اصل عرضه و تقاضا بود، اما استمرار افزایش قیمت‌ها در دوره مظفرالدین‌شاه سبب شد قاعده عدم مداخله در نرخ‌ها در شرایط بحرانی نقض شود و دولت به پرداخت مابه‌التفاوت روی آورد.

اتخاذ سیاست پرداخت مابه‌التفاوت قیمت کالاها در کوتاه‌مدت کارساز بود، اما چاره‌درد نبود؛ چون دولت به دلیل بحران مالی و کسری بودجه عملاً توان پرداخت مابه‌التفاوت به مدت طولانی و مستمر را نداشت. از این رو، آنچه در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت در قالب

پرداخت مابه‌التفاوت قیمت‌ها وجود داشت، پرداخت‌هایی بود که گاه از طرف دولت و تنها در تهران انجام می‌شد (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۹۳) و بیشتر از طرف حکام ایالات با انگیزه‌هایی متفاوت و گاه از سرمایه‌شخصی‌شان در ایالات انجام می‌شد؛ با این امید که پس از حل بحران مالی دولت، مبلغ هزینه‌شده را از خزانه دریافت خواهند کرد؛ امیدی که سراب بود و جز در مواردی معدود، حکام نمی‌توانستند طلب خود را از دولت وصول کنند.

از نمونه‌های موفق پرداخت مابه‌التفاوت قیمت‌ها که در ایالات و در کوتاه‌مدت از افزایش قیمت برخی کالاهای اساسی جلوگیری کرد، آذربایجان، کرمان و سنندج بود. در آذربایجان حسینقلی خان نظام‌السلطنه هنگامی که به عنوان پیشکار به آذربایجان رفت، با شرایط بحرانی غله مواجه شد. کمیابی و نایابی غله ایالت را در آستانه آشوب قرار داده بود. او در مسیر حرکت به آذربایجان بخشی از غلات روستاهای خمسه را به تبریز انتقال داد. در تبریز از سرمایه خود هزینه کرد و توانست غله فراهم سازد تا قیمت‌ها را به تعادل برساند و رساند، اما پرداخت مابه‌التفاوت «هستی [اش] را بر باد داده» بود (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۵۴۹/۳). او در سراسر دوره مظفرالدین‌شاه در پی وصول پولی بود که در قحطی آذربایجان برای مابه‌التفاوت غله پرداخت کرده بود. سرانجام هم آرزو می‌کرد «خداوند فرجی بدهد که از خزانه غیب دوا بشود» (همان، همان‌جا). فرمانفرما نیز در کرمان در آستانه مشروطیت از سرمایه شخصی هزینه کرد تا تعادل قیمت را برقرار کند. او از نقد غله کم کرد و گندم را به نانوایان در خروار دو تومان و پانزده قران ارزان‌تر داد (مستوفی کرمانی، ۱۳۹۳: ۱۷۵) و بدین ترتیب مانع گرانی شد.

۲-۴. تنظیم بازار؛ افزایش واردات و منع صادرات

اقتصاد ایران در عصر قاجاریه اقتصاد خودبسنده‌ای بود و توان تأمین کالاهای اساسی را داشت و مازاد آن نیز صادر می‌شد. با وجود چنین خصیصه‌ای در اقتصاد ایران، بنا به دلایل اقلیمی، جغرافیایی، سیاست‌های اقتصادی دولت و احتکار، در رابطه عرضه و تقاضا اختلال ایجاد می‌شد و این امر موجب کمبود عرضه و به تبع آن کمیابی، نایابی و گرانی می‌شد. در چنین موقعیت‌هایی دولت می‌کوشید با عرضه کافی کالا مانع از افزایش قیمت‌ها شود. دولت برای تأمین کالای مورد نیاز برای عرضه، همیشه کالای کافی در اختیار نداشت؛ به همین دلیل با واردات کالا عرضه کالا را تنظیم می‌کرد تا قیمت‌ها را تثبیت و متعادل سازد.

دولت قاجار در دوره مظفرالدین‌شاه برای تنظیم بازار از پنج کشور روسیه، هند، فرانسه، آلمان و انگلستان کالا وارد می‌کرد. کالاهای وارداتی از روسیه شامل گندم، آرد و قند بود. از هند گندم، جو، قند، چای، شکر، برنج و روغن وارد می‌کرد. از فرانسه و آلمان قند و از انگلستان نیز شکر وارد می‌شد (لوتی، ۱۳۹۷: ۱۸۳). بررسی اقلام وارداتی در دهه منتهی به

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۰۷

مشروطیت، نمایانگر آن است که حجم عمده واردات مربوط به گروه‌های کالایی اقلام خوراکی بوده و این امر تصادفی نبود و افزایش سرسام‌آور قیمت اقلام خوراکی موجب آن شده بود. اتخاذ سیاست واردات کالا برای تنظیم بازار، در دوره مظفری از دومین سال سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار آغاز شد. کالاهایی که در اولویت واردات قرار داشتند، غلات بود. از آن سال روسیه از مهم‌ترین صادرکنندگان غله به ایران شد. دولت واردات از روسیه را با واردات آرد آغاز کرد و در سال ۱۳۱۶ق. پنج‌هزار خروار آرد وارد شد. به دلیل تفاوت نرخ ارز ایران و روسیه آرد وارداتی گران بود؛ دولت مابه‌التفاوت را پرداخت تا نان ارزان به دست مصرف‌کننده برسد (سپهر، ۱۳۶۸: ۱/۳۲۴). در همان سال، از سمرقند به آذربایجان گندم وارد کردند که هزینه حمل‌ونقل آن از سوی تزار روسیه بخشیده شد تا ارزان‌تر وارد شود (همان، ۳۳۴). در نیمه جنوبی ایران نیز هر چه به پایان دولت مظفری نزدیک‌تر می‌شویم، واردات از هند افزایش می‌یابد. در سال ۱۳۱۹ق. بحران قحطی و گرانی در سواحل خلیج فارس عمیق‌تر شد. دولت توان عرضه کالا و تنظیم بازار را نداشت؛ به همین دلیل حجم قابل توجهی از مبادلات تجار محلی با هند، به واردات غله تغییر یافت و «امر معاش اهالی از جنس کراچی و هندوستان» می‌گذشت (استادوخ، شماره ۲۱۹). در سال ۱۳۲۰ق. حکام محلی پس‌کرانه‌های خلیج فارس نیز دست به کار شدند و برای «فراهم کردن موجبات آسایش اهالی» به واردات غله از هندوستان روی آوردند (استادوخ، شماره ۹۰). بررسی واردات کالاها از یکی از بنادر خلیج فارس می‌تواند بر گوشه‌ای از تلاش‌ها برای واردات اقلام خوراکی به منظور تنظیم بازار پرتو بیفکند:

جدول واردات اقلام خوراکی به بوشهر در سال ۱۳۲۰ق.

زمان ورود	۷ جمادی‌الاول	۱۵ جمادی‌الاول	۲۰ جمادی‌الاول	۳ جمادی‌الثانی	۱۱ جمادی‌الثانی	۱۳ شوال	سلخ ذی‌حجه
از ۸۰۰ لنگه بار، ۳۷۵ لنگه برنج و مابقی متفرقه	از ۶۳۰۰ لنگه بار، ۴۱۰۰ گونی شکر، ۴۰۰ صندوق ویسکی و مابقی متفرقه	از ۷۳۸ لنگه بار، ۵۵۰ لنگه شکر و مابقی متفرقه	از ۲۴۷۶ لنگه بار، ۸۲۲ گونی برنج، ۱۴۲ گونی آرد و مابقی متفرقه	از ۱۲۲۲ لنگه بار، ۶۰۰ گونی برنج، ۵۰۰ گونی شکر و مابقی متفرقه	از ۱۷۵۰ لنگه بار، ۱۲۰ گونی آرد، ۶۵ گونی گندم و ۵۷۵ لنگه متفرقه	از ۱۹۶۵ لنگه بار، ۵۹۸ گونی برنج، ۴۲ گونی آرد و مابقی متفرقه	

منبع: حکومت بوشهر، ۱۳۹۱: ۱/۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۷۰، ۳۷۸، ۳۹۴، ۴۱۰؛ همچنین درباره میزان واردات برخی از کالاهای اساسی به بندر لنگه ر.ک. به: سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۶۰۰-۶۰۱.

به موازات واردات، منع صادرات نیز از طرف دولت به عنوان روشی برای تنظیم بازار مورد توجه قرار گرفت. در عصر قاجاریه بیشتر صادرات ایران مواد خام و غله بود. اقلام اصلی در منع صادرات، کالاهای مرتبط با خوراک عموم از قبیل غلات، گوشت و تخم‌مرغ بود تا از این طریق با عرضه کافی در بازار، قیمت‌ها را متعادل نگه دارند. در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت، از سال ۱۳۱۶ق. که قیمت‌ها افزایش یافت، دولت سیاست منع صادرات را در پیش گرفت. اولویت در سیاست جدید، منع صادرات غله بود که از طرف دولت «قدغن اکید شد که دیگر به هیچ‌وجه غله به خارجه حمل نشود» (سپهر، ۱۳۶۸: ۳۲۲/۱). در همان سال، صادرات تخم‌مرغ به روسیه نیز ممنوع شد (همان، ۲۲۶). درباره گوشت نیز به‌طور غیرمستقیم منع صادرات در پیش گرفته شد. ایران در عصر قاجاریه صادرکننده گوشت نبود، اما مواد خام و فرآورده‌های دامی را صادر می‌کرد و همین امر عرضه گوشت را در بازار با مشکل مواجه می‌ساخت و موجب افزایش قیمت می‌شد؛ به همین دلیل دولت مانع از صادرات مواد خام و فرآورده‌های دامی شد. بیشترین آسیب در این زمینه ناشی از صادرات پوست بود. تجار روسی از طالبان اصلی پوست بره ایران بودند. این مسئله باعث شده بود دامداران بره‌ها را بکشند و پوست آن را به روسیه صادر کنند. بره‌کشی سبب کمبود گوسفند و به تبع آن کمبود گوشت در بازار و افزایش قیمت شد. دولت برای تأمین گوشت بازار، بره‌کشی و صادرات پوست را ممنوع کرد (وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۶۱: ۷۰۷؛ سپهر، ۱۳۶۸: ۲۰۲/۱). منع صادرات بیشتر در آستانه مشروطیت اتفاق افتاد که وضعیت قیمت‌ها بحرانی بود.

واردات کالاهای ضروری و منع صادرات غلات و برخی دیگر از کالاها، اقدامی مستمر نبود. دولت از تداوم واردات ناتوان بود. واردات کالا نیاز به ارز داشت، خزانه دولت خالی بود و دولت با کسری بودجه مواجه بود. از این رو، برخی نمونه‌ها نشان می‌دهد که سهم دولت در تأمین هزینه واردات، گاه به مراتب کمتر از سهم تجار، اعیان و اشراف بود. در سال ۱۳۱۶ق. از یکصد هزار تومان تنخواه که برای واردات غله از روسیه به آذربایجان گردآوری شد، ولیعهد تنها ده هزار تومان پرداخت کرد و نهم آن را اعیان و تجار پرداخت کرده بودند (سپهر، ۱۳۶۸: ۳۱۲/۱). افزون بر آن، منع صادرات درآمدهای گمرکی دولت را نیز کاهش می‌داد و این در میان مدت وضعیت مالی دولت را وخیم‌تر از پیش می‌ساخت؛ به همین دلیل دولت پس از مدت کوتاهی که واردات را تشویق و صادرات را منع می‌کرد، به همان سیاست پیشین واردات و صادرات می‌پرداخت و با اعمال تعرفه‌های گمرکی درآمدهایش را تضمین می‌کرد. برای نمونه، هنگامی که با تخفیف در تعرفه‌های گمرکی برای تنظیم بازار، واردات از بوشهر افزایش یافت، دولت با کاهش درآمدهای گمرکی روبه‌رو شد و پس از چندی با افزایش تعرفه‌ها،

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۰۹

واردات را کاهش داد و در نتیجه کمیابی و گرانی را به ارمغان آورد (حکومت بوشهر، سند شماره ۱۳۰، ۱۳۹۱: ۱/۱۶۱). علاوه بر آن، منع صادرات با دو مانع دیگر نیز مواجه بود و این، اقدام دولت را بدون تأثیر می‌ساخت. حکام محلی هنگام منع صادرات به قاچاق کالا روی می‌آوردند و به صورت غیرمجاز به صادرات اقدام می‌کردند (هنری ساویج لندور، ۱۳۸۸: ۲۴۷). از طرفی، منع صادرات نیز انگیزه برای تولید را کاهش می‌داد. در سال ۱۳۲۰ق. زمین‌های زیر کشت ایران به یک‌پنجم کاهش یافت و این امر موجب کاهش غله و سپس کاهش عرضه شده و پیامد آن قحطی و گرانی بود (همان، همان‌جا). بدین ترتیب، تشویق واردات و منع صادرات تیغی دو دم بود که در کوتاه‌مدت عرضه کالا و قیمت‌ها را تعدیل کرد، اما موجب افزایش هزینه‌های دولت و کاهش درآمدهای آن شد و همین امر امکان تداوم این اقدام را ناممکن ساخت.

۲-۵. قوه قهریه

وقتی منطق اقتصاد و حربۀ سیاست از کار می‌افتاد، دولت قاجار دست به داغ و درفش می‌برد و می‌کوشید با برخوردهای سخت مانع از افزایش قیمت‌ها شود. کیفیت برخوردهای دولت را می‌توان در سه سطح صورت‌بندی کرد: عزل مسئولان مرتبط با نرخ اجناس؛ گشودن انبارهای محتکران؛ و مجازات‌های تعزیمی. هر چقدر دست دولت در روش اول و دوم بسته بود، در روش سوم دست‌ودلبازانه برخورد می‌کرد و می‌کوشید با تعذیب گران‌فروشان را ارباب کند و مانع از افزایش قیمت‌ها شود.

در سطح اول، دولت برخی از دیوانیان را که مسئول مهار افزایش نرخ‌ها بودند، عزل کرد. از آن منصوبان می‌توان به عزل وزیر تجارت در سال ۱۳۱۸ق، عزل وزیر احتساب (شیبانی، ۱۳۶۶: ۴۷۹)، عزل حاکم تهران (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱/۱۱۶)، عزل رئیس نظمیۀ تهران که مسئول نظارت بر نرخ‌ها بود (روزنامه پرورش، ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۱۸: شماره ۹، ص ۴) و عزل نایب‌الحکومه‌ها در ایالات (احمدی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۷۲) اشاره کرد. برای انتخاب رئیس دیوان‌ها، مزایده مناصب رویه‌ای متداول در دولت قاجار بود، اما عزل‌هایی که یاد شد و در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت رخ داد، ناشی از دشواری‌های معیشتی و افزایش قیمت‌ها بود. گزارش‌ها نشان می‌دهد که جز تغییر وزیر احتساب و رئیس نظمیۀ تهران که با عملکردش توانست وضعیت قیمت‌ها را بهبود ببخشد، سایر عزل‌ها بی‌نتیجه بود. دلیل بی‌نتیجه بودن نیز روشن بود. امنای دولت خود از محتکران بزرگ کشور بودند و از افزایش قیمت‌ها سود می‌بردند و ذی‌نفع بودند (رایس، ۱۳۷۵: ۶۰).

در سطح دوم، دولت به گشودن انبارهای محتکران روی آورد تا با تزریق کالاهای انبارها به بازار، قیمت‌ها را مهار کند. در فرمان‌های انتصاب، یکی از وظایف حکام و رؤسای دیوان‌ها «منع احتکار» ذکر شد (سپهر، ۱۳۶۸: ۲۴۵/۱). سپس از حربه تهدید استفاده شد. در بازارها جار کشیدند و تهدید کردند که هرکس زغال، روغن و برنج انبار کرده است، باید بیرون بیاورد؛ در غیر این صورت ضبط خواهد شد (همان، ۳۱۳). وقتی تهدید کارساز نشد، دستور گشودن انبارها صادر شد. از نمونه‌های شاخص گشودن انبارها در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت، در تبریز رخ داد. بزرگ‌ترین محتکران تبریز از اشراف و برخی از علمای متنفذ شهر بودند. تعدادی از آنان نیز از منصوبان شاه و از مقربان ولیعهد بودند؛ به همین دلیل اقدام به گشودن انبارها بسیار دشوار بود، اما بحران معیشت و گرانی موجب شورش شده بود و خطر حمله شورشیان به کنسولگری‌ها وجود داشت. از این رو، امیرنظام پیشکار ولیعهد، بدون رضایت شاه اقدام به باز کردن انبارهای نظام‌العلماء مجتهد متنفذ شهر کرد. محتکران مقاومت کردند، درگیری ایجاد شد، چند نفر در زدوخوردها به خاک افتادند و سرانجام انبارها باز شد و ۷۰/۰۰۰ خروار غله که در انبارها بود، بیرون آورده شد (کاساکوفسکی، ۱۳۴۴: ۲۵۱-۲۵۳).

در سطح سوم، دولت مرکزی و حکام ایالات برخوردارهای تعدی را در پیش گرفتند. قصابان، نانویان، دکان‌داران و کسبه در معرض برخورد و مجازات قرار گرفتند. هدف مجازات‌ها ارباب فروشندگان برای عدم گران‌فروشی بود. مجازات‌ها به شکل‌های گوناگون و در ایالات گوناگون انجام می‌شد. در پایتخت، احمدخان علاءالدوله پس از انتصاب به حکومت تهران نانویان را احضار کرد و گفت: «من میرغضب می‌باشم. اگر سعدالسلطنه عوض اینکه یک سیر کم می‌دادید، یک سیر نقره می‌گرفت، عوضش من از گوشت بدن شما مقراض می‌کنم» (سپهر، ۱۳۶۸: ۲۱۸/۲). گزارش‌ها نمی‌گویند که آیا او گوشت نانویان را مقراض کرده است یا خیر، اما عملکرد او نشان می‌دهد که تهدیدهایش بی‌پایه نبود. او در ماجرای گرانی قند در شوال ۱۳۲۳، تاجار قند را در دارالحکومه تهران به فلک بست و جرقة انقلاب مشروطیت را روشن کرد (کسروی، ۱۳۷۹: ۱۲۶). او در حکومت شیراز نیز برای افزایش نرخ‌ها چوب‌دارها و استاد قصابان را در دارالحکومه حاضر کرد و دستور داد «چوب‌دارها را چوب زیادی زدند و می‌خواست استاد قصابان را شکم پاره کنند که او را بخشیدند» (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۱: ۷۲۸).

اقدامات قهرآمیز احمدخان علاءالدوله نمونه‌ای از برخوردهای دولت برای مهار قیمت‌ها بود که با روش‌هایی از قبیل دستور غارت کالاهای فروشندگان (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۱۸۵)، چوب زدن و مهار کردن (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۱: ۶۷۵، ۷۲۱)، آویختن معلق از سقف بازار (سپهر، ۱۳۶۸: ۷۴/۲)، گرسنه نگه داشتن نانویان در حبس (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۱۱۷)، بردن گوش دکان‌داران

(رایس، ۱۳۷۵: ۳۹)، سر بریدن (والنتین ویلیامز جکسن، ۱۳۸۷: ۳۱۸) و زدن گاو سر (مستوفی کرمانی، ۱۳۹۳: ۱۷۲-۱۷۳) صورت می گرفت. هیچ گزارشی وجود ندارد که نشان بدهد اقدامات تعدی بی یاد شده تأثیرگذار بوده است.

۳. نتایج و پیامدهای اقدامات دولت قاجار

همان طور که پیشتر اشاره شد، اقدامات دولت مظفری برای مقابله با افزایش نرخ‌ها در کوتاه مدت کارساز و در میان مدت و بلندمدت بی نتیجه بود. عوامل گوناگونی در بی نتیجه بودن آن اقدامات مؤثر بود. به نظر می آید بحران مالیه دولت که در کسری بودجه تجلی یافته بود، نقش مؤثری در ناکامی اقدامات دولت داشت. کسری بودجه امکان مانور دولت برای مهار افزایش قیمت‌ها را محدود کرده بود. واردات کالا، پرداخت مابه‌التفاوت‌ها، منع صادرات و معافیت‌ها و تخفیف‌های مالیاتی نیازمند منابع مالی بود تا دولت بار قیمت‌ها را از روی مصرف کننده بردارد و روی دوش خود بگذارد. در فقدان منابع مالی، چنین امری اگر ناممکن نمی بود، سخت دشوار بود. از این رو، دولت براساس توانایی مالی خزانه، در کوتاه مدت بار یادشده را به دوش می کشید، اما فشار بحران امکان حمل بار را از دولت سلب می کرد و سبب می شد قیمت‌ها به نقطه اول بازگردد.

افزون بر عامل یادشده، نظام حکمرانی دولت قاجار در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت نیز مانع عمده‌ای در مهار قیمت‌ها بود. دولت قاجاریه متکی بر واگذاری انحصار و نظام اجاره‌داری بخش‌های اقتصادی بود. این دولت در صورت حذف اجاره‌داری با کمبود منابع مالی مواجه می شد؛ به همین دلیل اراده‌ای برای حذف آن انحصارها و اجاره‌داری نداشت. پیامدهای انحصار و اجاره‌داری، کسب سود برای اجاره‌داران بود که به قیمت فحطی و یا گرانی به دست می آمد. دولت افزون بر نداشتن اراده برای خروج از آن چرخه معیوب، فاقد ابزار لازم برای کنترل بخش‌های گوناگون اقتصادی و در موارد ضروری برخورد با احتکار بود. بنابراین در چرخه‌ای که دولت از انحصار و اجاره‌داری درآمد کسب می کرد و اجاره‌دار سود می برد، افزایش قیمت‌ها تنها زمانی مورد توجه دولت قرار می گرفت که شورش‌های معیشتی آغاز می شد.

پیامد ناتوانی دولت قاجار در مهار گرانی، آغاز شورش‌های معیشتی بود. نارضایتی‌ها، اعتراض‌ها و شورش‌های معیشتی منتهی به انقلاب مشروطه، از سال نخست حکومت مظفری آغاز شد و تا پایان دولت او ادامه داشت. هیچ سالی از دهه منتهی به مشروطه، خالی از یک یا چند شورش معیشتی نبود. شورش‌های چهار سال نخست در دولت مظفری ماهیت صرفاً

اقتصادی داشت. نخستین اعتراض را کسبه و پیشه‌وران و بازرگانان انجام دادند (کاساکوفسکی، ۱۳۴۴: ۱۰۱). سپس «اهل نظام» در تهران و مشهد برای دریافت حقوقشان معترض شدند (سپهر، ۱۳۶۸: ۲۳۵/۱؛ بیت، ۱۳۶۵: ۳۰۵). شورش شیراز نیز همزمان با شورش‌های یادشده ریشه معیشتی داشت و اهالی «به واسطه گرانی نان» شورش کرده بودند (وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۶۱: ۵۴۲). همچنین شورش تبریز که در چهار سال نخست رخ داد، به دلیل افزایش نرخ‌ها بود (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۱۳۲۴/۲). در سال ۱۳۱۷ق. که خواربار و ارزاق کمیاب شده بود، کاسه صبر مردم تهران لبریز شد. مردم در خیابان‌ها به هم می‌رسیدند، به چهره همدیگر خیره می‌شدند و زیر لب می‌گفتند شورش خواهند کرد (رایس، ۱۳۷۵: ۳۹، ۴۱، ۴۴). مسئله اصلی آن سال، بحران گرانی بود (همان، ۸۹).

از سال پنجم حکومت مظفرالدین‌شاه، دامنه اعتراض‌ها و شورش‌ها گسترش یافت. ماهیت شورش‌ها همچنان اقتصادی بود، اما رنگ و بوی سیاسی نیز پیدا کرد و مطالبات اقتصادی و سیاسی توأمان مطرح شد. در سال ۱۳۱۹ق. که مالیات سنگین بر کالاهای ضروری مانند نان و گوشت بسته شد و موجب افزایش قیمت‌ها و ناخشنودی شدید مردم شد، احساسات عمومی علیه بلژیکی‌ها که در اصلاحات گمرکی و مالی با دولت همکاری می‌کردند، برانگیخته شد (براون، ۱۳۹۷: ۱۳۵). در همان سال مردم شیراز در اعتراض به گرانی نان اعلام کردند که «ما حاکم را نمی‌خواهیم» (وقایع‌اتفاقیه، ۱۳۶۱: ۶۶۴). در سال ۱۳۲۱ق. در شورش مشهد که علتش قحطی و گرانی بود، مردم ارگ را محاصره کردند و گفتند «اسباب قحطی حاکم است» و خواهان عزل او شدند (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۶۱۲/۳). در همان سال، در «قیام نان» شیراز مردم خواهان عزل حاکم شدند (براون، ۱۳۹۷: ۱۴۲). در سال ۱۳۲۳ق. اهالی کرمان دکان‌ها را بستند، کارخانه‌های قالی‌بافی را برچیدند و «شکایت از گرانی نان و حکایت از ظلم و استبداد کردند» (مستوفی کرمانی، ۱۳۹۳: ۱۷۶). این روند -طرح توأمان مطالبات معیشتی و سیاسی- با اعتراض‌های مستقیم مردم به سران ممالک محروسه، حلقه وصل اعتراض‌های معیشتی و گرانی و انقلاب مشروطیت شد.

نتیجه‌گیری

اقتصاد ایران در دهه منتهی به انقلاب مشروطیت اوضاع نابسامانی داشت. به دنبال نارسایی‌های اقتصاد کلان، وضعیت معیشت و روند رشد قیمت‌ها نیز نامطلوب بود. دولت مظفری برای حل بحران افزایش قیمت‌ها سه دسته از اقدامات را انجام داد. در ابتدا کوشید با رجعت به گذشته و طلب یاری از گروه‌های فرادست مانند بازرگانان، ملاکان و اعیان و اشراف بحران را دست‌کم

در پایتخت مهار کند، اما این روش در عمل به دلیل تضاد بین روش شورایی و انحصار موجود در ساختار، ناکام بود. سپس کوشید با پرداخت یارانه برای برخی از گروه‌های کالایی و نیز معافیت‌ها و تخفیف‌های مالیاتی، افزایش قیمت را کنترل کند. این روش نیز به دلیل فقدان منابع مالی کافی نافرجام بود. اقدامات سوم دولت به زور سرنیزه پیش رفت. دولت می‌کوشید با برخورد‌های قهرآمیز و مجازات تعدادی از گران‌فروشان یا کم‌فروشان، از حربهٔ ارعاب برای کاستن از قیمت‌ها استفاده کند. هیچ نشانه‌ای از نتیجه‌بخش بودن اقدام اخیر در دست نیست. دولت مظفیری در محدودهٔ امکاناتی که دولت قاجار از منظر منابع مالی در اختیار داشت، به مقابله با افزایش قیمت‌ها پرداخت، اما آن اقدامات دولت -هرچند لازم بود- به هیچ‌وجه کافی نبود. افزایش قیمت‌ها صرفاً ریشهٔ اقتصادی نداشت. ریشهٔ بحران افزایش قیمت‌ها در بحران مالیهٔ دولت و به‌خصوص در کسری بودجهٔ دولت بود. بحران مالیه نیز معلول نظام حکمرانی دولت قاجار بود که هزینه‌های آن بیش از درآمدهایش بود و نظام اجاره‌داری و انحصار با گِل آن دولت سرشته بود. با فرض وجود منابع مالی کافی در دست دولت مظفیری، به دلیل وجود انحصار در ساختار دولت که بر کمبود و گرانی گروه‌های کالایی اساسی مانند خوراک تأثیر مستقیم داشت و نیز نظام اجاره‌داری در نهادهای تعیین‌کننده‌ای مانند ضرابخانهٔ سلطنتی که سبب نابودی پول ملی شد، باز تضمینی وجود نداشت که دولت موفق به مهار افزایش قیمت‌ها شود. آن بحران تنها در صورتی مهار می‌شد که ریشهٔ اصلی بحران، نظام حکمرانی قاجار و فرزندان آن نظام -انحصار و اجاره‌داری- درمان می‌شد. آن دولت ناتوان از درمان آن ریشه بود؛ به همین دلیل ناقوس انقلاب مشروطیت به صدا درآمد.

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

- احمدی کرمانی، شیخ یحیی (۱۳۶۲)، *فرماندهان کرمان*، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: دانش.
- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱)، *افضل‌التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- _____ [بی‌تا]، *سفرنامهٔ خراسان و کرمان*، به اهتمام قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران: توس.
- امین‌الدوله، میرزا علی‌خان (۱۳۴۱)، *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، تهران: شرکت کتابهای جیبی.
- براون، ادوارد (۱۳۹۷)، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمهٔ مهری قزوینی، تهران: کویر.

۱۱۴ / عملکرد دولت قاجار در بحران افزایش قیمت‌ها / فرهاد دشتکی‌نیا

- پورشافعی، مجید (۱۳۹۶)، *اقتصاد کوچه*: گزارش پول ملی ایران، هزینه‌های زندگی و دستمزدها، در دو سده گذشته (۱۳۵۷-۱۱۵۷ خورشیدی)، تهران: گام نو.
- حکومت بوشهر: *اسناد و مکاتبات رضاقلی‌خان (سالار معظم) نظام‌السلطنه مافی (۱۳۹۱)*، به کوشش خدیجه مافی، ج ۱، تهران: نشر تاریخ ایران.
- رایس، سر اسپرینگ (۱۳۷۵)، *نامه‌های خصوصی سراسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس در دربار ایران در عهد سلطنت مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه قاجار*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: اطلاعات.
- سپهر، عبدالحسین‌خان (۱۳۶۸)، *مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورخین*، به کوشش عبدالحسین نوایی، ج ۱، ۲، تهران: زرین.
- سدیدالسلطنه مینایی بندرعباسی، محمدعلی (۱۳۶۲)، *التأقیق فی سیر الطریق: سفرنامه سدیدالسلطنه*، تصحیح احمد اقتداری، تهران: به‌نشر.
- سهام‌الدوله بجنوردی (۱۳۷۴)، *سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی*، به کوشش قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران: علمی و فرهنگی.
- سیف، احمد (۱۳۹۷)، *نگاهی با دوربین به اقتصاد ایران (از مشروطه تاکنون)*، تهران: کرگدن.
- شیبانی (صدیق‌الممالک)، میرزا ابراهیم (۱۳۶۶)، *منتخب التواریخ*، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.
- صالحی، هاجر، سهیلا ترابی فارسانی و احمد کامرانی‌فر (پاییز و زمستان ۱۳۹۸)، «ریخت‌شناسی شورش‌های نان در عصر مظفری»، *دوفصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی*، شماره پیاپی ۳۰، صص ۱۲۷-۱۵۰.
- ظهیرالدوله، میرزا علی‌خان (۱۳۶۷)، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، به کوشش ایرج افشار، تهران: زرین.
- عین‌السلطنه، قهرمان‌میرزا (۱۳۷۶)، *روزنامه خاطرات*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۲، تهران: اساطیر.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۹۷)، *یادداشت‌های روزانه از محمدعلی فروغی (۲۶ سوال ۱۳۲۱-۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ قمری)*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- فریدالملک همدانی، محمدعلی (۱۳۵۴)، *خاطرات فرید: میرزا محمدعلی‌خان فریدالملک همدانی از ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴*، گردآوری مسعود فرید (قراگوزلو)، تهران: زوار.
- کاساکوفسکی (۱۳۴۴) *خاطرات کلنل کاساکوفسکی*، ترجمه عباسقلی جلی، تهران: کتابهای سیمرغ.
- کریمی، بهزاد (۱۳۸۵)، «بحران نان در ایران (از مشروطیت تا پایان جنگ جهانی اول)»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه تربیت مدرس.
- کسروی، احمد (۱۳۷۹)، *تاریخ مشروطه ایران*، به کوشش رحیم رضازاده ملک، تهران: معین.
- لوتی، پیر (۱۳۹۷)، *سفرنامه به سوی اصفهان*، ترجمه بدرالدین کتابی، تهران: اطلاعات.
- مارتین، ونسا (۱۳۹۰)، *عهد قاجاریه: مذاکره، اعتراض و دولت در ایران قرن سیزدهم*، ترجمه حسن زنگنه، تهران: نشر ماهی.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۱۵

- مدنی کاشانی، ملا عبدالرسول (۱۳۹۸)، کلمات انجمن، به کوشش سید محمود سادات بیدگلی، تهران: شیرازه.

- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۷)، شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۱، تهران: هرمس.

- مستوفی کرمانی، مصطفی خان (۱۳۹۳)، بن بست مستوفی: خاطرات، به کوشش علی جمیل کرمانی، تهران: سوره مهر.

- نجفی قوچانی، محمدحسن (۱۳۸۰)، سیاحت شرق: زندگینامه آیت الله آقا نجفی قوچانی به قلم خود ایشان، مشهد: آستان قدس رضوی و شرکت به نشر.

- نظام السلطنه مافی، حسینقلی خان (۱۳۶۲)، خاطرات و اسناد حسینقلی خان نظام السلطنه مافی، به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه، ج ۱، ۳، تهران: نشر تاریخ ایران.

- والتاین ویلیامز جکسن، آبراهام (۱۳۸۷)، سفرنامه جکسن: ایران در گذشته و حال، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی.

- وقایع/تفاهیم: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری (۱۳۶۱)، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: نشر نو.

- هنری ساویچ لندور، آرنولد (۱۳۸۸)، ایران در آستانه مشروطیت: در سرزمین آرزوها، ترجمه علی‌اکبر رشیدی، تهران: اطلاعات.

- یزدانی، سهراب (۱۳۸۴)، «اعتراضات شهری در عصر مظفری»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت الله محمدکاظم خراسانی، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

- بیت، چارلز ادوارد (۱۳۶۵)، خراسان و سیستان: سفرنامه کنسل بیست به ایران و افغانستان، ترجمه قدرت‌الله روشنی و مهرداد رهبری، تهران: یزدان.

ب. اسناد و نشریات

- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، کارتن ۱۳، پرونده شماره ۲۸۸، سند شماره ۲۱۹.

- _____، کارتن ۱۶، پرونده شماره ۱۱، سند شماره ۹۰.

- روزنامه اختر (۱۳۱۳ق)، سال ۲۲، شماره ۱، صص ۱۳-۱۴.

- روزنامه ایران (۳ محرم ۱۲۹۷)، شماره ۱، ص ۴.

- روزنامه پرورش (۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۱۸ق)، سال اول، شماره ۹.

- روزنامه پرورش (۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۱۸ق)، سال اول، شماره ۱۱.

ج. منابع لاتین

- Burrell, R. M. (1988), "The 1904 Epidemic of Cholera in Persia: some Aspects of Qajar Society", *Bulletin of school of Oriental and African Studies*, University of London, Vol. 51, No.2, pp. 258-270.

List of sources with English handwriting

- Afzal-al-molk, Ğolām-Hosayn (1361Š./1982), *Afzal al-tawārīk*, ed. M. Etehhādīye and S. Sa' dvandīān, 5 vols. in 1, Tehrān. [In Persian]
- Afzal-al-molk, Ğolām-Hosayn (1989), *Safar-nāmehe-ye Ķorāsān Va Kermān*, ed. Qodrat al-Allāh Rūšāni Za'ferānlo, Tehrān. [In Persian]
- Aħmadī Kermānī, Šeīk Yahyā (1362Š./1983), *Farmāndehān-e Kermān*, ed. Moħammad-Ebrāhīm Bāstānī Pārīzī, Tehrān. [In Persian]
- Amīn-al-dawla, Mīrzā 'Alī Ķan (1341Š./1962), *Ķāterāt-e siāsī*, ed. H. Farmānfarmā'tān, Tehrān. [In Persian]
- *Asnād-e Vezārat-e Omūr-e Ķāreje, Ķārtone 13, parvande 1.* [In Persian]
- *Asnād-e Vezārat-e Omūr-e Ķāreje, Ķārtone 16, parvande 11.* [In Persian]
- 'Avna-al-Saltāna (1374Š./1995), *Rūznāme-ye Ķāterāt-e 'Ayn-al-Saltāna*, ed. M. Sālūr and Ī. Afšār, Tehrān. [In Persian]
- *Bojnūrdī, Sahāmolddūle-ye (1374Š./1996), Safar-nāmehe-ye Sahāmolddūle-ye Bojnūrdī, ed. Qodrat al-Allāh Rūšāni, Tehrān. [In Persian]*
- Brown, Edward (1397Š./2019), *Enqelāb-e Mašrūfīyāt-e Iran*, Translated by Mehrī-ye Bāqerī, Tehrān.
- Dawlatābādī, Yahyā (1361Š./1982), *Ķāterāt-e Yahyā*, Y. Dawlatābādī, Tārīk-e mo'āšer yā hayāt-e Yahyā, 4 vols. Tehrān. [In Persian]
- Ehtešām-al-Saltāna, M (1367Š./1988), *Ķāterāt-e Ehtešām-al-Saltāna*, ed. M. M. Mūsawī 2nd ed. Tehrān. [In Persian]
- Farīd-al-molk, M. A (1354Š./1975), *Ķāterāt-e Farīd*, Tehrān. [In Persian]
- Fortūĝī, Moħammad-'Alī (1397/2019), *Yāddāštha-ye Ruzāneh*, ed. Ī. Afšār, Tehrān., [In Persian]
- Hedāyat, Moħber-al-saltāna (1344Š./1965), *Ķāterāt o katarāt*, 2nd ed. Tehrān. [In Persian]
- Jackson, Williams (1387Š./2009), *Safar-nāmehe-ye Jackson*, Translated by Manūčeher-Amīrī, Tehrān. [In Persian]
- *Kāsākovskī (1344Š./1966), Ķhāterāte Kolonel Kāsākovski*, Translated by Abbāsqolī-ye jāil, Tehrān., [In Persian]
- Ķarīmī, Behzād (1385Š./2007), *Bohrāne Nān dar Irān, Tehrān, Dānešgāhe Tarbiyat Modarres.* [In Persian]
- Ķasravī, Aħmad (1379Š./2001), *Tārīk-e mašrūte-ye Irān*, ed. R. Reżāzāde-ye Malek, Tehrān. [In Persian]
- Lotī, Pieer (1397Š./2019), *Safar-nāmehe-ye be sūye Esfahān*, Translated by Badre-ddīn Ķetābī, Tehrān. [In Persian]
- Martin, Vanessa (1390Š./2012), *Ahde Qājāriy-ye*, Translated by Hasan Zangane, Tehrān., [In Persian]
- *Māsaī, Inoveh (1390Š./2012), Safar-nāme-ye Iran*, Translated by Hāšem-e Rajab-zade, Tehrān., [In Persian]
- Madāni Kāšāni, Mollā 'Abdol-Rasul (1398Š /2020), *Kalemāte Anjoman, Tehrān.* [In Persian]
- Mostawī, A. Mostawī (1387Š./2009), *Šarħ-e zendegānī-e man yā tārīk-e eĝtemā'ī o edārī-e dūreh-e Oāĝārīve*, 2nd ed. Tehrān. [In Persian]
- Mostawī Kermānī (1393Š./2015), *Bonbast-e Mostawī*, Tehrān. [In Persian]
- Najāfī Qūčānī (1351Š./1972), *Sāhat-e šara*, Mašhad. [In Persian]
- Neżām-al-saltāna Māfī, H (1362Š./1983), *Ķāterāt o asnād*, ed. M. Neżām Māfī et al, I, Tehrān., [In Persian]
- *Pūršāfeī, Majīd (1396Š./2018), Eqtesād-e Kūcheh*, Tehrān, 1396Š./2018. [In Persian]
- *Ruznāme-ye Akhtar, 1896, No.1* [In Persian]
- *Ruznāme-ye Iran, 1880, No. 1* [In Persian]
- *Ruznāme-ye Parvareš, 1900, No. 9-11* [In Persian]
- Sadīd-al-Saltāna Ķabābī, A (1362Š./1983), *Safar-nāme-ye Sadīd-al-Saltāna*, ed. A. Eqtedārī, Tehrān., [In Persian]

- Sālehi, Hājar (1398Š /2020), “*Rikhtšenāsi-ye šurešha-ye Nān dar asre Mozaffari*”. [In Persian]
- Savage Lander, Henry (1388Š/2010), *Dar Sarzamin-e ārezuhā (Across Coveted Lands; or, A Journey from Flushing (Holland) to Calcutta, Overland)*, Translated by ‘Ali Akbar Abdol-Rašidi, Tehrān.
- Sa’idī Sīrīānī, A.-A. ed.,(1361Š) *Waqāye‘-e ettefāqīya: Majmū‘a-ve gozāreshā-ve kofyanevīsān-e Engelīs dar welāyāt-e janūbi-e Irān az sāl-e 1291 tā 1322 qamarī*, Tehrān. [In Persian]
- Šadiq-al-Mamālek, Hajj Ebrāhīm Šaybānī (1366Š/1987), *Montakab-al-tawāriq-e mozaffarī*, Tehrān [In Persian]
- Sepehr, Abdolhoseyn k̄ān-e (1368Š/1989), *Merātol-vaqāye*, ed. Abdolhoseyn-e Navāyi, Tehrān. [In Persian]
- Seyf, Aḥmad (1375Š/1997), *Negāhi Bā dūrbīn be Eqtesāde Irān, Tehrān, 1397 Š/2019*. [In Persian]
- Spring rice (1392Š/2014), *Nāmeḥāye Kūsūsi*, Translated by Javād-e Šeykol-Eslāmi, Tehrān.
- Yazdāni, Sohrāb (1384Š/2006), “*Eterāzāt-e Šahrī dar asre Mozaffarī*”, Tehrān. [In Persian]
- Yate, C. E (1365Š/1986). *Kūrāsān va Sīstān*, Translated by Qodrat-Allāh Rūšani, Tehrān.[In Persian]
- Zahīr-al-Dawla. Mīrzā ‘Alī Kān Qājār (1348Š/1969), *Kāterāt Va asnād-e Zahīr-al-Dawla*, ed. Ī. Afšār, Tehrān. [In Persian]

English Source

- Burrell, R. M. (1988), “The 1904 Epidemic of Cholera in Persia: some Aspects of Qajar Society”, *Bulletin of school of Oriental and African Studies*, University of London, Vol. 51, No.2, pp. 258-270

**The Performance of the Qajar Government Periods the Crisis of Rising Prices
(1896-1906/1314-1324 AH)¹**

Farhad Dashtaki Nia²

Received: 2020/11/14
Accepted: 2021/02/18

Abstract

Iran's economy was in crisis periods in the decade leading up to the Constitutional Revolution. The crisis was characterized by a budget deficit, rising foreign debt, structural corruption, unemployment and labor migration to foreign countries, and a lack of economic infrastructure. The consequences of the crisis than any other sector were more pronounced in the increase in the price of essential goods. The present study tries to answer these questions by studying the causes of the crisis of rising costs and its manifestation: what actions did the Qajar government take during the reign of Mozaffar al-din Shah to curb the problem of rising prices, and what were the results of the government's actions? The present article hypothesizes that, in the Qajar government, there was no single economic policy to curb rising prices, and the measures taken were partial and based on the individual abilities of government officials. As the research findings show, these measures included: the formation of the regulatory assembly of rates, tax exemptions and reductions, export bans, an increase of imports, payment of differences in prices of essential goods, tightening price controls, dismissal of some government officials and the use of force. In the short term, price increases slowed, but these measures were to no avail in the medium term, leading to social unrest and livelihood riots. The method of the present research is historical with a descriptive-analytical approach.

Keywords: Qajar, Mozaffar al-din Shah, Economic Crisis, Inflation, Livelihood Riots.

1. DOI: 10.22051/HII.2021.33892.2362

2. Assistant Professor, Department of History, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran. Email: fdashtakinia@uk.ac.ir
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)

سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۰، پیاپی ۱۴۰، تابستان ۱۴۰۰ / صفحات ۱۴۰-۱۱۹

مقاله علمی - پژوهشی

تأملی در باب پیشنهاد مکان گزینی اتابک هزار اسب برای مقابله با مغولان^۱

کشواد سیاهپور^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۲

چکیده

از همان آغاز هجوم مقتدرانه مغولان به قلمرو سلطان محمد خوارزمشاه، پیشنهادها برای مقابله و دفع یورش مطرح شد. یکی از مهم‌ترین پیشنهادها از جانب «ملک نصره الدین هزاراسب» اتابک لر ارائه شد. او تنگ (تنگه) مشهور و استراتژیک «تکو»^۳ (تکاب) در نزدیکی‌های بهبهان - میان بهبهان و دهدشت کهگیلویه - را برای جلوگیری و مواجهه با مغولان مطرح کرد. این تنگه مهم که بیش از پنج کیلومتر طول دارد، از جهات مختلف مکانی و مادی حائز اهمیت بود. همچنین بنا به باور اتابک، می‌توانستند ده‌ها هزار نیروی جنگی از اقوام مختلف - نظیر لر و شول و فارس - گرد کنند و در تنگ مذکور به مبارزه و مقاومت پردازند. البته سلطان پیشنهاد اتابک را نپذیرفت و سلوک تواری و تقدیر را پی گرفت. در این مقاله، با استفاده از شیوه تحقیق تاریخی و رویکرد توصیفی - تحلیلی، گزارش‌های منابع دست اول گردآوری و ارزیابی شده و نگارنده با نقد نظر محققان کنونی، در پی پاسخ بدین پرسش‌ها بوده است که: موقعیت جغرافیایی و استراتژیک مکان مذکور چگونه بوده؟ و چرا سلطان محمد پیشنهاد اتابک را نپذیرفته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از لحاظ موقعیت مکانی و مزایای مادی، این تنگه مشحون از آب روان و چشمه‌سارهای جاری و راکد، قله‌ها و کمرهای سخت‌گذر و غیرقابل تسخیر، غارها و اشکفت‌های بزرگ جهت انبار و ذخیره مواد غذایی، پرتگاه‌ها و سراشیبی‌های تند و تیز برای پرتاب سنگ‌های گران و ویرانگر بوده است. علاوه بر آن، سلطان خوارزمشاهی از سر تشویش خاطر و نداشتن اراده قوی برای تصمیم‌گیری قاطع و نیز آگاهی از اختلاف و تضاد اتابک لر با اتابک فارس بر سر قلمرو، پیشنهاد مزبور را نپذیرفت.

واژه‌های کلیدی: تنگ تکو، اتابک هزار اسب لر، سلطان محمد خوارزمشاه، مغولان، بهبهان، کهگیلویه

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.32614.2304

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران k.siahpour@yu.ac.ir

مقدمه

هجوم مهیب و مخرب مغولان به ایران، یکی از مشهورترین و بزرگ‌ترین یورش‌ها در تاریخ جهان است. این حمله در سال ۶۱۶ق. در دوره حکومت خوارزمشاهیان (۴۷۰-۶۲۸ق) و زمان پادشاهی سلطان علاءالدین محمد (۵۹۶-۶۱۷ق) انجام گرفت. سلطان محمد از همان آغاز یورش تا پایان عمرش در حالتی از ترس و توهم زندگی کرد و نتوانست سیاستی درست و دقیق در مقابل مغولان در پیش گیرد؛ به همین دلیل سیل بنیان‌کن مغول، در صحرای بی‌دفاع ایران ویرانی بسیار به بار آورد و خسارات فراوان انسانی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی وارد کرد. سلطان مرعوب و متوحش خوارزمشاهی، گویا جز تواری و فرار، تصمیم دیگری نداشت و پیشنهاد‌های متعدد امیران و حاکمان مناطق و ولایات ایران را مطرود و مردود می‌کرد. او هیچ‌گاه نتوانست بر تردید و تشویش خویش غالب آید و در برابر مغولان مقاومت کند.

اعتماد از دست رفته سلطان محمد، حتی با پیشنهاد اتابک لر که مأمّن مطمئن و مهمی را بدو پیشنهاد داده بود، به دست نیامد. طی فرار سلطان محمد از حوزه ماوراءالنهر تا مرکز ایران، پیشنهاد‌های بسیاری برای مقابله با مغولان به او ارائه شد که هیچ‌یک را با قطع و یقین نپذیرفت. آخرین پیشنهاد مهم و حیاتی از جانب «ملک نصره‌الدین هزاراسب» اتابک لر بود که با نظر منفی سلطان رد شد. اتابک لر پیشنهاد داد که سلطان محمد و نیروهایش به تنگه‌ای مهم در حد فاصل فارس، خوزستان و لرستان به نام تنگ «تکو»^۱ عقب نشینند و مستقر شوند. این تنگ مؤثر و مطمئن که در حدود ۱۴ کیلومتری شمال شرقی بهبهان کنونی -و در میانه بهبهان و دهدشت کهگیلویه- قرار دارد، کوهی بزرگ است که قلاع محکم و متعدد داشت. در این تنگ، رودخانه مشهور تاب (مارون کنونی) جریان داشته و چشمه‌های متعدد روان و راکد در جای جای آن موجود بود و برخی از آنها هنوز حیات دارند. بنابراین تنگ مذکور از لحاظ آب و پناهگاه، تنگه‌ای استراتژیک و حیاتی بود و عبور سپاه بیگانه از آن متعذر و سخت می‌نمود. به علاوه، اتابک لر تصریح و تأکید داشت که او و دیگران می‌توانند صد هزار نیروی جنگی از اقوام ساکن منطقه، چون لرها و شول‌ها و فارس‌ها گرد آورند و با قوت و قدرت مقابل مغولان بایستند و پیروز شوند. وی پیش‌بینی می‌کرد در این صورت روحیه از دست رفته سپاهیان سلطان باز خواهد گشت و موفقیت‌های بعدی نیز به دست خواهد آمد، ولی سلطان محمد نپذیرفت و نظر اتابک لر را به گونه‌ای دیگر تعبیر کرد که به تفصیل در پی خواهد آمد.

حملة مغولان و پیشنهادهای مختلف برای مقابله

هنوز چند سالی از آشنایی و مراوده سیاسی - اقتصادی خوارزمشاهیان و مغولان نگذشته بود که خطای فاجعه‌بار غایرخان حاکم اترار زمینه تحریک‌آمیز یورش مغولان به ایران را مهیا کرد. او و سلطان محمد خوارزمشاه دچار اشتباه محاسباتی شدند و با قتل‌عام صدها تاجر مسلمان، تبعات جبران‌ناپذیری را بر مملکت ایران تحمیل کردند. قبل از هجوم اصلی مغولان به فرماندهی چنگیزخان، درگیری محدودی میان جمعی از نظامیان مغول و سپاه سلطان محمد رخ داد. بنا به نقل جوینی، در همین نخستین مصاف، سلطان محمد به قدرت رزمی مغولان پی برد و دچار رعب و وحشت شد و در نتیجه «به غلبه ظن و وهم ابواب رأی راست برو بسته شد» (جوینی، ۱۳۸۹: ۱۰۴/۲). می‌توان دریافت که سلطان محمد از همان آغاز هجوم مغول، از حیث روحیه و اعتماد کاملاً متزلزل و مرعوب شده بود. حتی گفته‌های او موجب دلسردی و یأس سپاهیان و عامه می‌شد؛ از جمله وقتی در سمرقند دستور داد قلعه «آن را عمارت کنند»، روز حرکت از سمرقند به خندقی که گوشه‌ای از آن به آب منتهی شده بود، رسید و گفت: «لشکری که قصد ما دارد اگر هر کسی تازیانه خویش در اینجا اندازد انباشته شود» (همان، ۱۰۵). جوینی به درستی معتقد است که «لشکر و رعیت را ازین سخن دل شکسته شد» (همان‌جا). چون از سمرقند به راه نخب عزم کرد، «به هر کجا می‌رسید وصیت می‌کرد که چاره کار خود سازید ... که مقاومت با لشکر مغول به دست این قوم ممکن نیست» (همان، ۱۰۵-۱۰۶). وضعیت روحی سلطان محمد به گونه‌ای بود که «هر روز تشویش و بشولیدگی» (همان، ۱۰۶) او و سپاهیان بیشتر می‌شد. او حتی پس از مشورت با امرای لشکری و کشوری هم نتوانست تصمیم قاطعی بگیرد؛ البته اختلاف آرا و نظریات کم نبود. برخی اعتقاد داشتند حفظ ماوراءالنهر دیگر ممکن نیست و می‌بایست تلاش کرد «تا ملک ممالک عراق [عجم] و خراسان از دست نشود» (همان‌جا). برای این مهم پیشنهاد داده بودند سپاهیان پراکنده در شهرها و نواحی را گرد آورند و با کمک عامه مردم «جیحون را خندقی» سازند و اجازه عبور مغولان از «آب» را ندهند (همان‌جا؛ نیز مقایسه شود با: شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۴۱). این نظر نیز به نتیجه نرسید. علاوه بر این، عده‌ای عزم به سوی «غزنین» و جمع‌آوری «مرد و لشکر» در آن ناحیه را ارائه کردند و معتقد بودند «اگر میسر شود جواب خصمان توان گفت و الا بلاد هندوستان را سد خود توان ساخت» (جوینی، همان‌جا؛ نیز مقایسه شود با: شبانکاره‌ای، همان‌جا). جوینی و شبانکاره‌ای تصریح کرده‌اند که سلطان محمد خوارزمشاه این نظر را پذیرفت، ولی عمادالملک وزیر، موفق شد نظر سلطان را تغییر دهد و سوی عراق عجم عازم سازد (جوینی، همان، ۱۰۷؛ شبانکاره‌ای، همان‌جا). بنا به نقل جوینی، سلطان «جلال‌الدین» پسر سلطان محمد تاکید داشت

اگر مقابل مغولان بایستیم و هزیمت یابیم، بهتر است از آنکه فرار کنیم و مردم را رها سازیم؛ زیرا «اگر دولت یار باشد خود به چوگان توفیق گوی مراد ربودیم و اگر سعادت مساعدت ننماید نشانه ملامت مردمان و بندگان باری نگردیم» (جوینی، همان‌جا). البته مؤلف *ترکستان‌نامه* معتقد است: «ترس از مغولان» در وجود تمام فرزندان سلطان محمد -از جمله جلال‌الدین- و دیگر امرای خوارزمشاهی «رخنه کرده بود» (بارتولد، ۱۳۷۸: ۸۷۵/۲). باری! سلطان محمد خوارزمشاه سرانجام به سرعت به سوی عراق عجم رفت و افرادی را به منظور کسب خبر به پنجاب گسیل داشت. چون خبرگیران رسیدند، گزارش تصرف بخارا و تسخیر سمرقند به دست مغولان را به سلطان محمد دادند (جوینی، همان، ۱۰۸-۱۰۹). در پی این اخبار، وی از سر وحشت «در حال چهار تکبیر بر ملک خواند و عروس پادشاهی را سه طلاق بر گوشه چادر بست» (همان، ۱۰۹). بدین‌گونه سلطان محمد خوارزمشاه بی هیچ مقاومتی ماوراءالنهر و خراسان را رها کرد و به مرکز ایران گریخت.

پیشنهاد ملک نصره‌الدین هزار اسب اتابک لر

سلطان محمد طی فرار دلهره‌آور و ترسناک خویش که مایه‌ای جز تضعیف روحیه سپاهیان و عامه مردم نداشت، وارد عراق عجم شد. در ری خبر رسید که «لشکر بیگانه نزدیک» گشت و سلطان از حضور در عراق عجم نادم و پشیمان شد (همان، ۱۱۲). اندکی بعد «متوجه قلعه فرزین شد» و پسرش سلطان رکن‌الدین که با نیرویی به تعداد سی‌هزار تن در آنجا بودند، به استقبالش شتافتند (همان، ۱۱۲-۱۱۳). در آنجا سلطان محمد «رسولی به استحضار ملک هزارسف که از ملوک قدیم لور بود» گسیل داشت. بعد از آن با امرا و بزرگان عراق عجم «در تلقی و دفع خصمان قوی‌حال مشاورت نمود. امرای عراق صواب در آن دانستند که پناه با شیران‌کوه دهند و آن را پشت و پناه خود سازند و روی به دفع اعدای آرند. سلطان به مطالعه کوه رفت و فرمود که این جایگاه پناهگاه ما نتواند بود و با لشکر مغول بدین مأموریت مقاومت نتوان کرد. حشم از این سخن دل شکسته شدند» (همان، ۱۱۳). مؤلف *مجمع‌الأنساب* گفته است امرای عراق عجم به سلطان محمد پیشنهاد دادند که «پناه به شیران‌کوه باید داد و قریب دویست‌هزار سوار گرد آن برآمدن که کوهی محکم است. سلطان گفت این خصم که ما داریم به دویست و پانصد و ششصد التفات نخواهد کرد» (شبانکاره‌ای، همان، ۱۴۲). پس از آنکه سلطان محمد محدوده پیشنهادی را از نزدیک دید و پاسخ ناامید کننده داد، با امیران همراه خویش به قرارگاه بازگشت. در اینجا اتابک لرستان به نام «ملک نصره‌الدین هزار اسب» که از سوی سلطان فرا خوانده شده بود، رسید و در برابر سلطان تعظیم کرد و نشست. سلطان

محمد «او را تشریف اجلاس ارزانی فرمود و چون به وثاق بازگشت عمادالملک و دوخان [از مشاورین خود] را به استشارت تدارک کار مشکل و واقعه حایل نزدیک ملک نصره‌الدین فرستاد» (جوینی، همان، ۱۱۳). پس از بحث و بررسی میان مشاوران سلطان محمد، اتابک هزار اسب لر چنین اظهار نظر کرد: «صلاح آن است که هم درین ساعت بی تفکر و رویتی کوچ کنیم و کوهی هست میان فارس و لور که آن را تنگ تکو گویند. از معاقل آن چون بگذرند ولایت پرنعمت و خصب باشد، آنجا رویم و آن را پناه جای سازیم. از لور و شول و فارس صد هزار مرد پیاده جمع کنیم و بر تمامت مداخل کوه مرد معین [نماییم] و چون لشکر مغول برسد، به دلی قوی پیش ایشان رویم و کارزاری نیکو به جای آریم و لشکر سلطان نیز که به یکبارگی رعب و خوف بریشان غالب شدست، اگر درین نوبت و وهلت ظفری یابیم غلبه و قوت خویش و عجز و ضعف خصمان مشاهده نمایند، دل آورتر شوند» (همان، ۱۱۳-۱۱۴). این پیشنهاد مهم به سمع سلطان محمد رسانده شد، اما در همان آغاز با بدبینی خاص سلطان محمد مواجه گشت و همچون پیشنهادهای پیشین طرد و رد شد. جوینی با دقت ویژه خویش بیان کرده است که: «سلطان فرمود که غرض او [اتابک لر] ازین رأی، مکاشفت اتابک فارس است و دفع استیلای او. چون ما را از کفایت خصمان که در پیش‌اند فراغ اندرون حاصل آید، تدارک کار اتابک را اندیشه توان کرد. اندیشه ما آن است که هم درین حد اقامت فرماییم و به اطراف فرستیم تا لشکرها جمع شوند» (همان، ۱۱۴). به دنبال رد این پیشنهاد، اتابک لر «ملک نصره‌الدین راه خود برگرفت و بازگشت و هر کس از لشکر به جایی دیگر رفتند و سلطان با پسران متوجه قلعه قارون شد...» (همان‌جا).

مقصود سلطان محمد خوارزمشاه از خصومت اتابک هزار اسب و اتابک فارس، مربوط به اختلافات و درگیری‌های دو طرف بر سر قلمرو و مناطق متصرفی بود. پدر هزار اسب به نام «محمد» که اتابک سنقرین مودود (۵۴۳-۵۵۷ق) سرسلسله سلغریان او را کنیت «ابوطاهر» داده بود (نطنزی، ۱۳۸۳: ۳۹)، از جانب سنقر به سمت لرستان لشکر کشید و موفق به تسخیر آن شد. چون حاکمیت خود را استقرار و تثبیت بخشید، ادعای استقلال کرد و عملاً از سیطره تسلط سلغریان بیرون رفت (نطنزی، همان، ۳۹-۴۰؛ مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۴۰). پس از مرگ ابوطاهر، پسر بزرگش «هزار اسف» (هزار اسب) حکومت لرستان را به دست گرفت. در دوره او درگیری‌های مکرری میان اتابکان فارس و لرستان صورت گرفت که همواره هزار اسب کامیاب بود. بنا به نقل منابع، اتابک تکه سلغری (۵۷۱-۵۹۱ق) چند مرتبه لشکر به قلمرو هزار اسب فرستاد که همواره هزیمت می‌یافت و عقب‌نشینی می‌کرد (نطنزی، همان، ۴۰؛ مستوفی، همان، ۵۴۲). آن‌گونه که مؤلف تاریخ‌گزیده گزارش داده، «بیشتر نزاع» این اتابکان بر سر قلعه

مانگشت (مؤنگشت به گویش محلی کنونی) بود که «حصنی حصین و رکن رکین» بود «و هزار اسف می‌گفت از قبل اتابک [فارس] محافظ این قلعه‌ام» (مستوفی، همان‌جا). البته به علت عدم توفیق اتابک تکه سلغری در فتح قلعه و تسخیر قلمرو مذکور، سرانجام کار دو طرف به مصالحه و سازش کشید «و کار هزار اسف عروجی تمام یافت» (همان‌جا). از فحوای گزارش مستوفی برمی‌آید که اتابک هزار اسب داماد سلغریان بود؛ زیرا پس از مرگ او، فرزندش «تکه که نواده سلغریان فارس بود، قائم‌مقام پدر گشت» (همان‌جا). با وجود این مواصلت، کشمکش و درگیری دو طرف هم در عهد هزار اسب و هم پس از وفات او تداوم داشت. با انتشار خبر مرگ هزار اسب، اتابک سعد سلغری سپاهی ده‌هزار نفری به جنگ تکه فرستاد، ولی فرجام آن نیز شکست و عقب‌نشینی بود (همان، ۵۴۲-۵۴۳؛ مقایسه شود با: نطنزی، همان، ۴۱). بدین ترتیب، سخن سلطان خوارزمشاهی درباره «مکاشفت» میان اتابک هزار اسب لر با اتابک سلغری فارس بی‌مناسبت نبود. این «مکاشفت» که «آشکارا دشمنی کردن» و خصومت ورزیدن بود، مدت‌ها دوام داشت و سلطان محمد نیز از آن آگاه بود. البته به نظر نمی‌رسد قصد اتابک هزار اسب عربان کردن این خصومت در چنین موقع خطرناک بوده است. به صورت دقیق معلوم نیست «تنگ تکو» در این زمان جزو قلمرو کدام یک از اتابکان لر و فارس بود. اگر در محدوده متصرفی اتابک فارس بود، نمی‌توان نظر خوارزمشاه را نادرست خواند، ولی در صورتی که در قلمرو اتابک لر بود و بر آن محدوده تسلط داشت، سلطان خوارزمشاهی از سر بدبینی و تشویش خاطر چنین سخن رانده و پیشنهاد را رد کرده است. البته به احتمال زیاد تنگ تکو که میان بهبهان و دهدشت قرار دارد، جزو قلمرو سلغریان بود؛ زیرا اتابکان سلغری پیش از تصرف شیراز و تأسیس سلسله خویش توسط سنقر بن مودود، سال‌ها حاکم «کهگیلویه» بودند (وصاف الحضرة شیرازی، ۱۳۳۸: ۱۴۹؛ همدانی، ۱۳۸۹: ۳). آنان پس از تثبیت قدرت در کهگیلویه، به سوی شیراز روان شدند و با تسخیر آن، حاکمیت کل فارس را در دست گرفتند. هنوز نام «سنقر» بر روستایی کنار شهر دهدشت به یادگار مانده است.

باری! آخرین نظر امیدوار کننده ایرانیان برای دفع مغولان، با پاسخ یأس‌آور سلطان محمد بر باد رفت و او و فرزندانش نومید و تنها متواری و منکوب شدند.

بازتاب پیشنهاد اتابک هزار اسب در آثار دیگر مورخان عصر مغول

به جز جوینی، چند مورخ دیگر دوره حاکمیت ایلخانان مغول در ایران، به پیشنهاد اتابک نصره‌الدین هزار اسب لر پرداخته‌اند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع‌التواریخ، شبانکاره‌ای در مجمع‌الأنساب و داود بناکتی در تاریخ خویش به نام روضه‌اولی‌الالباب فی

معرفة التواریخ و الانساب. از فحوای مندرجات این آثار می‌توان دریافت که رشیدالدین فضل‌الله همدانی مطالب مربوط به پیشنهاد اتابک لر را از تاریخ جهانگشای جوینی گرفته و بناکتی از همدانی أخذ کرده است. شبانکاره‌ای که سعی در اختصارنویسی داشته، احتمالاً از جوینی یا همدانی گرفته است. وی در جملاتی کوتاه نوشته است: «نصره‌الدین هزارسب بیامد و زمین بوسه داد. سلطان از وی مشورت خواست. گفت میان عراق و مملکت لور کوهی است محکم، مصلحت در آن است که پناه بدان دهیم. سلطان گفت غرض تو [از] لشکر در این دره فرود آوردن انتقام ملک فارس است و غرض خود حاصل می‌کنی» (شبانکاره‌ای، همان، ۱۴۲).

مؤلف جامع التواریخ که روایت را از جوینی گرفته، چنین نوشته است: «ملک نصره‌الدین هزارسب لور چون برسد هم از گرد راه به بارگاه رفت و در هفت موضع زمین را بوسه داد. سلطان با وی در آن قصه مشورت کرد. ملک گفت صواب آن است که برفور کوچ کنیم و میان لور و فارس کوهی است به غایت منیع و حصین که آن را تنگ تکو گویند و ولایتی است پر از نعمت. آن را پناه جای سازیم و از لور و شول و فارس و شبانکاره [مدد خواهیم] و صد هزار مرد پیاده جمع کنیم و چون مغول برسد به دلی قوی برابر ایشان رویم و کارزاری مردانه کنیم. سلطان اندیشید که غرض او مکاشفت با اتابک سعد فارس است رأی او را واهی انگاشت...» (همدانی، ۱۳۷۳: ۵۰۷/۱). بنابراین سلطان محمد نظر اتابک لر را قبول نکرد و آن را عمدی و بدخواهانه خواند و مربوط به رقابت اتابکان لر و فارس دانست. رشیدالدین فضل‌الله همدانی اضافه کرده است که بعد از ردّ پیشنهاد اتابک لر، چون خیر نزدیک شدن مغولان به سلطان محمد و همراهان وی رسید، «از بیم صدمت لشکر مغول هزارسب راه لور گرفت و دیگر ملوک و اعیان هر یک به گوشه‌ای گریختند» (همان، ۵۰۹).

بناکتی نیز همانند همدانی - و به‌طور قطع مأخوذ از وی - بیان کرده است که سلطان محمد «به استحضار ملک هزار اسف لور که از اکابر ملوک قدیم بود رسول فرستاد. ملک نصره‌الدین هزار اسف چون برسد زمین بوسید و در اثنای مشورت گفت صواب آن است که بر فور کوچ کنیم و میان لور و فارس کوهی است به غایت حصین که آن را تنگ تکو گویند ولایتی است پر نعمت، آن را پناه‌جای سازیم و از لور و شول و شبانکاره صد هزار مرد پیاده جمع کنیم و با مغول مصاف دهیم» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۶۸). این نویسنده اشارتی به نظر سلطان محمد نکرده و در ادامه نوشته است: «در این سخن بودند که جبه و سوبادای به نیشابور رسیدند» و خواستار «ایلی» شدن عموم شدند. «چون این خبر برسد، از بیم صدمه لشکر مغول هزار اسف راه لور برگرفت و دیگر ملوک هر یک به گوشه‌ای گریختند و سلطان محمد با پسران متوجه قلعه شد و از آنجا به طرف گیلان رفت» (همان‌جا).

بدین ترتیب، منابع اصلی عصر مغولان در ایران، به پیشنهاد اتابک لر اشاره کرده و توضیح مجمل آن را به عنوان یکی از پیشنهاد‌های مهم امرا به سلطان محمد آورده‌اند.

موقعیت جغرافیایی و مزایای مادی تنگ تکو

تنگ تکو (تکاب) حدود ۱۴ کیلومتری شمال شرقی شهر بهبهان واقع است. طول تنگ حدود ۶ کیلومتر و عرض آن به‌طور تقریبی از ۲۰۰ متر -در تنگ‌ترین نقطه- تا ۳ کیلومتر می‌رسد. این تنگ حد فاصل شهرستان‌های بهبهان و دهدشت کهگیلویه است. در واقع، خروج از تنگ و پایان خط سیر عبور از بهبهان به سمت دهدشت، آغاز محدوده جغرافیایی شهرستان کهگیلویه به مرکزیت دهدشت است. مسافرانی که از تنگ خارج می‌شدند، حدود ۴۰ کیلومتر بعد وارد شهر دهدشت می‌شدند. علاوه بر آن، این تنگ حلقه اتصال دو کوه بزرگ و مشهور به نام‌های «خیز» (خاییز) و «بدیل» در دو سوی شرق و غرب خویش است. کوه خیز با «ارتفاع ۱۶۳۷ متر... از دره رودخانه مارون واقع در حدود روستای تنگ تکاب شروع شده و تا بستر رودخانه خیرآباد و روستای پای دوک به طول ۲۷ کیلومتر و عرض متوسط ۵ کیلومتر کشیده شده» است (جعفری، ۱۳۶۸: ۲۴۲/۱). کوه بدیل -که نامش در گیتاشناسی/ایران تألیف عباس جعفری ضبط نشده- بیش از ۲۰ کیلومتر طول دارد و خود شامل کوه‌ها و تنگ‌های متعدد نظیر «پشکر»، بالنگستون، ده‌گون، چهار تنگو (چهار تنگ) و غیره است و همگی دارای چشمه و آب و محل سکونت و توطن تاریخی و قدیمی بوده‌اند (مصاحبه‌های تلفنی با دولتی مختاران، ۱۳۹۵/۱/۹، ۱۳۹۶/۱/۱ و ۱۴۰۰/۱/۲۲؛ همچنین رمضان صحرائی، ۱۸ و ۲۲/۱/۱۴۰۰).

ده پشکر و کوه آن که به کوه بدیل متصل شده، در سمت غرب رودخانه مارون و تنگ تکاب واقع است. در حقیقت، تنگ تکاب یک ناحیه کاملاً استراتژیک و سوق‌الجیشی بوده که نزدیک به پنجاه کیلومتر کوهستان سخت‌گذر و مطمئن برای جنگ و دفاع، هر دو سوی شرق و غرب و حتی شمال آن را در بر گرفته است. رودخانه مارون (تاب) و همچنین چشمه‌های متعدد، منبع آبی فراوانی در اختیار متوطنین و مدافعان قرار می‌داده است. رودخانه طولانی و پرآب «مارون» از سده چهارم قمری با نام «تاب» (طاب) در منابع جغرافیایی ضبط شده است. مؤلف نامعلوم *حدود العالم من المشرق الی المغرب* (تألیف ۳۷۲ق) به رود طاب که از کوه «جیلویه» سرچشمه می‌گیرد و «به حد و میان خوزستان و پارس بگذرد و به دریای اعظم افتد» (مجهول المؤلف، ۱۳۷۲: ۱۵۴)، اشاره کرده است. بنا به نقل این نویسنده، یکی از رودهایی که «هم از کوه جیلویه رود و به رود تاب اندر افتد»، «سردن» است که «شهر سردن اندر میان این دو رود است» (همان‌جا). مقدسی نیز در توصیف شهر «زیز» -که در بویراحمد کنونی است و

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۲۷

«زیزی» خوانده می‌شود- نوشته است: «شهری کوچک در کوهستان در کنار رود تاب است» (مقدسی، ۱۳۸۵: ۵۸۱). نام و شهرت رودخانه تاب در سده‌های ششم تا نهم قمری همچنان ماندگار و در منابعی نظیر *فارسنامه* ابن بلخی، *نزهة القلوب* مستوفی و *جغرافیای حافظ‌ابرو* ضبط شده است (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲؛ مستوفی، ۱۳۷۸: ۱۸۷؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵: ۱۶۳/۱؛ همو، ۱۳۷۸: ۱۳۷/۲، ۱۴۰).

رودخانه مارون (تاب) و چشمه‌های موجود در تنگ تکاب و همچنین چشمه‌های واقع در کوه‌های شرق و غرب تنگ مذکور، منبع آب شهر تاریخی و قدیمی ارجان (ارجان) پس از آن بهبهان کنونی بوده است. ناصر خسرو که در اواخر سال ۴۴۳ق. وارد شهر ارجان شده و مدتی در آنجا ساکن بوده، در توصیف این «شهر بزرگ» نوشته است: «بر جانب شرقی آن رودی آب است که از کوه درآید و به جانب شمال رود و چهار جوی عظیم بریده‌اند و آب از میان شهر به در برده... بر آن باغ‌ها و بستان‌ها ساخته و نخل و نارنج و ترنج و زیتون بسیار باشد» (ناصر خسرو، ۱۳۷۳: ۱۶۴).

ابن بلخی نیز در آغاز سده ششم قمری، توصیف جالبی درباره آب ارجان به دست داده است. از گفته‌های وی چنین استنباط می‌شود که علاوه بر «نهر طاب» که «رودی عظیم» بود، «بیرون از آن دیگر رودها و آب‌ها بسیار» وجود داشت «و زمین آنجا بگاه ربعی نیکو و از همه گونه میوه‌ها باشد و درختان خرما... و انار ملیسی باشد سخت نیکو و مشمومات» دیگر (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۴۸). توصیف عینی فسایی - نویسنده بزرگ عصر قاجار - از آبادانی و اهمیت زیست محیطی تنگ تکاب، کاملاً با گذشته و حال مطابقت دارد. وی این مکان را از بهترین مناطق بهبهان و کهگیلویه ذکر برشمرده که دارای «چندین باغ نارنج و لیموی ترش و شیرین و بید خونی و انار و انجیر و نخل... تنومند و پرثمر است و در هر باغی چشمه آبی شیرین و گوارا» وجود دارد (فسایی، ۱۳۷۸: ۱۴۹۴/۲).

مستوفی در سده هشتم قمری و بیش از یک قرن پس از یورش مغولان، گفته‌های ابن بلخی را - بدون ذکر منبع - تکرار کرده است (مستوفی، همان: ۱۸۸؛ مقایسه شود با: حافظ‌ابرو، ۱۳۷۸: ۱۳۷/۲، ۱۴۰). در هر حال، رودخانه پرآب تاب (مارون کنونی) و تنگ تکاب که بستر امن رودخانه مذکور است، به همراه کوه‌ها و قلعه‌ها و چشمه‌ها و پناهگاه‌های مطمئن و درختان مثمر آن، منطقه‌ای مهم و مؤثر برای هر مسکون و مدافعی بوده است.

بر مبنای آنچه که از منابع قبل و بعد از سده هفتم قمری - عصر حمله مغولان - بیان شد، به درستی می‌توان دریافت که اتابک هزار اسب با آگاهی و اطلاع دقیق از تنگ تکو و محیط پیرامون، پیشنهاد موضعگیری در این مکان را به خوارزمشاه داده بود. او به درستی می‌دانست

که تنگ تکو و مناطق متصل و اطراف آن «ولایت پر نعمت و خصب» است و «معادل» متعدد دارد و می‌توان با بستن «تمام مداخل» کوه و تنگه، ضربه سنگین و ویرانگری بر مغولان وارد آورد. در حقیقت، نعمت فراوان این ولایت - آن‌گونه که بخشی از آن را منابع متعدد دوره‌های مختلف تاریخی ضبط کرده‌اند - و پناهگاه‌های مستحکم و غیرقابل تسخیر به احتمال زیاد می‌توانست مفری مؤثر و نجات‌بخش برای خوارزمشاه و حکومت او باشد و حمایت همگانی فارسیان و لران و شولان - اقوام ساکن فارس و لرستان - را که اتابک پیش‌بینی کرده بود، در پی داشته باشد.

موقعیت استراتژیک تنگ تکو

تنگ تکو از موقعیت و جایگاه جغرافیایی استراتژیک و سوق‌الجیشی خاص برخوردار است. پیشتر اشاره شد که مزایای مادی این مکان مهم، نظیر چشمه‌ها و آب‌های فراوان در جای جای این تنگه و کوه‌های متصل و پیرامون آن، رودخانه خروشان و پرآب تاب (مارون)، قلعه‌ها و معادل متعدد، اشکفت‌ها و پناهگاه‌های مطمئن، کوه‌ها و پرتگاه‌های فراوان، سنگ‌های کوچک و بزرگ بسیار، درختان مثمر و غیرمثمر، باغ‌ها و میوه‌های متنوع، اهمیت و ارزش مادی و مکانی تنگ تکو را در اعصار و قرون متمادی نشان می‌دهد. بی‌تردید هزاران سال است که انسان‌های بسیاری در این تنگ و محیط کوهستانی اطراف آن زندگی کرده و خود را از خطرات مهاجمان بیگانه و آشنا ننگه داشته‌اند. نخستین نشانه مرتبط با این محیط کوهستانی که متون تاریخی به دست می‌دهند، هجوم اسکندر مقدونی و سپاه وی به فارس و تخت جمشید است که به احتمال زیاد از کوه‌های بهبهان و کهگیلویه و بویراحمد گذشته است. جالب است که برخی محققان محل درگیری آریوبرزن پارسی و اسکندر مقدونی - نبرد دربند پارس - را در تنگ تکاب نشان و سراغ داده‌اند.

مؤلف کتاب *ایران باستان* که به نقل از منابع خارجی شرح تفصیلی درگیری را آورده، به‌طور قطع اظهار نظر کرده که دربند پارس «باید کهگیلویه کنونی باشد» (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۱۴۱۳/۲). وی در پاورقی کتاب افزوده است: «یکی از خوانین بختیاری که خوب با این محل آشنا بود، می‌گفت اسم این معبر سخت حالا تنگ تُک آب است» (همان‌جا). هرچند به قطع یقین نمی‌توان تنگ تکاب (تکو) را محل نبرد آریوبرزن و اسکندر دانست، ولی از تنگه‌هایی است که احتمال درگیری مذکور نیز در آن می‌رود. یکی از مهم‌ترین مزایای تنگ تکو - همچون دیگر تنگه‌ها - وجود فراوان سنگ‌های ریز و درشت برای پرتاب کردن و غلطاندن است. درواقع، با این شیوه مؤثر جنگی، بسیاری از مهاجمان را می‌توان نابود کرد و به هزیمت

وا داشت. توصیف نویسندگان یونانی از جنگ سنگین دربند پارس، مؤید همین نکته ظریف و حیاتی است که پارسیان با غلطاندن سنگ‌های گران، در نهایت سپاه اسکندر را به عقب‌نشینی وا داشتند و سرکوب کردند. پیرنیا به نقل از منابع یونانی آورده است که: «پارسی‌ها سنگ‌های بزرگ از بالای کوه به زیر غلطانیدند [و] این سنگ‌ها با قوتی هر چه تمامتر پایین آمده در میان مقدونی‌ها افتاد، یا در راه به برآمدگی یا سنگی برخورد خورد می‌شد، با قوتی حیرت‌آور در میان مقدونی‌ها می‌پراکند و گروهانی را پس از دیگری می‌خوابانید» (همان‌جا). علاوه بر سنگ‌های سنگین و حجیم، ایرانیان از «تیر و سنگ فلاخن» نیز استفاده می‌کردند (همان‌جا).

بنا به نقل منابع، شکستی که اسکندر در دربند پارس و تنگه مهم آن خورد، تنها شکست سپاه اسکندر طی لشکرکشی موفق او به امپراتوری هخامنشی بود. بنا به نظر «بادیان» -محقق خارجی- «ضربه‌ای» که آریو برزن، به اسکندر «وارد آورد... یگانه شکست او می‌باشد که منابع ما اجازه می‌دهند در کل لشکرکشی‌های او مشاهده کنیم؛ اسکندر سربازان زیادی از دست داد و ناچار شد آنها را در میدان نبرد تنها بگذارد...» (بادیان، ۱۳۸۵: ۳۰۵-۳۰۶).

گفتنی است مدافعان یک حریم کوهستانی و تنگه‌ای، علاوه بر سنگ‌های گران، به راحتی می‌توانستند از سنگ‌های کوچک و فلاخن و تیر پرتابی پرسرعت -که از بالا به پایین با قدرت و قوت به هدف برخورد می‌کرد و مؤثر واقع می‌شد- استفاده کنند. همچنین سنگ‌های کوچک که با دست یا فلاخن پرتاب می‌شد، چون سنگ‌های بزرگ، مهاجم زیردست را از پا درمی‌آورد و کارایی او را به حداقل ممکن می‌رساند. در حقیقت، اینها سلاح‌های کاربردی و تأثیرگذار زمان بودند که افراد مقیم تنگه‌ها، کوه‌ها، قلعه‌ها و بالادست از آنها بهره فراوان می‌بردند و دشمن مهاجم را مقتول، مجروح و مصدوم می‌کردند.

بی‌شک، در نبردهای سهمناک و سنگین تنگه‌ها که مدافعان با به کارگیری سنگ‌های گران و کوچک به مقابله با دشمن می‌پرداختند، نوعی مشارکت عمومی و تقسیم کار و وظیفه وجود داشت؛ به این معنا که جمعی از مدافعان به کندن سنگ‌ها و تعبیه آنها برای پرتاب می‌پرداختند و گروهی نیز به نشانه‌گیری و پرتاب آنان مشغول می‌شدند.

از فحوای مطالب رمان تاریخی منم تیمور جهانگشا که به رزم «بویرها» (بویراحمدها؟) با تیمور اشاره دارد، برمی‌آید که مدافعان بویری همانند پارسیان هخامنشی در نبرد «دربند پارس» با تیمور جنگیده‌اند و هنگام پیکار و دفاع دو دسته بودند که «دسته‌ای کلنگ و دیلم و قلم آهنی و بیل داشتند و کارشان این بود که سنگ‌ها را از کوه جدا نمایند [و] دسته‌ای دیگر آن سنگ‌ها را لب کوه می‌بردند و از آنجا پایین می‌انداختند...» (بریون، ۱۳۶۹: ۲۶۲). البته باید گفت این اثر، روایتی داستانی است و صبغه تاریخی آن مخدوش و غیرقابل استناد است. با این

حال، تردیدی نیست که در جنگ‌های کوهستانی پیشینیان، این‌گونه مشارکت و تقسیم کار وجود داشته است. در نبردهای کوهستان و تنگه، وضعیت وخیم و بحرانی خصم مهاجم زمانی مضاعف می‌شد که اصل سپاه آنان سواره‌نظام بود و می‌بایست از این مسیر صعبناک و مخاطره‌آمیز بگذرند. دربارهٔ سپاه مغولان به فرماندهی چنگیزخان روایت کرده‌اند که: «... تقریباً تمام سپاهیان مغول سوارکار بوده‌اند» (اشپولر، ۱۳۶۸: ۴۰۰). در واقع، «مریتو چریک» همه مغولی و سواره‌نظام بودند و «یبوغان چریک» نیروهای «پیاده» و شکل گرفته از «اسرای جنگی... که از نظر بدنی قدرت شرکت در لشکرکشی را داشته‌اند» (همان، ۴۰۰-۴۰۱). بدین ترتیب، سپاه سواره‌نظام مغولی در مسیر عبور از کوهستان و تنگه -نظیر تنگ تکو- با مشکل مواجه می‌شد و شاید پیشنهاد اتابک هزاراسب و تدبیر وی، مشکل خوارزمشاه را حل می‌کرد و نجات او و حکومتش را موجب می‌شد. شیوهٔ رزم کوهستان در کهگیلویه و بویراحمد و بهبهان، علاوه بر عهد باستان و زمان تیمور، در دوره‌های صفوی و پهلوی -آن‌گونه که منابع ضبط کرده‌اند- نیز اتفاق افتاده است.

بنا به نقل متون تاریخی عصر صفوی، به دنبال دعوی حکومتگری و پادشاهی شخصی معروف به «قلندرشاه» پس از مرگ شاه‌اسماعیل دوم (۹۸۵ق) در کهگیلویه که چند سال استمرار داشت و سلسلهٔ صفوی را دستخوش بحران کرد، جنگ‌های متعددی رخ داد. حامیان این مدعی که جمعی از مردم کهگیلویه بودند، دست‌کم یک بار در معابر کوهستانی راه را بر نیروهای نظامی حکومت مسدود کردند و با استفاده از طریق جنگ کوهستان، شکست فاحشی به مهاجمان دادند. بنا به نقل نویسندهٔ *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، هواداران قلندرشاه «در دره کوهی که یک راه بیش نداشت کمین کرده... از بالای کوه سنگ عظیم سر می‌دادند و تیر و تفنگ می‌انداختند...» (منشی، ۱۳۷۷: ۲۱/۱). در نتیجهٔ این اقدام، نیروهای «خلیل‌خان افشار» حاکم معروف کهگیلویه و بهبهان، هزیمت یافتند و خود وی کشته شد (همان‌جا). منبع دیگری از عصر صفوی، در توصیف کوهستان مکان جنگ نوشته است: «... کوهی است در کمال رفعت و مناعت که راه بر کمر کوه است از یک جانب دو هزار ذراع عمق دارد و از طرف دیگر کوه است و جنگل بی‌شمار» که «لران بر مضایق و شواحق جبال مرور نموده احجار صلیبه و صخور گران‌سنگ انداختن گرفتند» (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۱۷) و موجب قتل خلیل‌خان و شکست لشکریانش شدند.

در عصر پهلوی که اسلحه‌های آتشین معمول و مرسوم شده بود و در دسترس عشایر نیز بود، باز در نقاط کوهستانی و تنگه‌ها از ابزار سنگی و غلطاندن سنگ‌های گران استفاده می‌کردند. نمونهٔ آن در نبرد «تنگ تامرادی» (تابستان ۱۳۰۹) بوده است. منابع نظامی دورهٔ

پهلوی و همچنين راويان شفاهي و شاهدان عيني عشاير بويراحمد به اين مهم اشاره کرده‌اند. در هر حال، يکي از طرق اساسي دفاع در تنگ تکو و مقابله با مغولان -بدون ترديد به گمان اتابک هزار اسب- همين شيوه جنگي سنگي بوده است. مدافعان مدت‌ها مي‌توانستند از اين روش استفاده و مقاومت کنند و دشمن متجاوز را زمين‌گير و منکوب نمايند. علاوه بر آن، پناهگاه‌ها و قلعه‌هاي طبيعي و کوهستاني و آب فراوان و مواد غذايي در دسترس، تا مدت‌هاي طولاني به اين مقابله و مقاومت کمک مي‌کرد.

بررسی و نقد نظر محققان درباره تنگ تکو

چنان‌که در مقدمه آورده شد، تنگ تکو تقريباً در ۱۴ كيلومتری شمال شرقي بهبهان قرار دارد. بهبهان و نواحي مرتبط آن، قرن‌هاي مديد از ولايات مهم فارس بود. بنابر اين در عصر خوارزمشاهيان، بهبهان جزو فارس و تحت حاکميت اتابکان سلغري فارس محسوب مي‌شد. درباره تنگ تکو و محل پيشنهادي ملک نصره‌الدين هزار اسف لر براي مقابله با مغولان، نظرات مختلفی ابراز شده است. برخي از اين محققان به استناد منابع اصلي عصر ايلخانان مغول، پيشهاد اتابک هزار اسب را بيان و بررسي کرده‌اند. هيچ يک از آنها محل دقيق تنگ تکو -مکان پيشنهادي اتابک- را بيان نکرده و برخي نيز دچار اشتباهات فاحش شده‌اند. از جمله آنکه «ج. آ. بويل» به اشتباه احتمال داده که «شعب بوان» مکان پيشنهادي اتابک لر بود که «تنگي بر کران لرستان و فارس» به شمار مي‌رفت. وي نوشته است اتابک لر «پيشهاد کرد که براي جنگ از استحکامات طبيعي استفاده گردد. تنگي بر کران لرستان و فارس، احتمالاً موسوم به شعب بوان که به يکي از چهار بهشت خاکی شهرت داشت. اتابک گفت که صدهزار مرد پياده از لرستان و فارس جمع توان کرد و چون لشکر مغول در رسد به دفع آن اهتمام کنند. اما سلطان خود اين پيشهاد را رد کرد و گمان کرد -يا در وی القا کردند- که نصره‌الدين مي‌خواهد وی را درگير منازعه‌اش با اتابک فارس کند» (بويل، ۱۳۷۱: ۲۹۴).

مينورسکی از مشهورترين محققان و ايران‌شناسان روسي نيز به اشتباه و ابهام، مکان پيشنهادي اتابک هزار اسب به سلطان محمد خوارزمشاه را پشت تنگه «تلو Telu» (بلو Belu) بيان کرده است (Minorsky, 1997: 500). مؤلف کتاب *ارجان و کهگیلويه از فتح عرب تا پايان دوره صفويه* که يک ايران‌شناس اتريشي است، ضمن رد نظر مينورسکی، به درستي «تنگ تکو» را تأييد کرده است (گاوبه، ۱۳۵۹: ۵۴). وي تنها محققي است که با انجام تحقيقات ميداني در محدوده تنگ تکو و بهبهان و کهگیلويه، نظر صائبي در اين باره ارائه کرده و نوشته است: «برخلاف احتمالات ديگر تنگ تیکو که امروزه هم تنگ تیکو ناميده مي‌شود، بين بهبهان و

دهدشت واقع است...» (همان، ۱۳۵). البته اشتباه وی در این است که تکو را «تیکو» (Tiku) ضبط کرده است (همان، ۵۴، ۷۵، ۱۳۵). علاوه بر آن، گفته جوینی را به صورت نادرست أخذ و نقل کرده مبنی بر اینکه: «جوینی می‌نویسد، وقتی که محمد خوارزمشاه از مقابل مغولان گریخت... به کوهی به نام تنگ تیکو که مابین لرستان و فارس قرار داشت عقب نشست» (همان، ۱۳۵) درحالی‌که جوینی چنین مطلبی نیاورده و این واقعه نیز رخ نداده است.

بارتولد و دبیر سیاقی به درستی گفته جوینی را نقل کرده، ولی در تعیین مکان یادشده اظهار نظر صریح نکرده‌اند (بارتولد، ۱۳۸۷: ۸۷۸/۲؛ دبیر سیاقی، ۲۵۳۶: ۵۲). بنا به نوشته دبیر سیاقی، اتابک هزار اسب پیشنهاد داده بود «همگی به یکی از گذرگاههای تنگ و دشوار گذر میان فارس و لرستان بروند و آنجا راهها را بر مغول سد کنند و لشکر بسیار گرد آورند و کار ایشان را بسازند. اما سلطان به گمان اینکه اتابک قصد نیرنگی در سر دارد رأی او را نپذیرفت و او دلشکسته به ملک خویش بازگشت» (دبیر سیاقی، همان‌جا).

عباس اقبال آشتیانی نیز مطلبی آورده که ناقص و مبهم است. وی نوشته است اتابک لر «سلطان را دعوت کرد که به یکی از معابر تنگ جبال بین فارس و لرستان کوچ کند و گفت او می‌تواند در آنجا از ایالات فارس و لرستان و کوه گیلویه قریب یکصد هزار نفر سپاهی جمع آورد تا ایشان در موقع رسیدن مغول راهها را بر آن جماعت بگیرند و کار آنان را بسازند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۳۹). بدین ترتیب، محققان کنونی مطالب بریده و ناقصی در خصوص نظر اتابک هزاراسب و تنگ تکو آورده‌اند.

«تکو» صورت اصیل یک واژه

محققان کنونی همواره می‌بایست قدردان نویسندگان پیشین و کتاب و نسخا بعدی باشند که در حفظ صورت اصلی نام‌های اشخاص، مکان‌ها و قرائت رایج نزد مردمان گذشته دقت و کوشش کرده‌اند. این نکته مهم می‌تواند محقق را در کشف حقایق و واقعیت‌های مربوط به زندگی انسان‌های گذشته در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی ممد و راهبر باشد.

درباره صورت اصلی و رایج واژه تکو، به جوینی که حدود هشتصد سال پیش ضبط و ثبت کرده و کتاب و نسخا اثر وی آن را حفظ کرده و بدون تغییر به همان صورت اصیل آورده‌اند، کاملاً مدیون و مرهونیم. خوشبختانه! مورخان بعد از جوینی - نظیر رشیدالدین فضل‌الله همدانی و بناکتی - عین واژه را به صورت اصیل و سیاق معمول و رایج عامه، همانند جوینی ضبط کرده‌اند. تنها در چاپ بهمن کریمی از جامع‌التواریخ، صورت «تنگ تکو» به غلط «بیل نکو»

آورده شده است (همدانی، ۱۳۶۷: ۳۶۷/۱). البته تردیدی نیست که کاتب یا کاتبان این نسخه به غلط تنگ تکو را بیل نکو نوشته‌اند، یا بهمن کریمی در قرائت آن دچار اشتباه شده است. واژه تکو که براساس ضبط جوینی، همدانی و بناکتی قریب هشتصد سال است به صورت رایج محلی -در زبان و بیان مردم مسکون مناطق بهبهان، کهگیلویه و بویراحمد- حفظ و حراست شده، ترکیبی است از «تک» و «آو» (آب). البته برخی از ساکنان مناطق مذکور «تک» را به صورت «تک» و برخی نیز به صورت «تک» یا «تک» به کار می‌برند. در مصاحبه با یکی از ساکنان روستای «پَشکَر» مغربی تنگ تکاب -که اجداد وی دست‌کم دو قرن در این منطقه ساکن بوده‌اند- اعتقاد داشت تکو در اصل «تپو» و «تکو» بوده است؛ یعنی «تپ او» (آب تپ تپ یا تپ تپ آب) (مصاحبه با آقای رمضان صحرائی، فروردین ۱۴۰۰). با این حال، بیشتر مردم منطقه به صورت «تک» و «تکو» به کار می‌برند. در واقع، هر سه صورت «تک» (Tak)، «تک» (Tek)، «تک» (Tok) وقتی با «آو» (=Ow آب) ترکیب شود، مفهوم «چکه و قطره» را می‌رساند. این ترکیب معنایی نه فقط در بهبهان، کهگیلویه و بویراحمد، بلکه در بسیاری از نواحی کشورهای ایران و افغانستان و شاید دیگر کشورهای فارسی‌زبان مرتبط با آب است. عبدالحی حبیبی قندهاری از محققان مشهور فارسی‌زبان افغانستان، در توضیح واژه «تگاب» - در حاشیه تصحیح کتاب طبقات ناصری جوزجانی - نوشته است: «اصطلاح تگاب تاکنون در کوهساران افغانی به معنی دره پر آب موجود است، مخصوصاً در ولایت میمنه و جوزجان قدیم» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۳۳/۱). به نظر می‌رسد صورت اصلی این واژه، همان لغت «تکاب» به معنای «زمین آب کند، زمینی که در آن بعضی جاها آب ایستاده و بعضی جاها روان و بعضی جاها خشک و بعضی سبزه باشد» (دهخدا، ۱۳۸۵: ۷۶۷). البته واژه تگاب نیز به معنای «زمین نشیب پرسیزه و علف که آب باران بر آن بدود و جا به جا بماند» (دهخدا، ذیل واژه تگاب) است. در ایران علاوه بر شهر مشهور تکاب -در آذربایجان غربی- چند ناحیه دیگر وجود دارد که ترکیبی از «تک و آب» است؛ از جمله «تک آب» در اهواز، «تک آب بند» و «تک آب خنک» در بیرجند و «تکاب» در ایذه (پاپلی یزدی، ۱۳۸۸: ۱۴۴). مؤلف/حسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم در قرن چهارم قمری از شهری به نام «تکاب کث» در حوزه خاوران نام برده است که: «بزرگ است [و] هنوز نیمی از مردمش کافرند» (مقدسی، ۱۳۸۵: ۳۹۷). «بارون دوبد» سیاح روسی که در سال ۱۲۵۷ق. در بهبهان حضور داشته و سعی کرده است محققانه اظهار نظر کند، تنگ تکو را ترکیبی از «تک» و «آ» دانسته که «به معنای تنگه آب‌های ژرف» است (دوبد، ۱۳۷۱: ۲۱۲). وی در ادامه نوشته است: «در گویش کهن ایران، تک در بین کردها و لرها به مفهوم ژرف و «آ» کوتاه شده آب است» (همان‌جا). به صورت دقیق معلوم

نیست بارون دوبد براساس چه منبعی این‌گونه نظر داده است؛ زیرا واژه «تک» نزد لر‌ها به مفهوم ژرف نیست و کوتاه شده آب نیز «آو» است، نه «آ». باری! تنگ تکو و پیرامون آن علاوه بر چشمه‌های متعدد - که یکی از آنها در مسیر اصلی عبور قافله‌ها و کاروان‌ها قرار داشت و به صورت چکه کردن وارد گودی سنگ نسبتاً بزرگی می‌شد و عابران از آن استفاده می‌کردند - رودخانه دایمی مارون (تاب قدیم) در آن جاری است و منطقه پربابی را تشکیل می‌دهد. بنابراین تنگ تکو هم چشمه‌های زیاد دارد - که یکی از آنها چکه‌کنان تشکیل می‌شود - و هم گذرگاه رودخانه مهم و مطول مارون است. در هر حال، می‌توان هر دو صورت تکو (= تک آو = تک آب = به معنای چکه کردن و قطره قطره جمع شدن) را - که مصطلح عموم است - در مورد آن صادق و ساری دانست؛ و هم تکاب به معنای «دره پرباب» - چنان‌که مردم میمنه و جوزجان قدیم معتقد بودند - تلقی کرد.

نتیجه‌گیری

پیشنهاد نصره‌الدین هزار اسب اتابک لر، با وجود دشمنی میان او و اتابک فارس، یکی از اصولی‌ترین پیشنهادهای مطروحه برای مقابله با مغولان بود. این پیشنهاد از جهات مختلف مفید و مؤثر می‌نمود. جمع‌آوری نیروی فراوان محلی از اقوام مختلف متعصب و میهن‌دوست می‌توانست مقابله مؤثری را صورت دهد. علاوه بر آن، تنگ تکو (تکاب) محیط مناسب و محکمی برای رویارویی با خصم نابلد و ناآگاه از موقعیت مکانی و سخت منطقه مورد نظر بود. ابتدای ورود به تنگ، شرایط بسیار صعبی را برای مهاجمان ایجاد می‌کرد و در دنبال آن، قتل مرتفع و معابر سخت‌گذر و عبورناپذیر و سرایشی‌های تیز و مساعد برای پرتاب سنگ‌های سنگین و ویرانگر، کار یورشگران را سخت و هزیمت‌پذیر می‌کرد؛ به‌ویژه آنکه سپاه مغول سواره‌نظام بود و در رزم کوهستان کارایی خود را از دست می‌داد و یا تأثیر آن به حداقل ممکن می‌رسید. علاوه بر آن، سلطان محمد و سپاهش می‌توانستند برای مدت طولانی از آب فراوان تنگ و چشمه‌های کوهستان متصل و پیرامون آن و نیز ذخیره غذایی بهره‌مند شوند و آسوده‌خاطر مقاومت و مبارزه کنند. همان‌گونه که اتابک پیش‌بینی کرده بود، امکان داشت این اقدام روحیه از دست رفته سپاهیان سلطان را برگرداند و نوعی واکنش همگانی و همه‌جانبه را مقابل مغولان در سراسر ایران ایجاد کند. در آن شرایط خاص و پرمخاطره، سلطان محمد نتوانست خود را قانع کند که هدف اتابک لر صادقانه و برای مقابله واقعی با دشمن خطرناک است. علاوه بر تشویش خاطر سلطان و عدم اراده قوی در تصمیم‌گیری قاطع، آگاهی و شناخت او از سابقه دشمنی میان اتابکان لر و فارس، مزید بر علت بود. بر همین اساس، پس از

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۳۵

آنکه اتابک لر از پاسخ سلطان مایوس شد، سر کار خویش گرفت و او را رها کرد. با جدایی اتابک هزار اسب، بیش از پیش سلطان خوارزمشاهی تنها شد و موفقیت مغولان قطعیت یافت.

منابع و مأخذ

- ابن بلخی (۱۳۶۳)، *فارسنامه*، سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۸)، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۶)، *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، تهران: نامک.
- بادیان (۱۳۸۵)، *اسکندر در ایران؛ تاریخ ایران در دوره هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.
- بارتولد، و. و. (۱۳۸۷)، *ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)*، ج ۲، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگه، چاپ سوم.
- بریون، مارسل (۱۳۶۹)، *منم تیمور جهانگشا*، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصور، تهران: کتابخانه مستوفی، چاپ دهم.
- بناکتی، داودبن محمد (۱۳۷۸)، *تاریخ بناکتی (روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب)*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.
- بویل، ج. آ. (۱۳۷۱)، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان (تاریخ ایران کمبریج)*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- پاپلی یزدی، محمدحسن (۱۳۸۸)، *فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۰)، *تاریخ ایران باستان*، ج ۲، تهران: دنیای کتاب، چاپ پنجم.
- جعفری، عباس (۱۳۶۸)، *گیتاشناسی ایران؛ کوه‌ها و کوه‌نامه ایران*، ج ۱، تهران: سازمان جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عظاملک بن محمد (۱۳۸۹)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح و تحشیه علامه محمد قزوینی، ج ۲، تهران: اساطیر.
- حافظ‌ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۷۵)، *جغرافیای حافظ‌ابرو*، تصحیح و تحقیق صادق سجادی، ج ۱، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۷۸)، *جغرافیای حافظ‌ابرو*، تصحیح و تحقیق صادق سجادی، ج ۲، تهران: آینه میراث.

۱۳۶ / تأملی در باب پیشنهاد مکان‌گزینی اتابک هزاراسب برای مقابله با مغولان / کشواد سیاهپور

- حسینی منشی، محمد میرک (۱۳۸۵)، *ریاض الفردوس خانی*، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- دبیر سیاقی، سید محمد (۲۵۳۶)، *سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه*، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- دوبد، بارون (۱۳۷۱)، *سفرنامه لرستان و خوزستان*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵)، *لغتنامه (فرهنگ متوسط دهخدا)*، به کوشش غلام‌رضا ستوده، ایرج مهرکی و اکرم سلطانی، تهران: دانشگاه تهران.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی‌بن محمد (۱۳۶۳)، *مجمع الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- فسایی، میرزا حسن حسینی (۱۳۷۸)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- گاوبه، هانیس (۱۳۵۹)، *ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفویه*، ترجمه سعید فرهودی، تهران: انجمن آثار ملی.
- مجهول المؤلف (۱۳۷۲)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهراء.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۷۸)، *نزهة القلوب*، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، قزوین: طه.
- _____ (۱۳۸۱)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد (۱۳۸۵)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: کوش، چاپ دوم.
- منشی، اسکندربیگ (۱۳۷۷)، *عالم‌آرای عباسی*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- ناصرخسرو (۱۳۷۳)، *سفرنامه*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار، چاپ پنجم.
- نظنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳)، *منتخب التواریخ معینی*، به اهتمام پروین استخری، تهران: اساطیر.
- وصاف الحضرة شیرازی، شهاب‌الدین (شرف‌الدین عبدالله) (۱۳۳۸)، *تاریخ وصاف*، تهران: کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۹)، *جامع التواریخ (تاریخ سلغریان فارس)*، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۶۷)، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱، تهران: اقبال، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، تهران: البرز.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۳۷

- مصاحبه تلفنی با آقای رمضان صحرایی، فروردین ۱۴۰۰ (ساکن تنگ تکو و منطقه کوهستانی پشکر).
- مصاحبه تلفنی با آقای دولتی مختاران (نویسنده و محقق بهبهانی)، فروردین ۱۳۹۵، ۱۳۹۶ و ۱۴۰۰.
- Minorsky, v(1997), “ shūlistān”, *Encyclopaedia of Islam*, ed. C.E Bosworth, Vol. IX, Leiden: Brill.

List of Sources With English Handwriting

- Bādīān, E (1385š), 'Eskandar dar Irān', Tārīk-e Iran dar dūre-ye haḳāmanešīān, Translated by, Morteżā Taqebfar, Tehrān: jāmi.[In Persian]
- Banākatī, Dāvūd b. Moḥammad (1378š), Tārīk-e Banākatī (Rawḍato Ololalbāb Fī Ma' refat-alTawārīk va al- ansāb), ed. Jafā'r Šo'ār ,Tehrān: Anjoman-e Ātār va mafāker-e Mellī, 2th ed.[In Persian]
- Bartold, V, V (1387š), Turkeštān nāmeḥ (Turkeštān dar ahde Hojūme moḡūl), Vol.2, Translated by, Karīm Kešavarz, Tehrān: Āgah, 3th ed.[In Persian]
- Boyle, J. A (1371š), 'Tārīk-e Dūdmanī va Siyāsī īl Kānān' DYNASTIC AND POLITICAL HISTORY OF THE IL-KHĀNS ,Tārīk-e Iran az Āmadan-e Saljūqyān Tā frūpāšīye īl kānān (Tārīk-e Iran Cambridge The Cambridge History of Iran), Translated by, Hassan Anōše, Tehrān: Amīr Kabīr, 2th ed. [In Persian]
- Brion, Marcel, Manam Teīmūr jahāngošā, translation and adaptation of Dabīhāllah Manšūrī, Tehrān: Mostūfī Library, 10th ed. [In Persian]
- Dabīr Sīāqī, Moḥammad (2536ša), Sōltān Jalāl- Al-Din Kārazmšāh, Tehrān: Šerkat-e Sahāmī Ketāb-hāye Jībī & Mūasese-ye Entesārāt-e Franklin.[In Persian]
- De Bode, Baron (1371š) Safarnāme Lōrestān va Kūzestān (Travels in Luristan and Arabistan), Translated by, Āryā.M.H, Tehrān: 'Elmī va Farhangī.[In Persian]
- DehKōdā, 'Aī Akbar (1385), Loḡatnāmeḥ (Farhange Motevaste DehKōdā), ed. Ḡolāmrezā Sotūdeh, Iraġ Mehrakī and Akram Soltānī, Tehrān: University of Tehrān .
- Ebn Balḳī (1363š), Fārsnāme, ed. Le strange & Nicholson, Tehrān: Donyā-ye ketāb, 2th ed.[In Persian]
- Eqbāl Aštīānī, Abbās (1376š), Tārīk-e Moḡūl va avāyele ayām-e Taymorī (the History of Mongols and early Timurid), Tehrān: Nāmak.[In Persian]
- Fasāī, Mīrzā Hassan Hoseīnī, Fārsnāmeḥ (1378š), ed. Mansoūr Rastegār Fasāī, Vol 2, 2th ed, Tehrān: Amīr Kabīr.[In Persian]
- Gaube, Heinz (1359š), Arġān va Kohgīlūyeh Az Fath-e Arab Ta Pāyān-e dūreh Šafavīye (Arragan/Kuh-Giluyeh. Eine südpersische Provinz von der arabischen Eroberung bis zur Safawidenzeit), Translated by Sa'īd Farhudī, Tehrān: Anjoman-e Ātar-e Mellī.[In Persian]
- Ḥāfez Abrū (1375š), Joḡrāfyāy-e Ḥāfez Abrū I, ed, Sādeq sajadī, Tehrān: Bonyād-e Mīraṭ -e Maktūb.[In Persian]
- Ḥāfez Abrū, (1378š), Joḡrāfyāy-e Ḥāfez Abrū, II, ed. Sādeq sajadī, Tehrān: Āyene va Mīraṭ.[In Persian]
- Hoseīnī Monšī, M, M (1385š), Rīyāz al- Ferdūs Kānī, ed. Iraġ Afšār, Bonīād-e Moqūfāt-e Afšār.[In Persian]
- Hūdūd al-Ālam min al Mašreq el al-Maḡreb (1372š), ed. Maryame mirahmadi & ḡolāmreza Varahrām, Tehrān: Dānešgāh-e al-zahra.[In Persian]
- Interview with Mr. Ramazān Šahrāei, Farvardīn 1400 (resident of Tang-e-Takū and Paškar mountainous area).
- Ja'farī, Abbās (1368š), Gītašenāsī-e Iran: Kūhhā va Kūh name Iran, Vol 1, Tehrān: Sāzemān-e Joḡrāfyāī va Kārtogrāfy Gītašenāsī.[In Persian]
- Joveynī, 'Alā' al-dīn Atāmalek Moḥammad (1389š), Tārīk-e jahāngošā, ed. Moḥammad Qazvīnī, Tehrān: Asāfīr.[In Persian]
- Jūzjānī, Menḥaj al-Serāj (1363š), Tabaqāt-e Nāserī, ed. Abdūl Ḥāīye Ḥabībī, Tehrān: Donyā-ye ketāb.[In Persian]
- Maqdasī, Abū' Abd Allāh Moḥammad b. Aḥmad, Aḥsan al- Taqāsīm Fī Ma'rīfat Al-Aqālīm, Translated by, 'Alī Naqī Monzavī, Tehrān: Komeš, 2th ed .[In Persian]
- Monšī ,Eskandarbeīg (1377š), Ālam ārā-ye Abbāsī, Vol.I, ed, Moḥammad Esmā'īl Rezvānī, Tehrān: Donyā-ye ketāb.[In Persian]
- Mostūfī, Hamdallāh (1378š), Nozhat al-Qolūb, ed. Moḥammad Dabīrsīāqī, Qazvīn, Taha.[In Persian]
- Mostūfī Qazvīnī, Ḥamd allāh (1381š), Tārīk-e Gozīdeh, ed. Abdūlḥoseīn Navaī, Tehrān:

- Amīr Kabīr, 4th ed.[In Persian]
- Nāser Ḳusraw (1373š), Safarnāme, ed. Moḥammad Dabīrsīāqī, Tehrān: Zavvār, 5th ed.[In Persian]
 - Naṭanzī, Mo‘īn al-Dīn(1383š), Montaqab al-Tavārīḳ-e Mo‘īnī, ed. Parvīn Estakrī, Tehrān: Asāfīr.[In Persian]
 - Pāpelī Yazdī, Moḥammad Hasan(1388š), Farhang-e Ābādīhā va Makānhāy-e Mazhabīy-e Kešvar, Mašhad, Bonyād-e pażūhešhay-e Eslāmī. [In Persian]
 - Pīrnīā, Hasan(1370š), Tārīḳ-e Iran-e Bāstān,Vol. 2, Tehrān: Donyā-ye ketāb, 5th ed.[In Persian]
 - Rašīd al-dīn Fażlullāh (1367š), jāmi‘ al-tavārīḳ, ed. Bahman Karīmī,Vol.1, Tehrān: Eqbāl, 3th ed.[In Persian]
 - Rašīd al-dīn Fażlullāh (1373š), jāmi‘ al-tavārīḳ, ed. Moḥammad Rošan va Moštafā mūsavī, Vol 1, Tehrān: Alborz.[In Persian]
 - Rašīd al-dīn Fażlullāh (1389š), jāmi‘ al-tavārīḳ (Tārīḳ-e Salḡūrīyān Fārs), ed. Moḥammad Rošan, Tehrān: Mīrāt-e Maktūb.[In Persian]
 - Šabānkāre-ī, Moḥammad b. ‘Alī b. Moḥammad (1363š), Maǰma‘ al-Ansāb, ed. Mīr Hāšem Moḥadeṭ, Tehrān: Amīr Kabīr.[In Persian]
 - Spuler, B, Tārīḳ-e Moḡūl dar Iran (The Mongol in Iran), Translated by, Maḥmūd Mīrāftāb, Tehrān: ‘Elmī va Farhangī, 3th ed .[In Persian]
 - Telephone interview with Mr. Dolatī Moḳtārān (author and researcher Behbahānī), Farvardīn 1395, 1396 and 1400.
 - Vaṣṣāf al Ḥāzrat -e Šīrāzī(1338š), Tārīḳ-e Vaṣṣāf, Tehrān: Ketābkāne Ibn-e Sīna va Ketābkāne Ja‘farī Tabrīzī. [In Persian]

English Sources

- Minorsky, v (1997), “ shūlistān” Encyclopaedia of Islam, ed. C.E Bosworth, Leiden, Brill, Vol. IX, pp 499-500.

An Investigation Into Spatial Suggestion by Atabak Hazar Asp to Fight Against the Mongols¹

Keshvad siahpour²

Received: 2020/08/17
Accepted: 2021/04/22

Abstract

From the beginning of the Mongol invasion of the territory of Sultan Mohammad Khawrazmshah, several proposals were made to counter and repel the attack. One of the most critical proposals came from "King Nasreddin Hazarasp", the Atabak of Lor. He proposed the famous and strategic "Takow"³ (Takab) strait near Behbahan - between Behbahan and Dehdasht Kohgiluyeh - to prevent and confront the Mongols. This important strait, more than five kilometers long, was important in various spatial and material aspects. Also, according to Atabak, they could muster tens of thousands of fighting forces from different ethnic groups, such as Lor, Shool, and Fars, to fight and resist in the mentioned strait. Of course, the Sultan did not accept Atabak's offer and left everything to fate. All the reports were collected and evaluated from first-hand sources by adopting the historical research methodology and a descriptive-analytical approach in this article. The author seeks to answer the following questions by criticizing current researchers: How is it possible to explain the geographic and strategic location of the strait? And why Sultan Mohammad did not accept Atabak's offer? The results showed that this strait is full of running waters and stagnant springs, impregnable peaks and impassable ridges, large caves, and caverns for food storage and precipices in terms of location and material advantages. Furthermore, Sultan Mohammad, who was perplexed and had no strong will to make a decisive decision, was aware of the disputes and contradictions between Atabak of Lor and Atabak of Fars in the region and did not accept the offer.

Keywords: Tang -Takow, Atabak Hezar Asb Lor, Sultan Mohammad Khawrazmshah, Mongols, Behbahan, Kohgiluyeh.

1. DOI: 10.22051/HII.2021.32614.2304

2. Assistant Professor, Department of History , Yasouj University, Yasouj, Iran.Email: k.siahpour@yu.ac.ir

3. Takow

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)

سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۰، پیاپی ۱۴۰، تابستان ۱۴۰۰ / صفحات ۱۶۳-۱۴۱

مقاله علمی - پژوهشی

جنبش زنان در تونس: از شکل‌گیری رویکرد اسلامی تا پیدایش دیدگاه سکولاریستی (۱۸۸۱-۱۹۵۶م)^۱

زهرا میرزایی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۳۰

چکیده

تونس در قرن نوزدهم میلادی همچون سایر جوامع اسلامی با جریان مدرنیته آشنا شد. ورود مدرنیته به تونس زمینه‌ساز تحولات گسترده سیاسی، اداری، نظامی، فرهنگی و آموزشی شد. با وجود این تحولات، تا اوایل قرن بیستم حقوق زنان و اصلاح وضعیت اجتماعی آنان مورد توجه حاکمان و متفکران نوگرای تونس قرار نگرفت. تنها از نخستین دهه‌های سده بیستم، مقارن با ورود استعمار فرانسه (۱۸۸۱-۱۹۵۶م) زنان و حقوق آنها کانون توجه قرار گرفت. در این دوره، جریان اصلاح‌طلبی دینی همچون زنجیری منطقه مغرب عربی و تونس را در بر گرفت و باعث شد جریان نوگرایی رنگ و بوی اسلامی به خود بگیرد. بر همین اساس، برای نخستین بار بحث حقوق زنان از سوی نوگرایانی چون طاهر الحداد مطرح شد که از تحصیل‌کردگان جامع اعظم زیتونه بودند. آنها با رویکرد اسلامی به دفاع از زنان و حقوق اجتماعی آنها پرداختند و با تفسیرهای جدید از متون دینی، مفاهیم دینی را در خدمت نهضت فمینیسم قرار دادند. موضوعاتی چون حجاب، آموزش و اشتغال زنان، تعدد زوجات و حق طلاق به چالش کشیده شد. البته این مسئله از سوی مردم و برخی علمای سنت‌گرا با واکنش منفی مواجه شد. مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که چه عواملی به تحول وضعیت زنان و شکل‌گیری جنبش‌های حمایت از زنان در دوره استعمار منجر شد؟ و این تحولات چه پیامدهایی در پی داشت؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عواملی چون ورود مدرنیته به تونس، نقش استعمار، حمایت

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.34716.2407

۲. دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.

zahra.mirzaei18@yahoo.com

- مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «نوگرایی در تونس و گونه‌شناسی آن (۱۸۸۱-۱۹۶۵م)»، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی در سال ۱۳۹۹ می‌باشد.

نوگرایان اسلامی از حقوق زنان و تشکیل اتحادیه‌ها نقش مؤثری در اصلاح وضعیت اجتماعی زنان داشت و مواردی چون احداث مدارس دخترانه، افزایش نسبی سواد زنان، مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی از جمله پیامدهای مهم اصلاحات بود. این اصلاحات زمینه‌ساز تحولات گسترده‌تر بعدی، یعنی حمایت دولت از فمینیسم و ظهور جنبش زنان به شکل سکولار در دوره استقلال تونس شد.

واژه‌های کلیدی: تونس، مدرنیته، جنبش زنان، نوگرایان، اسلام‌گرایان

مقدمه

صنعتی شدن غرب در اوضاع و احوال خاصی صورت گرفت و نوآوری‌ها و تغییراتی در وجوه مختلف جامعه غربی به وجود آورد. این جریان به مرور زمان به سایر نقاط جهان نیز تسری یافت. یکی از پدیده‌های بارز اواخر قرن نوزدهم در سرزمین‌های اسلامی، به‌خصوص خاورمیانه پیدایش «جریان مدرنیته» بود. تونس نیز از این جریان بی‌تأثیر نماند و حتی در برخی حوزه‌ها نسبت به سایر کشورهای منطقه پیشرو شد. پیدایش و رشد نوگرایی فرایندی مرحله‌ای بود که پیش از آغاز استعمار با اقدامات برخی از «بای‌ها»^۱ و شخصیت‌های سیاسی و نظامی آغاز شد. در این مرحله تجددخواهان تونسی تنها راه خروج سریع جامعه خود از عقب‌ماندگی‌های گسترده علمی و تکنولوژیکی را استفاده همه‌جانبه از دستاوردهای فنی و تکنیکی غرب می‌دانستند و توجهی به مبانی و استلزامات معرفت‌شناختی مدرنیته نداشتند. آنها فاقد درک جامع از تغییرات بنیادینی بودند که مدرنیته در تعاریف و مفاهیم اساسی نظیر انسان، جهان و جامعه در قیاس با دوران پیش از خود ایجاد کرده بود. تحولاتی چون تجدید سازمان ارتش، راه‌اندازی پست و تلگراف، خط آهن، قانون‌گرایی و مشروطه کردن نظام سیاسی، پیچیده‌تر شدن ساختار اداری و همچنین اصلاحات اقتصادی و آموزشی از جمله آنها بود. در سال ۱۸۵۷م. نخستین قانون اساسی در تونس با عنوان «عهد الأمان»^۲ با تلاش شخصیت‌های

۱. کلمه بای معرب «بیگ» ترکی به معنای بزرگ است. این اصطلاح در دیوان اداری عثمانیان رواج داشت و به کارگزاران عثمانی در سرزمین‌های مغرب عربی، از جمله الجزایر و تونس اطلاق می‌شد (بن محمدسلطان ولد، ۱۳۴۱: ۱۶/۱).

۲. سند «عهد الامان» مشتمل بر ۱۱ قاعده بود. لفظ امان در آن به معنی در امان بودن از استبداد و حکومت مطلقه بود. این اعلامیه توسط محمدبای (۱۸۵۵-۱۸۵۹م) در ۱۰ سپتامبر ۱۸۵۷ در قصر باردو در حضور بزرگان ملت و سران نظامی خوانده شد و به تصویب رسید (عبدالوهاب، ۲۰۰۱: ۱۷۲). در سال ۱۸۶۱م. قانون اساسی شکل کامل‌تری به خود گرفت و براساس آن تقسیم قدرت و تفکیک قوا به قوه مجریه، مقننه و قضائیه صورت گرفت (Huseyn Hilmi, 1970: 1/143)

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۴۳

اصلاح طلبی چون خیرالدین تونسلی (۱۸۲۰-۱۸۹۰م)^۱ و احمدبن ابی الضیاف (۱۸۰۲-۱۸۷۴م)^۲ تدوین و برابری تمام شهروندان ساکن تونس با هر نژاد و مذهبی در مقابل قانون مطرح شد (بن خوجه، ۱۹۸۶: ۱۵۷). البته این قانون نامه فاقد قانونی درباره زنان و حقوق آنان بود. نخستین آواهای فمینیستی در تونس از زمان استعمار فرانسه آغاز شد.

در این زمان (۱۸۸۱-۱۹۵۶م) در پی گسترش جریان اصلاح طلبی دینی در منطقه و تعاملات علمای تونس و مصر، جریان نوگرایی اسلامی گفتمان غالب در تونس شد. این مدل از نوگرایی که از آن به «نوگرایی اسلامی» یاد می شود، خواهان مدرنیته ای همسو با فرهنگ اسلامی بود و به بازتعریف مفاهیم دینی نظر داشت (میرزایی، ۱۳۹۹: ۱۰۷). علمای اصلاح طلب زیتونه از جنبش اصلاح طلبی دینی استقبال کردند و از نخستین مدافعان حقوق زن در تونس بودند. در این دوره برای نخستین بار طاهر الحداد (۱۸۹۹-۱۹۳۵م) از اندیشمندان نوگرای جامع زیتونه،^۳ به نگارش کتابی با عنوان *امراتنا فی الشریعة و المجتمع* درباره زنان اقدام کرد. او در این کتاب موضوعاتی چون جواز تعدد زوجات، دسترسی آسان مردان به طلاق، آموزش، حجاب و اشتغال زنان را مورد توجه قرار داد و در چالشی جدی با علمای سنت گرا قرار گرفت. سنت گرایان که در پی جریان مدرنیته، موقعیت و مرجعیت فکری و اجتماعی خود را در خطر می دیدند، به مقابله با دیدگاه های حداد پرداختند و حتی او را از حقوق شهروندی محروم کردند. پس از وی متفکران و زنان روشنفکری پا به عرصه گذاشتند که به طور جدی به موضوع زنان پرداختند. از این زمان به بعد زنان تونس شاهد افزایش سطح سواد، تأسیس مدارس دخترانه، شکل گیری اتحادیه ها و مطبوعات خاص زنان بودند و در سال های نزدیک به استقلال (۱۹۵۶م) زنان به طور گسترده ای در تحولات جامعه تونس سهیم شدند. این جریان در دوره استقلال با اقدامات «حبیب بورقبیه» رئیس جمهور (۱۹۰۳-۲۰۰۰م) هرچه بیشتر سیاست زده و غرب گرایانه شد. در دوره بورقبیه زنان به شکل بی سابقه ای از

۱. خیرالدین تونسلی از جمله نوگرایان و سیاستمداران تونس بود که در جریان نوسازی تونس نقش تأثیرگذاری در تحولات نوین سیاسی، اداری و فرهنگی داشت (ن.ک. به: التونسی، ۲۰۱۲: ۴۰-۶۰).

۲. ابوالعباس احمدبن ابی الضیاف از دیوانسالاران دربار بای های تونس بود و در سمت هایی چون منصب قضاء، وزارت، دیوان انشاء و قائم مقامی فعالیت کرد. سفرهای متعدد وی به استانبول و پاریس در سال ۱۸۳۰ و ۱۸۴۶م. باعث آگاهی وی از نظام های سیاسی جوامع متعدد و آشنایی با نقاط ضعف و قوت حکومت بای های حسینی شد (ابن ابی الضیاف، ۱۹۹۹: ۴۸/۱).

۳. بعد از فتح آفریقه توسط عبیدالله بن حجاج در سال ۱۱۴ق، مسجد زیتونه نیز احداث شد (ابن عداری، ۱۹۴۸: ۵۱/۱) و طی قرون متمادی یکی از مهم ترین مراکز تعلیم علوم اسلامی در شمال آفریقا شد. این مرکز در دوره استعمار فرانسه (۱۸۸۱-۱۹۵۶م) مهم ترین کانون جنبش های سیاسی و فرهنگی بود.

امتیازات و حقوق اجتماعی بهره‌مند شدند که موقعیت آنها را در منطقه برجسته کرد. امروزه نیز زنان تونس در میان کشورهای اسلامی از سطح بالایی از امتیازات اجتماعی برخوردارند. نقش و تأثیر زنان در تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع در حال توسعه اسلامی در دهه‌های اخیر، مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. با توجه به اینکه جنبش زنان در تونس جریان رو به رشد بوده و زنان تونس در مقایسه با زنان سایر جوامع اسلامی در عرصه اجتماعی و سیاسی جامعه تأثیرگذار بودند، بررسی زمینه‌ها و دستاوردهای جنبش زنان تونس در نخستین مرحله آن (طی سال‌های ۱۸۸۱-۱۹۵۶م) پژوهش‌های بیشتری را می‌طلبد. تاکنون تحقیقات متعددی در حوزه مطالعات زنان در سرزمین‌های اسلامی به‌خصوص مصر و عثمانی صورت گرفته است، اما در مورد تونس پژوهش‌های جامع‌تری احساس می‌شود. از این رو، نگارنده با شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع مستند تاریخی به مطالعه وضعیت زنان در دوره استعمار (۱۸۸۱-۱۹۵۶م)، بررسی زمینه‌های مؤثر در شکل‌گیری جنبش زنان، معرفی چهره‌های برجسته فمینیست در تونس، چالش میان سنت‌گرایان و نوگرایان و نتایج این تحولات پرداخته‌اند. در ادامه، برخی از پژوهش‌های مربوط به زنان تونس معرفی شده است.

مقاله «نقش زنان در تحولات خاورمیانه؛ مطالعه موردی تونس و مصر» نوشته نسرين مصفا و منور میرزایی (۱۳۹۳)، به بررسی نقش زنان و سهم آنان در تحولات سیاسی، اجتماعی جامعه تونس پرداخته شده است. نگارندگان بر این باورند که این مشارکت با وجود تغییرات اساسی در حقوق زنان چشمگیر نبوده و علت آن حاکم بودن همان نگاه سنتی به زنان و تداوم ساختار مبتنی بر مردسالاری است. در مقاله دیگری با عنوان «روند سیاسی شدن مسئله جنسیت در تونس و اثرات آن بر انقلاب ۲۰۱۱ تونس» (محبوبه پاک‌نیا و بهرنگ طاهری، ۱۳۹۵) نویسندگان به بررسی انگیزه حکومت از برقراری سیاست برابری جنسیتی و نقش زنان و مطالبات آنها در انقلاب ۲۰۱۱م. تونس پرداخته‌اند. همچنین «منیره چاراد» از حامیان حقوق زنان در تونس مقالات متعددی درباره زنان نوشته است. او در مقاله «Family law reforms in the arab world: tunisia and morocco» (۲۰۱۲م) به مطالعه تطبیقی اصلاحاتی که در حوزه نظام حقوق زن در دو کشور تونس و مراکش صورت گرفته، پرداخته و وضعیت تونس را مترقی‌تر توصیف کرده و آینده این جریان را نیز روشن‌تر برآورد کرده است. خانم «بدری بلقیس» از زنان فمینیست سودانی در سال ۲۰۱۷م کتابی با عنوان *Womans Activitism in Africa* نگاشت و در انتشارات مادیسون^۱ به چاپ رساند. او در این کتاب به بررسی وضعیت زنان در کشورهای آفریقایی از جمله تونس پرداخت. وی با رویکرد

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۴۵

جامعه‌شناسانه به ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی زنان با وجود اصلاحاتی که در حقوق آنان صورت گرفته، پرداخته است. خانم «لیلیا العیبدی» متفکر تونسی نیز در کتاب *جندور الحریکة النسائیة بتونس* (۱۹۹۰: انتشارات دار النشر بتونس) به معرفی چهره‌های برجسته فمینیست در تونس و جنبش‌های اجتماعی آنها پرداخته است.

آ. پیشینه توجه به حقوق زنان

مسئله زن در مرحله پیش از استعمار به‌طور خاص مورد توجه نوگرایان قرار نگرفت و اگر هم سخنی از زنان به میان می‌آمد، به شکل عمومی از زن سخن گفته می‌شد و بیشتر هم زنان خانواده‌های ثروتمند شهری طبقه بالا و متوسط مد نظر بودند؛ زیرا بیشتر زنان مسلمان آن زمان را زنان روستایی با پایگاه اجتماعی و طبقات پایین تشکیل می‌دادند. در مجموع، می‌توان گفت در قرن نوزدهم در خطه شمال آفریقا هرچند در پی تمدن‌گرایی و نوگرایی بودند، نگاه به زن همان نگاه سنتی تاریخی بود. در این نگاه، نظام اجتماعی هرمی بود که در سطح بالاتر آن مرد، سپس زن، برده، کنیز، طفل و معجون قرار داشتند. همچنین خاستگاه نظری و عملی این رویکرد ریشه در دیدگاه فقهی اسلام داشت که اساساً متوجه شهرها بود؛ یعنی فقه شهری که به روستاها توجه نداشت؛ زیرا در روستا رؤسای عشایر و قبایل طبق عرف عمل می‌کردند و در این حوزه جغرافیایی حساسیتی نسبت به برخی مسائل مثل پوشش زن و یا خروج از منزل وجود نداشت (الشرفی، ۱۳۸۳: ۱۸۷).

با اینکه متفکران این دوره از وضعیت زنان جوامع مدرن آن زمان آگاه بودند، اما درباره حقوق زنان اقدامات خاصی انجام ندادند. زنان در جوامعی چون مصر و عثمانی که پیشتر از تونس با مدرنیته آشنا شده بودند، در فعالیت‌های اجتماعی آزادی عمل بیشتری داشتند. محمد السنوسی (۱۸۵۱-۱۹۰۰م) متفکر تونسی، در *سفرنامه خود* (تألیف ۱۸۸۶م) در گزارش مشاهداتش از بازار استانبول گفته است زنان ترک آزادانه در بازار استانبول در کنار مردان به خرید مایحتاج خود مشغول‌اند، آنها نقاب به چهره ندارند و از دخانیات و مشروبات نیز استفاده می‌کنند. اینان رفتاری مشابه زنان رومی دارند (السنوسی، [بی‌تا]: ۱۰۰). خیرالدین تونسی وزیر در سال ۱۸۷۷م. در کمیته‌ای که درباره اهمیت تعلیم و تربیت به عنوان مهم‌ترین ابزار رشد و توسعه در جامعه تشکیل داد، بر ضرورت حضور دختران در مدارس و آموزش آنان تأکید کرد (عبدالوهاب، ۱۳۵۳: ۱۰۷). البته اقدامی در این زمینه صورت نگرفت.

در این مرحله، نظام آموزشی با تحولات گسترده‌ای روبه‌رو شد و مدارس، شیوه‌ها و مواد آموزشی همگی مدرن شدند، اما مدرسه‌ای خاص دختران وجود نداشت و آموزش دختران

مبتنی بر همان شیوه‌های سنتی بود. ابن‌ابی‌الضیاف متفکر و سیاستمدار دربار بای‌های حسینی تونس گفته است اساتیدی وجود داشتند که به دختران نیز آموزش می‌دادند. وی از فردی به نام شیخ احمد بن عبدالله السوسی^۱ یاد کرده که به محصلان دختر قرآن، تصوف، فقه و ادب می‌آموخت و پدرش شیخ الحاج بن بالضیاف بن عمر (متوفای ۱۸۳۸م) نیز برای دختران خطبه می‌گفت (ابن‌ابی‌الضیاف، ۱۹۹۹: ۲۲/۷). آموزش دختران به تصریح ابن‌ابی‌الضیاف شامل موضوعاتی چون آموزش کتاب‌های عقاید، قرآن، فقه، ادب و تصوف بود. وی خود محصلان دختری داشت که به آنها این دروس را آموزش می‌داد. همچنین در این دوره و پیش از آن، دختران تونسی در سنین سیزده و چهارده سالگی توسط زنان معلم، قرآن و نیز فنون خیاطی را می‌آموختند و اغلب توسط پدران‌شان فضایل اسلامی را فرا می‌گرفتند (همو، ۱۹۹۹: ۱۰۶/۷-۱۰۷).

یکی از نمونه‌های دیدگاه سنتی درباره حقوق زنان، رساله احمد بن‌ابی‌الضیاف فی المرأة است. این رساله به خوبی نمایانگر استمرار نگاه سنتی است که تا این زمان در بیشتر کشورهای اسلامی حاکم بود. در واقع، رساله المرأة پاسخ ابن‌ابی‌الضیاف به ۲۱ سؤال «لئون روش»^۲ یکی از سران فرانسه، درباره وضعیت زنان مسلمان است. سؤالات وی درباره زن مسلمان شامل زمینه‌های مختلف فقهی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی است. ابن‌ابی‌الضیاف گفته است زن مغربی در کنج خانه نشسته است و در زمینه رعایت حقوقش تابع احکام دین است. غالباً آموزش او از قرائت و کتابت و فراگیری امور زنانه‌ای چون خیاطی و گل‌دوزی فراتر نمی‌رود، فراگیری علم و دانش برای آنان ضروری نیست؛ زیرا مسئولیت‌های خطیر جامعه مثل امامت، رهبری، قضاوت و نیز نگهداری از مرزها برعهده مردان است و وظیفه زن تدبیر امور منزل است (الشنوفی، ۱۸۶۸: ۴۹-۱۱۲). این نخستین بار بود که به شکل صریح و مستقیم به موضوع زنان پرداخته شد. او در این رساله به دفاع از موقعیت زنان در جامعه آن روز پرداخت. در مجموع، دیدگاه‌های او محافظه‌کارانه است و نشان‌چندانی از نواندیشی در این حوزه ندارد (Cicek, 2006: 13). با این حال، می‌توان نگارش رساله‌ای در مورد زنان و طرح مسئله زن - هرچند با رویکردی محافظه‌کارانه - را حرکتی رو به جلو در نیمه قرن نوزده میلادی قلمداد کرد.

۱. منسوب به شهر سوسه.

ب. عوامل مؤثر در اصلاح موقعیت اجتماعی زنان

۱. استعمار فرانسه و تأسیس مدارس دخترانه

فرانسه در راستای انگیزه‌های استعماری خود در الجزایر، اقدام به اشغال نظامی تونس در سال ۱۸۸۱م. کرد و طی دو قرارداد «باردو» و «المرسی»^۱ تمام بخش‌های کشور تحت سلطه رژیم فرانسه درآمد و حاکم تونس بدون اجازه فرانسویان حق هیچ‌گونه تصمیم‌گیری در امور داخلی و خارجی را نداشت. تعلیم و تربیت یکی از ابزارهای مهم فرانسه برای اجرای طرح‌های استعماری بود. بر همین اساس، دولت فرانسه در همان نخستین سال‌های استعمار با ایجاد اداره آموزش همگانی، نظام آموزشی دولتی را در تونس برقرار کرد. در این دوره برای نخستین بار مدارس دخترانه‌ای تأسیس شد که علوم جدید به زبان فرانسوی تدریس می‌شد و دانش‌آموزان بدون در نظر گرفتن نژاد (تونسی یا اروپایی) و مذهب (یهودی، مسیحی، مسلمان) در شرایط یکسان و رایگان آموزش می‌دیدند (قصاب، ۱۹۸۶: ۳۲۰) و در اقدامی بی‌سابقه مؤسسات تربیت معلم به‌خصوص برای زنان (ماکن، [بی‌تا]: ۶۴) شکل گرفت.

آنچه در اینجا حائز اهمیت است، بحث آموزش زنان است. در دوره استعمار برای نخستین بار مدرسی ویژه آموزش دختران دایر شد. اولین مدرسه دخترانه دو دهه پس از آغاز تحت‌الحمایگی و در سال ۱۹۰۰م. تأسیس شد. این مدرسه اروپایی برای دختران مسلمان توسط همسر یکی از ژنرال‌های فرانسوی مقیم تونس تأسیس شد. مدارس تأسیس شده توسط فرانسویان در شهرهای مختلف تونس از جمله سوسه، قیروان، منستیر و صفاقس گسترش پیدا کردند که ابتدا با مقاومت برخی افراد سنت‌گرا روبه‌رو شدند. در این مدارس دختران تونسی با زبان و فرهنگ فرانسوی آشنا می‌شدند. تاریخ و جغرافیای فرانسه جایگزین تاریخ و جغرافیای تونس و بلاد اسلامی شده بود. همچنین تعدادی مدرسه فنی برای دختران احداث شد. برنامه درسی این مدارس شامل اخلاق، قرائت، محفوظات و حساب و نیز دانش‌هایی مربوط به شغل‌های خانگی، تربیت فرزند، گل‌دوزی، خیاطی و موضوعاتی از این قبیل بود. در سال ۱۹۲۰م. هزار دانش‌آموز دختر در سراسر تونس مشغول به تحصیل بودند که از این میان دویست دختر در مدارس فنی (صنعتی) مشغول به تحصیل بودند که اغلب از خانواده‌های شهری و اعیانی پایتخت بودند (قصاب، ۱۹۸۶: ۳۰۳). مدرسه ابتدایی دخترانه «پول کامبون»^۲ (تأسیس ۱۸۹۸)، مدرسه «ارمون فالنار»^۳ (۱۹۱۵) و «ژول فری»^۱ (۱۹۱۴) از جمله مدارس

۱. قرارداد باردو و المرسی منسوب به شهرهای تونس، به ترتیب در سال‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۸۳م. از سوی دولت فرانسه بر تونس تحمیل شد (ثامر، ۱۹۴۸: ۲۹-۳۰).

2. Paul Cambon
3. Jules Ferry

۱۴۸ / جنبش زنان در تونس: از شکل‌گیری رویکرد اسلامی تا پیدایش دیدگاه سکولاریستی... / زهرا میرزایی

دخترانه بودند. در سال ۱۹۲۰م. نیز دارالمعلمات برای تربیت معلمان زن احداث شد (همو، ۱۹۸۶: ۳۳۰). خانواده‌های سنتی معتقد بودند این مدارس فاقد روح دینی هستند و اخلاق دختران تونسی را فاسد می‌کند. آنها در کلاس‌های درس خود، تحت تعلیم معلمان زنی بودند که حجابشان مغایر با حجاب زنان مسلمان بود. همین امر موجب مخالفت علما و امتناع خانواده‌های تونسی از تحصیل دخترانشان در این مدارس شد. شیخ عبدالعزیز ثعالبی در این باره معتقد بود زن همچون ستون خانواده و جامعه است. تن دادن به چنین چیزی (فرستادن دختران به مدارس فرانسوی) انتحار به دست خویشتن است (الثعالبی، ۱۹۷۵: ۶۱).

این دیدگاه بیش از هر چیز از نگاه خصمانه مردم نسبت به غرب و استعمار و ترس از دست دادن فرهنگ اسلامی و بومی ناشی می‌شد. این نگرش همچنین نسبت به سایر مؤسسات آموزشی که فرانسه احداث کرده بود، وجود داشت. ثعالبی بر این باور بود که فرانسویان در دل‌های فرزندان مسلمان بذر حقارت می‌کارند و در عقول آنها مطالبی فاقد معنا و مفهوم منتقل می‌کنند که آنها را به انحراف می‌کشاند (الثعالبی، ۱۹۷۵: ۶۵). با این اوصاف، تا سال ۱۹۵۶م. بیش از ۹۰٪ زنان بی‌سواد بودند (منصور رجب، ۱۳۸۴: ۱۳۶). تعلیم و تربیت دختران در نظام آموزشی جدید با استقبال کمی روبه‌رو شد، اما از همین دوران بود که آموزش دختران به‌طور رسمی در مدارس خصوصی (با حمایت علمای نوگرا) و مدارس دولتی (با نظارت رژیم فرانسه) صورت گرفت.

۲. نقش نوگرایان و حمایت از آموزش زنان

رویارویی با استعمار فرانسه و سلطه نظامی و فکری آن، چهره فرانسه را به عنوان کشور مدرن و الگوی توسعه و رشد، در نظر تونسی‌ها در هم شکست. علاوه بر این، متفکران نوگرای تونس تحت تأثیر جریان اصلاح‌طلبی دینی که از مصر آغاز شده و سراسر مغرب عربی را درنوردیده بود، با رویکردی انتقادی نسبت به غرب و مدرنیته آن نگریستند.

چنان‌که گفته شد، در این دوره مدارس دخترانه‌ای در تونس احداث شدند که با سنت‌های موجود در تونس منافات داشت. برخی از این مدارس مختلط (حضور همزمان دانش‌آموزان دختر و پسر) بودند و معلمان زن با پوشش غیراسلامی در مدرسه حاضر می‌شدند. محتوای آموزشی نیز نسخه کپی‌شده‌ای از نظام آموزشی فرانسه بود. از این رو، توجه به آموزش دختران نخستین واکنش علمای نوگرای تونس در این برهه بود.

۲-۱. نقش جمعیت خلدونیه

شعار «آموزش زنان» برای نخستین بار از سوی جمعیت «خلدونیه»^۱ مطرح شد. بشیر صفر (۱۸۶۵-۱۹۱۷) از بنیان‌گذاران مدرسه خلدونیه، از جمله حامیان آموزش زنان بود. آشنایی بشیر صفر با «نازلی فاضل هانم (خانم)» زن روشنفکر مصری (۱۸۵۳-۱۹۱۴م)، در پیدایش چنین تصمیمی بی‌تأثیر نبود.

نازلی فاضل که در دیدگاه‌های قاسم امین (۱۸۶۳-۱۹۰۸)^۲ در حوزه مسائل زنان تأثیرگذار بود، طی سال‌های زندگی خود در فرانسه، با اصلاح‌طلبان تونس آشنا شد. وی در سال ۱۸۹۶م. به تونس سفر کرد و از سوی اعضای خلدونیه رئیس افتخاری جمعیت شد. انتخاب یک زن در مقام ریاست یک مجموعه فرهنگی، برای زنان تونس می‌توانست تحسین‌برانگیز باشد. تحت تأثیر تشویق‌های نازلی فاضل، بشیر صفر در سفری همراه با وی از مدارس مصر که زودتر از تونس با موضوع آموزش زنان آشنا شده بودند، دیدن کرد و بعد از بازگشت از مصر، نخستین مدرسه دخترانه را در تونس تأسیس کرد (محمد کرو، [بی‌تا]: ۱۹۱-۱۹۲). همچنین وی در کنفرانس آفریقای شمالی (سال ۱۹۰۸م) در پاریس، به ایراد سخنرانی با عنوان «تعلیم بنت المسلمة» پرداخت و در آن ضرورت احداث مدارس برای دختران مسلمان تونس مشابه مدارس موجود در ترکیه و مصر را مطرح کرد و بر تدریس تمام مواد آموزشی به زبان عربی تأکید و اذعان کرد که این دختران، مادران فرداوند که زبان قومی را در نفوس اطفال خود می‌کارند (زمرلی، ۱۹۸۶: ۱۴). حمایت از زنان و آموزش آنان بدین‌جا ختم نشد.

محمد صالح النیفر (۱۹۰۲-۱۹۹۲) از استادان زیتونه و همسرش سعاد النیفر، در سال ۱۹۴۷م. سه مدرسه دخترانه یکی در «باب الإنارة»، یکی در «باب الخضر» و دیگری در شهر سوسه برای دختران تأسیس کردند. آنها همچنین مدرسه‌ای برای تربیت معلمان ایجاد کردند. در سال ۱۹۵۲م، محمد فاضل بن عاشور (۱۸۷۹-۱۹۷۳) که ریاست جامع زیتونه را برعهده داشت، شعبه دخترانه زیتونه را راه‌اندازی کرد و محمد صالح النیفر مدیر بخش دختران جامع زیتونه شد. وی در همان زمان درخواست تأسیس مجله‌ای برای زنان تونس کرد که از سوی حاکم وقت موافقت نشد (زرکلی، ۲۰۰۲: ۳۰۰/۲). ماهنامه «نساء التونسیات» به زبان فرانسوی،

۱. گروهی از نوگرایان که در مدرسه مدرن صادقیه (منسوب به محمدصادق بای) تحصیل کرده بودند، اقدام به راه‌اندازی جمعیت خلدونیه (منسوب به ابن خلدون) کردند و مدرسه نوین خلدونیه را در راستای نوسازی نظام آموزشی تأسیس کردند (SAYADI, 1976: 10/924).

۲. قاسم امین از جمله نوگرایان و روشنفکران مصری بود که با نگارش *تحریر المرأة و المرأة الجدیة* به دفاع از زنان و حقوق آنها پرداخت.

۱۵۰ / جنبش زنان در تونس: از شکل‌گیری رویکرد اسلامی تا پیدایش دیدگاه سکولاریستی... / زهرا میرزایی

دیگر نشریه‌ای بود که با مشارکت زنان تونس و فرانسوی (شارلوت جولان^۱) و زنی یهودی به نام «قلادیس عدّه» چاپ می‌شد و زنان تونس از جمله حفیظه دراج، شریفه سعداوی و زهره بن سلیمان از جمله نویسندگان آن بودند (Badri, 2017: 126-127). شعبه زنان «جمعية الشبان المسلمین» و «نادی الفتاة الاسلامیة» در سال ۱۹۵۴م. با هدف دفاع از حقوق زنان و نیز مبارزه با گسترش فسادهای اخلاقی ناشی از جنگ شکل گرفتند. نتیجه فعالیت‌های این دو نهاد، ایجاد مدرسه دخترانه در المرسی و حمام الأنف از شهرهای تونس و نیز یک مدرسه حفظ قرآن بود. توحیده فرحات، زینب الورتانی و فاطمه بن علی از زنان فعال آن بودند. مجله «الهام» از جمله مجلات خاص زنان بود که از سوی این باشگاه (نادی الفتاة الاسلامیة) راه‌اندازی شد. البته همچنان درصد بالایی از زنان بی‌سواد بودند (ضیف‌الله، ۱۹۹۵: ۱۴۰).

در این دوره در سرزمین‌های اسلامی نگاه به زن در سنت و فقه اسلامی، جواز تعدد زوجات، دسترسی آسان مردان به طلاق و نیز موضوعاتی چون آموزش، حجاب و اشتغال مورد توجه قرار گرفت. موضوع زن نخستین بار در نوشته‌های روشنفکران مصر و ترکیه مطرح شد و این موضوع با مباحث دیگری همچون ناسیونالیسم، ترقی ملی، اصلاح سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که این روشنفکران برای جامعه بسیار مهم می‌پنداشتند، درآمیخت. در تونس نیز یکی از علمای نوگرای زیتونه به نام طاهر الحداد (۱۸۹۹-۱۹۳۵م) با نگارش کتاب *امراتنا فی الشریعة و المجتمع*، برای نخستین بار به حمایت از زنان پرداخت و بسیاری از قوانین و فرهنگ مردسالارانه را به چالش کشید.

۲-۲. نقش طاهر الحداد (۱۸۹۹-۱۹۳۵م) و کتاب *امراتنا فی المجتمع و الشریعة*

طاهر الحداد متفکر تونس، تحصیلات دینی خود را در تونس گذراند. او از نمایندگان نسل جدید نوگرایان در تونس بود که به بازتعریف مفاهیم دینی نظر داشتند و معتقد بودند اسلام تمام ظرفیت‌های لازم برای نوسازی و اصلاح جامعه را داراست. او در طرح آرا و نظریات خود در زمینه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، ضمن توجه به منابع اسلامی، به همراهی و همگامی با مقتضیات زمان معتقد بود.

الحداد از سویی گرایش‌های ملی‌گرایانه، عدالت‌خواهانه و دشمنی با استعمار اقتصادی و فرهنگی داشت و از سوی دیگر، خواهان استفاده کشورهای اسلامی از پیشرفت‌های جدید تمدن غربی بدون از دست دادن هویت ملی و مذهبی این جوامع بود. اقدام برجسته و تأثیرگذار وی یکی دفاع همه‌جانبه از حقوق زن در جامعه اسلامی به‌طور عام و در تونس به

1. Charlotte Golan

طور خاص و دیگری ایجاد نخستین جمعیت همکاری اقتصادی در تونس بود. وی دیدگاه‌های اسلامی را به تحولات جدید تمدن اروپایی پیوند زد و با آن مقایسه کرد (ابوزید، ۲۰۰۴: ۷۱). او در مقدمه کتاب *امراتنا* نوشته است، قرآن احکام خود را به روش نگارش کتاب، تبویب نکرده است و از این رو، شریعتش نتیجه‌تطور در زندگی است، نه آنکه فصولی باشد از پیش تعیین شده که باید بر زندگی تحمیل شود و این از مهم‌ترین عوامل انتشار آن در زمان کوتاه بود. حداد بر تفکیک میان ذاتی و عرضی در اسلام تأکید می‌ورزید و احکام را که از جمله عرضیات به شمار می‌رود، تابع شرایطی می‌دانست که بایستی بر مبنای آن تغییر یابد (الحداد، ۱۹۹۹ب: ۱۱).

الحداد برای مرتبط کردن مسلمانان به فرایند تجدد، میان آنچه که اسلام بیان کرده و آنچه که بدان سبب آمده، تفاوت قائل شده و گفته است آنچه که اسلام آورده، متعلق به وضعیت جاهلیت است. از این رو، احکامی که وضع کرده، اقرار به آن وضعیت است و آن را تعدیل می‌کند. تا زمانی که آن وضعیت باقی بماند، باقی است، اما با از بین رفتن شرایط آن زمان، احکام آن نیز از بین می‌رود. بدین ترتیب، با از بین رفتن احکامی که در زمان جاهلیت و صدر اسلام آمده است، به اسلام ضرری نمی‌رسد. مسائلی چون بردگی، چند همسرگزینی مردان و مواردی از این قبیل از نظر او چنین‌اند (همو، ۱۹۹۹ب: ۱۳-۱۴). از دیگر سو، وی برای زنان به عنوان نیم دیگر جامعه برای رشد و توسعه جامعه، با مشاهده اوضاع رقت‌بار کارگران تونسی در دوره سلطه استعماری فرانسه، به همراه دوست و همکار خود محمدعلی حامی (حنبه)، اقدام به ایجاد نخستین جمعیت همکاری اقتصادی تونس (جمعية التعاون الاقتصادي التونسي) کرد که به «جامعه کارگران تونس» (جامعة عموم العمالة التونسية) معروف شد (التیمومی، ۱۹۹۹م: ۱۹۶/۲). او کتاب *العمال التونسيون و ظهور الحركة النقابية* (کارگران تونسی و پیدایش جنبش سندیکایی) را در ۱۹۲۷م. منتشر کرد و در آن به بررسی تاریخچه تأسیس جمعیت و دلایل ناکامی و سرکوبی آن پرداخت. دغدغه‌های اقتصادی وی در دیدگاه‌های فمینیستی وی نیز تأثیر گذاشته بود.

دیدگاه‌های الحداد درباره زنان را می‌توان در کتاب وی *امراتنا فی الشريعة و المجتمع* جست. او همچون معاصرانش طهطاوی و عبده، در موضوعاتی نظیر حجاب، تعدد زوجات، طلاق، مساوات زن و مرد و آموزش زنان، به اقامه ادله عقلی و نقلی برخاست که از نیازمندی‌های جدید جامعه و ارتباط با غرب نشأت می‌گرفت. ویژگی این متفکران این بود که آرای خود را صرفاً از نگاه غرب ترویج نمی‌کردند، بلکه غرب آنان را واداشت تا در میراث دینی و فرهنگی خود بازبینی کنند و به معارضه با سنت‌گرایان که به ظاهر نصوص پایبند بودند

۱۵۲ / جنبش زنان در تونس: از شکل‌گیری رویکرد اسلامی تا پیدایش دیدگاه سکولاریستی... / زهرا میرزایی

و مقتضیات زمان را در نظر نمی‌گرفتند، برخیزند. آموزش دختران می‌توانست سازمان اجتماعی سنتی را بر هم زند و ارزش‌های موروثی را دگرگون سازد تا مسلمانان بتوانند در تمدن مادی غرب با آن همراه شوند (الشرفی، ۱۳۸۳: ۱۸۹). الحداد در این باره می‌گفت طبیعت شمال آفریقا و به‌طور کل کشورهای عربی به گونه‌ای است که از آموزش زن گریزان‌اند و این به سبب ترس از آزادی زن بوده است که اگر این دیدگاه نبود، آموزش زن به تأخیر نمی‌افتاد.

توجه بیش از حد به حجاب زنان نیز مانع دیگری بر سر راه بوده است (الحداد، ۱۹۹۹: ۱۱۸). او معتقد بود زن و مرد هر دو به یک اندازه حق آموزش دارند. از نظر او، زن فاصله زنی است که زبان و تاریخ قوم خود و نیز اصول دینش را به خوبی بداند و علوم طبیعی و ریاضیات را فرا بگیرد. زن مسلمان به اندازه مرد حق دارد که ورزش را در زندگی خود بگنجانند تا جسم و روح سالمی داشته باشد؛ زیرا او جنس مؤکد است. شعر و موسیقی و نگارگری روح زن را تقویت می‌کند و امید به حیات را در او فزونی می‌بخشد. زن اروپایی با داشتن چنین خصوصیتی در جامعه مدرن اروپا زندگی می‌کند. همین موضوع باعث شده است مردان تونسی که در غرب تحصیل می‌کنند، زنان اروپایی را به دلیل داشتن چنین ویژگی‌هایی به خود نزدیک ببینند و به همین دلیل ازدواج با زنان اجنبی در میان جوانان تحصیل کرده افزایش یافته است (همو، ۱۹۹۹: ۱۳۲-۱۳۴).

توسعه اقتصادی و مادی یکی از ارزش‌های محوری بود که حامیان آزادی زن را وا می‌داشت تا زنان را به تولید فرا خوانند و عضو بیکار در جامعه نباشند. بی‌شک الحداد نیز بر این ارزش توجه داشته است. او و محمدعلی حنبه (۱۸۹۰-۱۹۲۸م) در راه‌اندازی تعاونی‌های ملی و شکل‌گیری نخستین اتحادیه کارگری در تونس مشارکت داشتند. او فقر را ریشه اصلی بیماری‌های اجتماعی می‌دانست که به خانواده و جامعه آسیب می‌رساند. او می‌گفت نمی‌توان از این وضعیت خارج شد مگر با آموزش زنان و آن هم با برنامه‌ریزی‌های آموزشی مناسب، با نقش عمرانی و اجتماعی زنان (همو، ۱۹۹۹: ۱۴۶). از نظر حداد زنان حق دارند که برخی صنایع و حرف را فرا گیرند تا ضمن اینکه در امر معیشت به همسرانشان کمک می‌کنند، در صورت از دست دادن همسر و سرپرست، توانایی تأمین نیازهای خود و فرزندانشان را داشته باشند؛ همچون زنان اروپایی که در پیشرفت و مجد جامعه خود سهیم‌اند (همو، ۱۹۹۹: ۱۳۴). این مسئله سبب شد مرکز اصلی توجه به زن از شئون دینی و فقهی به سوی پیشرفت‌های اقتصادی متحول شود و اصلاح‌طلبان به نقض ادله کسانی پرداختند که زن را از نگاه غریبه دور می‌داشت و اجازه اختلاط با مردان را به وی نمی‌داد و آموزش زنان را تنها در مسائل دینی و تدبیر منزل خلاصه می‌کردند. او به سامان دادن وضعیت اقتصادی تونس نیز نظر

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۵۳

داشت و در کتاب *العمال التونسيون و ظهور الحركة النقابية* گفته است امتی که نیمی از آن بیکار باشد، به رستگاری نمی‌رسد و نمی‌توان از این وضعیت خارج شد مگر با برنامه‌ریزی‌های مناسب و با نقش عمرانی و اجتماعی زنان در میان امت (الحداد، ۱۹۷۲: ۱۷۶). آنچه که وی را به دفاع از حقوق زنان وا داشته، توسعه اقتصاد جامعه و به شرایطی بود که نوشته‌اش در آن تدوین شده بود؛ یعنی شرایط جنبش عمومی و رهایی از فقر و استعمار.

۳. نقش اتحادیه زنان در پیگیری مطالبات زنان

تشکیل اتحادیه‌ها و روزنامه‌ها و مجلات وابسته به آنها توسط زنان و مردان فرهیخته، از جمله تحولات جدیدی بود که در این دوره شکل گرفت. این اتحادیه‌ها در ابتدا به صورت مؤسسات خیریه‌ای بودند که با انگیزه کمک‌های مادی به فقرا و نیز دانش‌آموزان و دانشجویان مستمند شکل گرفتند، اما در کنار آن به بیداری زنان نیز می‌پرداختند و آنها را از حقوق خودشان آگاه می‌کردند. علم‌آموزی و ارتقای سطح فکری و شأن اجتماعی از دیگر موضوعات مورد تأکید بود.

دهه سی سده بیستم میلادی آغاز مشارکت سیاسی زنان و تشکیل نخستین اتحادیه زنان در تونس بود. در سال ۱۹۳۲م. *جمعية النساء التونسيات* با هدف انجام امور خیریه و نیز بهبود شرایط زنان تشکیل شد. اعضای تشکیل دهنده جمعیت از میان زنان شهری، زنان طبقات بالای جامعه و نیز شاهزاده‌خانم‌ها بودند. از جمله آنها دختران «محمدصالح بن مراد» شیخ‌الاسلام مالکی زیتونه یعنی بشیره، نجیبه و حمیده بن مراد و همچنین وسیله بن عمار و فاطمه القلاتی بودند. در سال ۱۹۳۶م. به صورت رسمی جمعیت به اتحادیه تغییر نام داد و ضمن تقاضای مجوز از حکومت وقت که تحت سلطه فرانسه بود، خواستار داشتن مطبوعاتی ویژه زنان شد. این اتحادیه در سال ۱۹۵۲م. موفق به کسب مجوز شد.

محمدصالح بن مراد که در روزنامه «شمس الاسلام» فعالیت می‌کرد، شرایط نشر مقالات زنان را در روزنامه خود فراهم کرد. هدف اتحادیه حمایت از آرمان فلسطین و دانشجویان آفریقای شمالی در حال تحصیل در مؤسسات غربی بود. این اتحادیه در شهرهایی چون الکاف، سوسه، قیروان، تطاوین و نابل شعباتی ایجاد کرد و هر سال در یکی از این شعبات جلسات عمومی برگزار می‌شد (ضیف‌الله، ۱۹۹۵: ۱۳۸). توحیده بن شیخ (۱۹۰۹-۲۰۱۰)^۱ از اعضای اتحادیه موفق شده بود مجله «لیلی» را برای اتحادیه پایه‌گذاری کند. مجله از سال

۱. نخستین زن پزشک تونسی که در فرانسه تحصیل کرد و وقتی به تونس بازگشت، در بیمارستان‌های تونس مشغول به کار شد (شمام، ۲۰۰۱: ۱۰۰).

۱۹۳۶ تا ۱۹۴۲م. چاپ می‌شد و مردان و زنان نویسنده اغلب با نام‌های مستعار برای مجله مقالاتی می‌نوشتند. در سال ۱۹۳۶م. توحیده بن شیخ که به تازگی مدرک پزشکی خود را از پاریس دریافت کرده بود، مجله «لیلی» را تأسیس کرد (Badri, 2017: 126). احمد بن میلاد (۱۹۰۲-۱۹۹۴م) و همسرش نبیبه (۱۹۰۹-۲۰۰۹م) نیز از اعضای فعال اتحادیه بودند که انجمنی برای کمک به خانواده‌های فقیر تشکیل دادند و از طرف دیگر، در حوزه تنظیم خانواده و پیشگیری از بارداری آموزش‌هایی را به زنان تونس می‌دادند. بدره بن مصطفی القروی، نعیمه بن صالح، جلیله بن حمیده مازالی و منجیه بن عزالدین و امیره عایشه از دیگر اعضای اتحادیه بودند (شمام، ۲۰۰۱: ۱۰۰).

بشیره بن مراد (۱۹۱۳-۱۹۹۳) و طاهر الحداد به نقد رویکردهای مردسالارانه (که به‌طور عام غالب بود) می‌پرداختند و در پی ارائه تفسیر و تبیین مناسب از حقوق برابر زنان مبتنی بر قرآن و سنت اسلامی بودند. آنان همچنین درصدد تلاش برای نقد و اصلاح آن دسته از تفاسیر شریعت اسلامی برآمدند که حقوق زنان را نادیده می‌گرفت. بشیره هدف خود از فعالیت در اتحادیه را تربیت دختر تونس در چارچوب اخلاق اسلامی و نیز تأکید بر آموزش و ترویج و رشد فرهنگ عربی-اسلامی در میان زنان می‌دانست (همو، ۲۰۰۱: ۱۱۵). وی در مقاله «حدیثی مع الوردتین»، «المرأة» و «تربیه الاطفال» به موضوعاتی چون طبیعت زن و تفاوت‌های او با مرد، اهمیت تربیت دختران از منظر اسلام و تلاش زنان برای برقراری عدالت اشاره کرده است (بن مراد، ۱۹۴۸: ۲۹). او در سال ۱۹۳۹م. موفق به تأسیس روزنامه «تونس الفتاة» شد. در اولین چاپ و در صفحه نخست روزنامه نوشته شده بود نام این روزنامه بشارت دهنده افزایش شأن زن تونس خواهد بود. بشیره در مقاله‌ای در این روزنامه گفت از مردم می‌خواهم در زمینه رفع موانع رشد علم و دانش و راه‌اندازی مدارس برای دختر تونس بکوشند. زن تونس امروزه به آگاهی دست یافته است و آمادگی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را دارد. او همچنین زنان را به مقابله با ظلم و ستم استعمار فرا می‌خواند.

به مرور مطالبات زنان به سطح فعالیت‌های سیاسی نیز کشیده شد. برای نخستین بار زنان تونس از جمله نبیبه بن میلاد در وقایع ۱۹۳۸م^۱ با حمل پلاکاردهایی با موضوع تقاضای پارلمان و دولت مستقل برای تونس، همراه مردان در تظاهرات شرکت کردند و عده‌ای از آنها همچون زکیه و جمیله الفوراتی و شاذلیه بوزقر خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدند (ضیف‌الله، ۱۹۹۵: ۱۳۸). یکی دیگر از مسائلی که متفکران این دوره از آن به عنوان معضل

۱. منظور از وقایع سال ۱۹۳۸م، آغاز جریان‌های ناسیونالیستی و مقابله با استبداد داخلی بود (برومند اعلم، ۱۳۹۲:

اجتماعی یاد کرده‌اند، بحث آموزش زنان است. بشیره در این باره گفته است توجه به آموزش زنان در جامعه، محدود به آموزش دانش‌های تقلیدی و سنتی بوده است. در صورتی که اگر زنان تحصیلات عالی داشته باشند، مردان سرزمین ما با زنان بیگانه ازدواج نخواهند کرد. از این رو، تشویق زنان به تحصیل برای حفظ نظام خانواده و تلاش برای آینده تونس ضروری است (بن مراد، ۱۹۵۰: ۱۲-۱۳)؛ چنان‌که حبیب بورقبیه با زنی فرانسوی به نام ماتیلد لوران ازدواج کرد و ثمره ازدواجش پسرش جان بود (العبدی، ۱۹۸۷: ۴۵).

بشیره در کنفرانس دانشجویان شمال آفریقا با حضور جمعی از دانشجویان تونسی، مراکشی و الجزایری در سال ۱۹۲۷م. که در فرانسه برگزار شده بود، این مسئله را مطرح کرد. حبیب ثامر (۱۹۰۹-۱۹۴۹) از روشنفکران تونسی نیز مقاله‌ای با همین مضمون با عنوان «ضرورة محاربة الزواج من اجنبیات مازجاً بین الاخلاق و السياسة» ارائه کرد. وی از این پدیده با عنوان مشکل اجتماعی بزرگی یاد کرد و گفت مرد تحصیل کرده تونسی زن تحصیل کرده و شایسته خود را که از نظر فکری و احساسی به او نزدیک باشد، در جامعه خود نمی‌یابد؛ به همین دلیل به این جنایت بزرگ تن می‌دهد و ثمره آن فرزندانند که از ویژگی‌های قومی به دورند و پدرانشان نیز از خدمتگزاران سرزمینشان نخواهند بود. بعد از این کنفرانس، اتحادیه این مسئله را در مورد دانشجویانی که تحت پوشش دریافت کمک هزینه تحصیلی از سوی اتحادیه بودند، رعایت می‌کرد (همو، ۱۹۸۷: ۴۶). اتحادیه فعالیت‌های خود در حوزه زنان را تا سال ۱۹۵۲م. ادامه داد؛ هرچند که مجوزی دریافت نکرد و هرگز با حزب دستور جدید که حزب ملی‌گرایان به رهبری بورقبیه بود، همراه نشد. بدین ترتیب، حزب بورقبیه که در دهه پنجاه در تونس بلامنازع بود، اتحادیه را منحل کرد و اتحادیه «الاتحاد الوطنی للمرأة التونسیه» تشکیل شد که خط و مشی ملی‌گرایانه داشت (همو، ۱۹۸۷: ۷).

ج. سنت‌گرایان و مقابله با دیدگاه‌های فمینیستی

سنت‌گرایان با انگیزه‌های مختلفی به مقاومت در برابر جریان مدرنیسم می‌پرداختند. آنها تغییرات جدید را در تعارض با روح شریعت معرفی می‌کردند. یکی از موضوعاتی که در این دوره با چالش بسیاری مواجه شد، بحث زنان بود. علمای سنت‌گرای زیتونه به مقاومت در برابر جریان فمینیسم پرداختند و حامیان حقوق زن را به کفر و زندقه متهم کردند و حتی آنها را از حقوق شهروندی‌شان محروم کردند. در مقابل دیدگاه‌های فمینیستی الحداد برخی از شیوخ سنت‌گرا واکنش نشان دادند و با نگارش کتاب‌هایی به رد دیدگاه‌های الحداد پرداختند. در ادامه، برخی از مهم‌ترین موضوعاتی که این دو گروه را در مقابل یکدیگر قرار داد، اشاره

شده است.

الحداد برجسته‌ترین سخنگوی حقوق زنان در این دوره، کتاب خود را به دو بخش شرعی و اجتماعی تقسیم کرد. بخش شرعی کتاب ناظر به نگرش دینی و قسمت اجتماعی آن با ملاحظه وضعیت زن تونس و مقایسه آن با وضعیت زن اروپایی به نگرارش درآمده بود. اندیشه‌های وی در مورد اعطای حق طلاق به زنان، مساوات کامل میان زن و مرد در تقسیم ارث با وجود نص صریح قرآن، تلاش برای لغو حدود اسلامی در مورد کیفر برخی گناهان معین و جانشین کردن برخی از قوانین حقوق غربی، بررسی مسئله حجاب و جلوگیری از تعدد زوجات، خشم و انزجار بسیاری از جمله علمای زیتونه را برانگیخت و با چالش شدیدی روبه‌رو ساخت. وی دیدگاه‌های اسلامی را به تحولات جدید تمدن اروپایی پیوند زد و با آن مقایسه کرد و از مخاطبان خود خواست که به حقوق زن و برابری او با مردان اعتراف کنند. وی در این باره می‌گفت یا باید زن را رها کنیم تا به همراه جریان تجدد غربی به صورت خودرو و بدون راهنما پیش رود، یا اینکه وضع زندگی‌مان را با ایجاد اصول کاملی برای خیزش زن که در واقع خیزش تمامی ملت اسلامی است، نجات دهیم. بر مسلمانان ضروری است که به تربیت زنان پردازند و حقوق مشروع آنان را آن‌گونه که قرآن تصریح کرده و اسلام می‌خواهد، بپذیرند؛ پیش از آنکه این امر از سوی دیگری یعنی غرب و به شیوه آن صورت بگیرد (الحداد، ۱۹۷۲: ۱۱۵-۱۱۶، ۲۱۳-۲۱۴). الحداد معتقد بود اسلام مسئول سرنوشت آسف‌بار زنان در جامعه اسلامی نیست، بلکه مسلمانان به سبب انکار تحولات اجتماعی و لزوم آشتی شریعت با شرایط نوظهور، باید خود را مسئول این فلاکت بدانند (همو، ۱۹۷۲: ۸-۱۰). چهار ماه پس از کنفرانس «افخاریستی»^۱ که در مه ۱۹۳۰ از سوی دولت فرانسه با حضور شخصیت‌های کلیسا برای ترویج و تبلیغ مسیحیت تشکیل و به بسیاری از مقدسات تونس نیز توهین شد، دیدگاه‌های الحداد مورد توجه قرار گرفت (عبدالوهاب، ۲۰۰۱: ۱۶۷). آرای وی در زمان خود با واکنش تند سنت‌گرایان مواجه شد، ولی زمینه‌ساز طرح حقوق زنان شد و به‌خصوص در حوزه زنان در دوره استقلال تونس (۱۹۵۶م) از سوی نوگرایانی چون حبیب بورقبیه (۱۹۰۳-۲۰۰۰) رهبر حزب الدستور جدید، مورد استقبال قرار گرفت.

موضع‌گیری در برابر چنین دیدگاه‌هایی بیش از هر چیز به سبب حضور استعمار بود. سنت‌گرایان سخن گفتن از آزادی زن مسلمان را نیرنگ استعمار و حيله صلیبیان می‌دانستند که

۱. کنگره الأفخاریستی (Eucharistic congress) در واقع مجموعه کنفرانس‌های مذهبی کاتولیک‌ها بود که در کشورهای مسیحی، اغلب هم در اروپا برگزار می‌شد، اما دولت فرانسه در سال ۱۹۳۰م. این کنفرانس را در تونس (در شهر قرطاج) و الجزایر برگزار کرد (حجّی، ۲۰۰۴: ۱۲۴).

غرب زده‌ها فریفته آن شده‌اند و پیامدهایش را در سست کردن بنیاد نظام خانواده اسلامی و گسترش فساد بر روی زمین و رهایی از ارزش‌های اسلامی درنیافته‌اند (الشرفی، ۱۳۸۳: ۱۸۸). این گروه الحداد و کتابش را دستاویزی در دست استعمار می‌دانستند.

محمدصالح بن مراد (۱۸۸۱-۱۹۷۹) شیخ‌الاسلام حنفی، از تحصیل‌کردگان و اساتید رتبه اول زیتونه و نویسنده مقالاتی برای روزنامه‌های «الزهره» و «شمس الاسلام» با مشی محافظه‌کارانه بود. او در رد دیدگاه‌های طاهر الحداد کتابی با عنوان *الحداد علی إمرأتنا فی المجتمع و الشریعة* نگاشت و در آن الحداد را به زندقه متهم کرد. وی حضور زن در اجتماع را مایه ترویج فحشا و نیز باعث رعب و وحشت وی از هر آنچه که امنیت او را تهدید می‌کند، بیان کرد (بن مراد، ۱۹۳۱: ۵۰). درحالی‌که الحداد با طرح مفهوم نسبیت و تاریخت، در اجتماعی که وضعیت زن در آن بندی بود، تفسیری از احکام اسلام درباره زن ارائه داد و در همان آغاز اعلام کرد این احکام، احکام نهایی نیستند، بلکه احکامی هستند که از شرایط اجتماعی که در آن نازل شده‌اند، برمی‌خیزند (الحداد، ۱۹۹۹ب: ۱۲-۱۳). «عمر البری المدنی» از دیگر شیوخ زیتونه نیز با شمشیر آخته‌ای به رد دیدگاه‌های الحداد در کتاب *السيف الحق علی من لا یری الحق پرداخت*. محمدصالح از اینکه الحداد به عنوان یکی از دانشجویان زیتونه چنین سخنانی می‌گفت، اظهار تعجب و شگفتی کرده و گفته است حداد راه افراط را پیموده است. اظهارات وی درباره آزادی زن مخالف باحیایی است که اسلام آن را بخشی از ایمان می‌داند (بن مراد، ۱۹۳۱: ۱۸). الحداد دیدگاه افرادی مثل محمدصالح را جریانی ویرانگر و بلایی معرفی می‌کرد که آنها را تا حد جوامع اروپایی مقارن ظهور اسلام تنزل می‌دهد (الحداد، ۱۹۹۹ب: ۱۸). وی در مورد نقابی که زن تونس بر صورتش می‌زد می‌گفت حجاب امری شخصی است. فسق و فجور ارتباطی با حجاب ندارد. نقاب همچون لگامی است که به صورت سگ می‌زنند تا بر رهگذران مزاحمتی ایجاد نکند (همو، ۱۹۹۹ب: ۱۱۸). بن مراد در جواب می‌گفت من در عجبم از هوش و ذکاوت این مرد. آیا حجاب بر زن تحمیل شده است؟ آیا حجاب را گذاشته‌ایم تا مانع بی‌اخلاقی زن شویم؟ آیا این شبیه آن چیزی است که بر پوزه سگ می‌نهند؟ آیا تصور می‌کنید من با بی‌اخلاقی زن موافقم؟

مطبوعات متعدد داخلی و خارجی نسبت به مطالب کتاب الحداد واکنش نشان داده بودند. روزنامه‌های «الزهره»، «النهضة» و «الوزیر» از جمله آنها بودند که حاوی مقالاتی با عناوینی چون «حول زندقة الحداد» و «خرافة السفور» و «أین یصل غرور الملحدين» (الحداد، ۱۹۹۹الف: ۳۳۸) بودند و به نفی دیدگاه‌های حداد می‌پرداختند.

نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین پیامدهای نوگرایی در تونس، ظهور جنبش‌های فمینیستی بود. این جریان مقارن با ورود استعمار فرانسه به تونس شکل گرفت. در این دوره دیدگاه تجددگرایی اسلامی با پذیرش ماهیت جهان‌شمولی تعالیم فمینیسم، امکان کاربست آنها را در جوامع اسلامی پذیرفت و به دیدگاه تاریخ‌مندی و تاریخ‌مداری مسائل زنان در جهان اسلام و تفاوت تجربه این جوامع با جوامع غربی قائل شد. این گفتمان که رشد خود را از دهه ۱۹۲۰م. آغاز کرده بود، متأثر از غرب بود. طاهر الحداد نویسنده *امراتنا فی الشریعة و المجتمع* از پیشگامان این رویکرد در تونس بود. در این مرحله زن تونسی وارد دوران تجدد شد؛ چنان‌که زنانی ظهور کردند که از حقوق خود دفاع می‌کردند و خواهان مشارکت با مردان در زندگی اجتماعی و سیاسی بودند. از سوی دیگر، توجه به ارزش‌هایی چون توسعه و رشد اقتصادی سبب شده بود مرکز توجه به زن از شئون دینی و فقهی به سوی پیشرفت‌های اقتصادی متحول شود و اندیشمندان نوگرا به نقض ادله کسان‌پرستانه که آموزش زنان را تنها در مسائل دینی و تدبیر منزل خلاصه می‌کردند و زن را از نگاه غریبه دور می‌داشتند و اجازه اختلاط با مردان را نمی‌دادند. به دنبال این تلاش‌ها، زنان در دهه‌های میانی قرن بیستم میلادی در امور سیاسی، اقتصادی و آموزشی مشارکت کردند و مطالبات خود را از طریق مطبوعات و اتحادیه‌ها پیگیری می‌کردند. در دوره استقلال، حبیب بورقبیه نخستین رئیس جمهور تونس به حمایت گسترده‌تری از زنان پرداخت و با تدوین مجله «الأحوال الشخصية» به شکل فزاینده‌ای به حمایت از زنان و آزادی آنها پرداخت؛ به طوری که جریان فمینیست در دوره استقلال، ماهیت سکولاریستی یافت و زنان تونس در منطقه در برخورداری از انواع آزادی‌های مدنی و سیاسی سرآمد شدند.

منابع و مأخذ

- ابن‌ابی‌الضیاف، ابوالعباس احمد (۱۹۹۹)، *اتحاف اهل الزمان بأخبار ملوک عهد الأمان*، ج ۷، تونس: دار العربیه للکتاب.
- ابن‌عذارى، ابوالعباس احمد (۱۹۴۸)، *البيان المغرب فی أخبار الاندلس و المغرب*، به کوشش کولان و پروونسال، ج ۱، لیدن: بریل.
- ابوزید، نصر حامد (۲۰۰۴)، *دوائر الخوف*، بیروت: مرکز الثقافی العربی.
- برومند اعلم، عباس (۱۳۹۲)، *بررسی تطبیقی جنبش‌های اسلامی الجزائر و تونس*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بن‌خوجه، محمد (۱۹۸۶)، *صفحات من تاریخ تونس*، تحقیق حمادی الساحلی، بیروت: دار الغرب الاسلامی.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۵۹

- بن محمدسلطان ولد، محمد (۱۳۴۱)، دیوان ترکی، به اهتمام ولد چلبی و کیلیسلی رفعت، ج ۱، استانبول.
- بن مراد، بشیره (۲۶ دسامبر ۱۹۴۸)، «حدیثی مع الوردتین»، جریده الحریه، صص ۲۰-۴۰.
- _____ (۱۶ آوریل ۱۹۵۰)، «حول مشكلتنا الاجتماعیه»، جریده الحریه، صص ۱۰-۳۰.
- بن مراد، محمدصالح (۱۹۳۱)، الحداد علی امرأتنا الحداد (رد الخطاء و الفكر و البدع التي حواها كتاب إمرأتنا فی الشریعة و المجتمع الحداد)، تونس: الرسمية.
- التونسی، خیرالدین (۲۰۱۲)، اقوم المسالك فی معرفة احوال اممالک، قاهره: دار الکتب المصری.
- التیمومی، هادی (۱۹۹۹)، الاستعمار الرأسمالی و التشکیلات الاجتماعیه ماقبل الرأسمالیة الكادحون الخماسه فی الأریاف التونسية (۱۸۶۱-۱۹۴۳)، ج ۲، تونس: دار محمدعلی حامی.
- ثامر، حبیب (۱۹۴۸)، هذه تونس، قاهره: مطبعة الرسالة.
- الثعالبی، عبدالعزیز (۱۹۷۵)، تونس الشهیده، بیروت: دار القدس الثعالبی.
- حیجی، لطفی (۲۰۰۴)، بورقیبه و الاسلام (الزعامة و الإمامة)، تونس: دار جنوب للنشر.
- الحداد، طاهر (۱۹۹۹ الف)، الأعمال الكاملة، تونس: دار العربیة للكتاب.
- _____ (۱۹۹۹ ب)، إمرأتنا فی الشریعة و المجتمع، تونس: دار التونسية للنشر.
- _____ (۱۹۷۲)، العمال التونسيون و ظهور الحركة النقابیة، تونس: مطبعة العرب.
- زرکلی، خیرالدین (۲۰۰۲)، الاعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، ج ۲، بیروت: دار العلم للملايين.
- زمرلی، صادق (۱۹۸۶)، الاعلام التونسيون، تقديم حمالی الساحلی، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- السنوسی، محمد [بی تا]، رحلة الحجازیه، تونس: شركة التونسية.
- الشرفی، عبدالمجید (۱۳۸۳)، اسلام و مدرنیته، ترجمه مهدی مهریزی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شمام، محمد (۲۰۰۱)، زعیمة الحركة النسائیة التونسية؛ السیده بشیره بن مراد، تونس: بوبلیستی.
- الشنوفی، منصف (۱۸۶۸)، «رسالة احمد بن أبی الضیاف فی المرأة»، حولیات الجامعة التونسية، عدد ۵، صص ۴۹-۱۱۲.
- ضیف الله، محمد (۱۹۹۵)، معالم الحركة النسائیة فی تونس (۱۹۳۶-۱۹۵۶)، تونس: الروافد.
- عبدالوهاب، حسن حسنی (۲۰۰۱)، خلاصة تاریخ تونس، ترجمه حمادی ساحلی، تونس: دار الجنوب للنشر.
- _____ (۱۳۵۳)، الشهیرات التونسيات، تونس: مطبعة التونسية.
- العیبدی، لیل (۱۹۸۷)، جذور الحركة النسائیة بتونس، تونس: دار النشر التونسية.
- قصاب، احمد (۱۹۸۶)، تاریخ تونس المعاصر، تونس: الشركة التونسية للتوزيع.

۱۶۰ / جنبش زنان در تونس: از شکل‌گیری رویکرد اسلامی تا پیدایش دیدگاه سکولاریستی... / زهرا میرزایی

- ماکن، ر. [بی‌تا]، «لویی ماچوئل و الاصلاح التربوی بتونس»، *المجلة التاريخية المغربية*، عدد ۳، صص ۱۲۳-۱۳۸.

- محمدکرو، ابوالقاسم [بی‌تا]، *الأميرة نازلی فاضل هانم؛ رائدة النهضة فی مصر و تونس*، تونس: دارالمغرب العربی.

- منصور رجب، فضیله (۱۳۸۴)، «رحلتی الی تونس (التعلیم فی تونس)»، *مجلة منبر الاسلام*، عدد ۴، صص ۵۳-۵۶.

- میرزایی، زهرا (تابستان ۱۳۹۹)، «نوگرایی در تونس: از پیدایش نگاه انتقادی تا شکل‌گیری دیدگاه سکولاریستی در باب مدرنیته»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، شماره ۴۵، صص ۱۰۷-۱۲۷.

- Badri, Balghis (2017), *Womans Activitism in Africa*, Madison: Zed Books.
- Çiçek, Coşken (2006), "Modernization and women in tunisia: an analysis through selected films", a thesis submitted to the graduate school of social sciences of middle east technical university, Retrieved from <http://etd.lib.metu.edu.tr/upload/12607598/index.pdf> Press.
- Huseyn Hilmi, Isik (1970), *The religion reformers in islam*, Istanbul: V1, Isik kitabevi.
- Sayadi, M. (1976), "AL_KHADUNIYYA", *Encyclopaedia of Islam*, Vol.10, Second Edition Leiden.

List of sources with English handwriting

- Al-'aBīdī, Laylā (1987), *jūḍūr Al-Ḥarīka Al-Nīsā'īya bī Tūnīs*, Tūnīs, Dar Al- Našr Al-Tūnīsīya
- Al-Ḥaddād, Ṭahīr (1972), *Al- 'Ommal Al-tunīsīūn Wa Zohūr Al-Ḥaraka Al- Nīqabīya*, Tūnīs, Maṭba'a Al- Arab.
- Al-Ḥaddād, Ṭahīr(1999), 'Emra'atonā, Fī Al-Šarī'a Wa Al-Mojtama', Tūnīs, Dar Al-Tūnīsīya LīlNašr.
- Al-Ḥaddād, Ṭahīr, Al-'amāl Al-kāmīla, Tūnīs, Dār Al-'arabīya līlkītab.
- Al-Šanūfī, Moṣṣīf,(1868), "Rīsala Aḥmad b. Abī Al-Žīāf fī Al-Mar'a, Ḥowliāt Al-ĵamī'a, Al- Tūnīsīya, N5,PP49-112.
- Al-Sanūsī, Moḥammad (n.d), *Rīḥla Al-Ḥijāzīya*, Tūnīs, Šarīka Al-Tūnīsīya.
- Al-Šarafī, 'abd Al-Majīd(1383), *Eslām and Modernīta*, Translated by Mahdī Mahrīzī,Tehrān, Vezarat-e Farhang Va Eršād-e Eslāmī. [In Persian]
- Al-Ṭa'alībī, 'Abdūlazīz (1975), *Tūnīs Al-Šahīda*, Beirut, Dār Al- Qods Al-Ṭa'alībī.
- Al-Taymūmī,Hādī(1999) *AL-Este'mār Al-ra'sīmālī wa Al- taškīlāt Al-'Ejtemā'īya Maqabl Al- ra'sīmālīya Al-kādīhūn Al-ḳamāsa Fī Al-arīāf Al-Tūnīsīya (1861-1943)*, Vol.2, Tūnīs. Dār Moḥammad Alī Ḥamī.
- Al-Tūnīsī, ḳayr Al-Dīn (2012) *Aqūm al-masālīk fī ma'rīfa aḥvāl al-mamālīk*, Cairo, Dār Al-kūtūb Al-Mesrī.
- 'bd Al-wahhāb, Hasan Hasanī (1353), *Al-Šahīrāt Al- Tūnīsīyāt*, Tūnīs, Maṭba'a al-Tūnīsīya.
- 'bd Al-wahhāb, Hasan Hasanī (2001), *Ḳolāše Tārīke Tūnīs*, Translated by Ḥamadī Sāhelī, Tūnīs, Dār Al-ĵonūb LīlNašr.
- Bīn ḳoĵa, Moḥammad(1986) *Šafahāt Mīn Tārīk Tūnīs*, Taḥqīq-e Ḥīmadī al-Sāhīlī, Beirut, Dār Al-ġarb Al-Eslāmī.
- Bīn Moḥammad Soltān Valad, Moḥammad(1341), *Dīvān Tūrkī*, Walad Čalabī and kīlīskī Rf'at, Vo. 1, Istānbūl.
- Bīn Morād, Bašīra (1948), "Ḥadīth Ma'a Al-wardatayn", *ĵarīda Al-ḥorīya*, pp 20-40.
- Bīn Morād, Bašīra (1950), *ḥawl Moškīlātīna Al-Ejtema'īya*, *ĵarīda Al-ḥorīya*, pp 10-30.
- Bīn Morād, Moḥammad Šalīh(1931), *Al-Ḥīdād 'alā 'Emra'atīnā Al-ḥaddād (Rad Al-ḳaṭa' wa Al-Fīkr wa Al-bada 'Al-latī Ḥawaha Kītab' Emra'atīnā Fī Šarī'a wa Al-mojtama'Al-ḥaddad)*, Tūnīs, Al- Rasmīya.
- Borūmand 'Abbās (1392), *A Comparative Study of the Islamic Movements of Algeria and Tunisia*, Tehran, Research Institute of Islamic History, Tehrān, Pažūheškade Tārīk-e Eslām. [In Persian]
- Ebn Abī Al-Žīāf, Aḥmad, *Ithāf Ahl al-Zamān bī Aḳbār Molūk Tunīs Wa 'Ahd Al-Amān*, Vol.7, Tunīs, Dār al-Arabīya līl-Kītab.
- Ebn 'aḳārī, Abū Abbās Aḥmad(1948), *al-bayān al-maġrīb fī Aḳbār molūk al-Andalūs Wa Al- maġrīb*, the research of Kolan and Provençal, Vol.1, Leiden, briil.
- Ḥajjī, Lotfī (2004), *Būrḳība Wa Al- Eslām (Al-zī'āma wa Al-Emama)*, Tūnīs, Dār ĵūnūb Līl Našr.
- Maken,R(n.d), *Louis Machuel Wa Al-İšlāḥ Al-Tarbawī bī Tūnīs*. *Al-Majalla Al-Tārīkīya AlMaqrībīya*, N3,pp123-138.
- Mīrzāeī, Zahrā, (1399), *Quarterly Journal of Islamic History Studies*, "Modernity in Tunis: From the Emergence of a Critical Perspective to the Formation of a Secularist Perspective on Modernity",N45,PP107-127. [In Persian]
- Moḥammad Karū, Abūlqāsīm, *Al-Amīra Nāzīlī Fāzīl Hānīm (nd)*, Ra'īda Al-nehza Fī Mīšr wa Tūnīs, Dār Al-ġarb Al-arabī.
- Maṣṣūr Raĵab, Fazīla (1384), "Rīḥlatī İla Al-Tūnīs (Al-ta'īm Fī Tūnīs)", *Majalla Mīnbar Al-Eslām*, No4, pp 53-56.

- Naşr Hāmid Abū Zayd(2004) *Dawā' er al-ḳawf*, Beirut, Markaz al-Ṭaqāfī Al-Arabī.
- Qaşşāb, Aḥmad(1986), *Tārīḳ Tūnīs Al-Mo'āşır*, Al- Şarīka Al-Tūnīsīya Al-Tawzī'.
- Şamām, Moḥammad(2001) *Za'īma Al-Ḥarīka Al-Nīsa'īya Al- Tūnīsīya*, Al-Sayīda Başīra B. Morād, Tūnīs, Boblīstī.
- Ṭāmīr, Ḥabīb(1948) *Hađihī Tūnīs*, Cairo, Maṭba'a Al-Rīsāla.
- Żayf Allah, Moḥammad (1995), *Ma'alīm Al-Ḥarīka Al-Nīsa'īya fī Tūnīs(1936-1956)*, Tūnīs, Al-Ravafid.
- Zīmīrlī, Şādīq, Al-A'lām Al-Tūnīsīūn, Taqđīm Ḥammālī Saḥīlī, Beirut, Dār Al-Ġarb Al-Eslāmī.
- Zīrkīlī, ḳayr Al-Dīn(2002) *Al-A'lām*, Beirut, Dār Al-'İlm LīlMala'īn,.

English Sources

- Badri, Balghis (2017), *Womans Activitism in Africa*, Madison: Zed Books.
- Çiçek, Coşken (2006), "Modernization and women in tunisia: an analysis through selected films", a thesis submitted to the graduate school of social sciences of middle east technical university, Retrieved from <http://etd.lib.metu.edu.tr/upload/12607598/index.pdf> Press.
- Huseyn Hilmi, Isik (1970), *The religion reformers in islam*, Istanbul: V1, Isik kitabevi.
- Sayadi, M. (1976), "AL_KHADUNIYYA", *Encyclopaedia of Islam*, Vol.10, Second Edition Leiden.

The Women's Movement in Tunisia: From the Formation of the Islamic Approach to the Emergence of the Secularist Approach (1881-1956 AD)¹

Zahra Mirzaei²

Received: 2021/01/05
Accepted: 2021/05/20

Abstract

Tunisia, like other Islamic societies, became acquainted with modernity in the nineteenth century. The arrival of modernity in Tunisia paved the way for extensive political, administrative, military, cultural, and educational developments. Despite these developments, until the early twentieth century, Tunisian modernist rulers and thinkers did not consider women's rights and the reform of their social status. From the first decades of the twentieth century, coinciding with the arrival of French colonization (1881-1956), women and their rights were considered. During this period, the current religious reform spread throughout the Arab Maghreb and Tunisia and gave rise to the current of Islamic modernization. Thus, for the first time, the issue of women's rights was raised by modernists such as Tahir al-Haddad. He was a graduate of Zaytouna Mosque. They defended women and their social rights with an Islamic approach. With new interpretations of religious texts, they put religious concepts at the service of the feminist movement. They challenged issues such as hijab, women's education and employment, polygamy, and the right to divorce. The people and some traditionalist scholars met this issue with an adverse reaction. The main subject of the present study is what factors led to the evolution of the status of women and the formation of women's advocacy movements during the colonial period? And what were the consequences of these developments? Findings show that factors such as the arrival of modernity in Tunisia, the role of colonialism, the support of Islamic modernists for women's rights, and the formation of unions had an influential role in improving the social status of women. Social and political activities were among the essential consequences of the reforms. These reforms paved the way for further broader developments, namely government support for feminism and the emergence of a secular women's movement during Tunisia's independence.

Keywords: Tunisia, Modernity, Women's Movement, Modernists, Islamists

1. DOI: 10.22051/hii.2021.34716.2407

2. PhD in History and Civilization of Islamic Nations, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. Email: zahra.mirzaei18@yahoo.com
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۰، پیاپی ۱۴۰، تابستان ۱۴۰۰ / صفحات ۱۸۷-۱۶۵

مقاله علمی - پژوهشی

تحلیلی بر نقش عوامل جغرافیایی در جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی^۱

مهسا ویسی^۲، سیاوش اولیایی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۳

چکیده

جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی که در زمان پادشاهی داریوش بزرگ و جانشینش خشایارشا اتفاق افتاد، از جمله مباحث بسیار مهم تاریخی است که بنا به دلایلی پارسیان در این جنگ‌ها ناکام ماندند. از جمله عوامل بسیار تأثیرگذار در هر جنگی مباحث جغرافیایی منطقه نبرد است. در پژوهش پیش رو نقش عوامل جغرافیایی در عملکرد هخامنشیان در مقابل یونانیان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. هدف از انجام این پژوهش تحلیل چگونگی تأثیر عوامل جغرافیایی اعم از نظامی و طبیعی در جنگ‌های ایران و یونان و نتایج تصمیم‌گیری‌های فرماندهان نظامی هخامنشی بدون توجه به این عوامل در این جنگ‌ها است. در این مقاله تلاش شده است به این پرسش پاسخ داده شود که هخامنشیان در حملات خود به یونان در چه دام‌های جغرافیایی گرفتار شدند که بر نتیجه نبرد تأثیرگذار بود. نتایج بررسی حاکی از آن است که با وجود آنکه هخامنشیان در حملات خود بسیاری از جوانب را در نظر گرفته بودند، اما در چندین موقعیت در رابطه با در نظر گرفتن و شناسایی موانع جغرافیایی سهل‌انگاری کردند که بر نتیجه نبرد تأثیر گذاشت. نگارندگان مقاله حاضر گردآوری داده‌ها را از طریق مطالعات کتابخانه‌ای به سرانجام رسانده و نتایج را از طریق تحلیل توصیف تاریخی ارائه داده‌اند.

واژه‌های کلیدی: هخامنشیان، جنگ، جغرافیا، یونانیان

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2021.32692.2306

۲. استادیار پژوهشکده تاریخ ایران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
m.veisi@ihcs.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران
siavash.oliaee@gmail.com

مقدمه

از جمله عوامل بسیار تأثیرگذار در هر جنگ، جغرافیایی است که نبرد در آن اتفاق می‌افتد؛ به این معنا که ویژگی‌ها و عوارض طبیعی بر تاکتیک‌های جنگی تأثیر زیادی دارند و در واقع، پیش از نبرد می‌بایست براساس ویژگی‌های جغرافیایی منطقه، نوع عملیات برنامه‌ریزی شود. چه‌بسا در برخی موارد تمامی مسائل جغرافیایی در نظر گرفته شده باشد، اما تغییر ناگهانی عوامل جوی جغرافیایی، به خلل در برنامه جنگی منجر شود. به‌طور کلی پیروزی در یک نبرد بدون توجه به ویژگی‌های جغرافیایی هر منطقه می‌تواند تصادفی باشد. اهمیت توجه به این امر چنان است که عوارض و عوامل جغرافیایی در میدان‌های جنگی، تعیین‌کننده نوع سلاح‌ها، شیوه حمله و همچنین شیوه دفاع و سایر عوامل استراتژیکی در جنگ است و مجموع این عوامل با عنوان جغرافیای نظامی دسته‌بندی می‌شود. دوران امپراتوری هخامنشی به سبب دستاوردهای مهم هنری و سیاسی و همچنین پهنه گسترده قلمرو، در تاریخ جهان اهمیت ویژه‌ای دارد. در این میان، از جمله مهم‌ترین اتفاقات این دوران حمله به یونانیان است که در زمان داریوش بزرگ و پسرش خشایارشا به وقوع پیوست و مورخان یونانی به تفصیل این نبردها را شرح داده‌اند. آنچه از مکتوبات یونانی در این باره برمی‌آید مغرضانه است، اما به هر روی نتیجه‌نهایی این نبردها برای هخامنشیان منجر به فتح و ضمیمه کردن یونان به امپراتوری خود نشد. در کنار چندین عامل اساسی مانند ضعف نظامی هخامنشیان و شیوه آرایش جنگی آنها در برابر یونانیان و همچنین ماهیت چندگروهی ارتش هخامنشی در برابر ماهیت یک‌دست یونانیان و عواملی از این دست که به عنوان دلایل شکست هخامنشیان مطرح شده‌اند، به نظر می‌رسد تا حدودی نیز می‌توان نقشی برای عوامل جغرافیایی در نظر گرفت. درباره جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی و ویژگی‌های این جنگ‌ها در منابع بسیاری مطلب نگاشته شده است. برای نمونه، در اینجا به چند مورد اشاره شده است:

«یاکوب ابوت» در کتاب *تاریخ خشایارشای بزرگ* که برای اولین بار در سال ۱۸۵۰م. به چاپ رسیده، به بررسی تاریخ کلی زندگی خشایارشا از تولد تا زمان مرگ و حوادث این دوران، از جمله حمله به یونان و جزئیات نبردهای ترموپیل و سالامیس پرداخته است. ضعف کتاب در آن است که بخش عمده‌ای از آن آمیخته به داستان‌ها و افسانه‌های یونانی است که درباره جنگ‌ها گفته شده و به‌طور کلی شخصیت اسپارتی‌ها را تحسین می‌کند.

«اندرو روبرت برن» در کتاب *ایران و یونانیان، دفاع از غرب* که در سال ۱۹۶۲م. به چاپ رسانده، در سه بخش به تفصیل برآمدن پارسیان، آتن و اسپارت و در نهایت نبردهای ایران و یونان را شرح داده و توضیحات بسیاری را در مورد جنگ‌های هخامنشی و یونان بر گفته‌های

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۶۷

هرودوت افزوده و در مواردی نیز اشتباهات او را تصحیح کرده است. سبک نگارش این کتاب بسیار پیچیده است و از افراد و وقایع بسیاری در آن یاد شده که مخاطب را با سیل عظیمی از اطلاعات گیج‌کننده مواجه می‌کند؛ ضمن آنکه فاقد تصاویر است و تنها چند نقشه را در بردارد. «چارلز هیگنت» نیز در کتاب *لشگرکشی خشایارشا به یونان* که در سال ۱۹۶۳م. منتشر شده، به تفصیل به شرح و توصیف و تحلیل جنگ‌های ایران و یونان پرداخته و تمامی روایات مورخان را در این مقال گنجانده و اشتباهات آنان را تحلیل کرده است. تمرکز اصلی او بر اثبات شمار سپاهیان ایرانی و رد اغراق‌های یونانیان در این باره است و مرجع بسیار کاملی به شمار می‌رود.

امیرمهدی بدیع در کتاب ۱۵ جلدی *یونانیان و بربرها* که در سال ۱۹۶۳م. به چاپ رسیده، به تحریف‌های تاریخ‌نگاران یونانی درباره ایران باستان پرداخته و از تناقض‌گویی‌ها و افسانه‌پردازی‌های هرودوت برای رد نوشته‌های او بهره گرفته است. او همچنین در سه کتاب از این مجموعه به نبردهای خشایارشا با یونان پرداخته و دروغ‌پردازی‌های هرودوت را نمایان کرده است. نقدی بر این کتاب جامع و کامل وارد نیست.

«پیتر گرین» در کتاب *جنگ‌های ایران و یونان* که در سال ۱۹۷۰م. به رشته تحریر درآورده، بر پایه نوشته‌های هرودوت و پلوتارک به گزارش نبردهای ایران و یونان پرداخته، اما یک‌جانبه‌گرایی نویسنده از اعتبار اثر کاسته است؛ زیرا با استناد صرف بر نوشته‌های غرض‌آلود هرودوت، سعی در بزرگ جلوه دادن یونانیان داشته است.

«تام هالند» در کتاب *آتش پارسی نخستین امپراتوری جهانی و نبرد برای تسخیر غرب* که در سال ۲۰۰۵م. چاپ شده، به گزارش جنگ‌های پارسی پرداخته و با دنبال کردن نوشته‌های هرودوت، چشم‌انداز کل جهان درگیر در جنگ را ترسیم کرده است. محتویات این کتاب با داستان‌نویسی آمیخته شده، اما در کل مورد اعتماد است.

گفتنی است منابع بسیار دیگری نیز وجود دارند که مطالبی را در این زمینه از دیدگاه‌های گوناگون نگاشته‌اند، اما در هیچ‌یک از تحلیل‌های این کتب، از دلایل شکست پارسیان به تأثیر عوامل جغرافیایی اشاره نشده است. این پژوهش با شناخت چنین پیشینه پژوهشی، به صورت اختصاصی به بررسی نقش جغرافیا در این جنگ‌ها پرداخته که از این نظر نسبت به سایر پژوهش‌ها دارای نوآوری است. نگارندگان پژوهش پیش رو نقش عوامل جغرافیایی را در عملکرد هخامنشیان در مقابل یونانیان مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌اند و هدف از انجام این پژوهش تحلیل چگونگی تأثیر عوامل جغرافیایی اعم از نظامی و طبیعی در جنگ‌های ایران و یونان و نتایج تصمیم‌گیری‌های فرماندهان نظامی هخامنشی بدون توجه به این عوامل در این

جنگ‌هاست. نگارندگان تلاش کرده‌اند به این پرسش پاسخ دهند که هخامنشیان در حملات خود به یونان، در چه دام‌های جغرافیایی گرفتار آمده بودند که بر نتیجه نبرد تأثیرگذار بود. تأکید بر این موضوع ضروری است که نگارندگان این پژوهش به هیچ روی در نظر ندارند تأثیر جغرافیا را در شکست هخامنشیان مقدم بر سایر عوامل بدانند، بلکه صرفاً به عوامل جغرافیایی به عنوان عاملی در کنار سایر عوامل مهم توجه دارند. در مقاله حاضر گردآوری داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای به سرانجام رسیده و نتایج از طریق تحلیل توصیف تاریخی ارائه شده است.

تأثیر جغرافیا بر جنگ

جغرافیا را می‌توان علم روابط متقابل انسان (فرهنگ)، تکنیک، مدیریت و محیط دانست (پاپلی یزدی، ۱۳۷۶: ۱). یکی از نقش‌های حساس جغرافیا شناسایی زمین و عوارض طبیعی و موقعیت‌های مختلف یک کشور است؛ زیرا برای پیروزی در جنگ، نیروهای نظامی به اطلاعات دقیق درباره وضعیت اراضی و پستی و بلندی‌ها و در یک کلام وضعیت جغرافیایی میدان‌های مختلف نبرد نیازمندند (ادیبی سده، ۱۳۸۵: ۱۲۴). جغرافیا از گذشته علمی بوده که در اختیار حاکمان و حکمرانان و اداره جنگ‌ها بوده و هنوز هم عمده‌ترین کاربرد آن در مسائل نظامی و امور حکومتی است. حاکمان مسیرهای لشگرکشی، محل اردوگاه‌ها، نقاط سوق‌الجیشی و کمینگاه‌ها و منابع آب و در نهایت، محل‌های عملیاتی برای حمله و دفاع را تعیین و نقشه‌های جنگ را ترسیم می‌کنند (چوخواچی‌زاده مقدم، ۱۳۸۲: ۵).

تأثیر عوامل جغرافیایی در جنگ‌ها چنان است که به ایجاد شاخه‌ای از علم جغرافیا به نام «جغرافیای نظامی» منجر شده است. در حقیقت، جغرافیای نظامی را کاربرد عملی آثار و عوامل جغرافیایی در طرح‌ریزی‌ها، اجرای عملیات، مانورها، استقرار امنیت و دفاع در مقابل تهدیدات دانسته‌اند. همچنین جغرافیای نظامی شاخه‌ای از جغرافیای طبیعی است که در آن اثرات عوامل طبیعی و انسانی و زیست‌محیطی بر سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و طرح‌های نظامی و عملیات رزمی و پشتیبانی رزمی در سطوح مختلف محلی، منطقه‌ای و جهانی مورد بررسی قرار می‌گیرد و با خصوصیات محیط فیزیکی اعم از زمین، هوا و دریا ارتباط مستقیم دارد (سنایی‌فر، ۱۳۸۱: ۲). به دیگر سخن، این دانش که در زیرمجموعه یکی از تعاریف جامع و فراگیر علوم جغرافیا قرار می‌گیرد، تأثیر محیط طبیعی و فرهنگی بر خط مشی نظامی، سیاسی، طرح‌ها، برنامه‌های عملیات رزمی و پشتیبانی در جهان، منطقه و محلی را مورد بررسی قرار می‌دهد (صفوی، ۱۳۷۹: ۵) و به طور کلی می‌توان گفت دانش جغرافیا در دو حوزه اساسی طبیعی و انسانی به

مطالعه روابط متقابل انسان و محیط می‌پردازد.

جغرافیای نظامی روابط انسان با محیط و محیط با انسان را برای استفاده در مقاصد نظامی - امنیتی مورد بررسی قرار می‌دهد (صفوی، ۱۳۸۱: ۵) و نقش انکارناپذیری در برنامه‌ریزی‌های جنگی و استراتژیکی دارد. برای مثال، در جنگ ایران و عراق توجه عمیق به جغرافیا عامل برتری نیروهای ایران بود. برای نمونه، در عملیات شکست محاصره آبادان، مبنای عملیات استفاده از گسترش نامناسب عراق در شرق کارون و متکی بودن لشکر عراق به دو پل شناور روی کارون بود که نیروهای ایرانی از این معضل جغرافیایی دشمن استفاده کردند و ارتباط دشمن را در دو سوی کارون قطع و لشکر عراق را محاصره کردند. همچنین در عملیات منطقه غرب سوسنگرد که با هدف آزادسازی بستان طراحی شده بود، با استفاده از ارتفاعات رملی در شمال منطقه که از نظر دشمن غیرقابل عبور بود، نیروهای ایرانی توانستند در این عملیات پیروز شوند (چوخاچی زاده مقدم، ۱۳۷۹: ۹۶). البته نمونه‌های بی‌شمار دیگری در جنگ‌های مختلف اتفاق افتاده‌اند که می‌توان به آنها استناد کرد. بر همین اساس و با این مقدمه، در ادامه با مروری کوتاه بر جنگ‌های ایران هخامنشی و یونان، نقش عوامل جغرافیایی در این جنگ‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی

در مورد جنگ‌های هخامنشیان و یونانیان عمده اطلاعات از طریق نوشته‌های هرودوت است که بسیاری از پژوهشگران توانسته‌اند بخش‌های اغراق‌آمیز و حذفیات و اضافات هرودوت را براساس شواهد و قرائن مورد نقد قرار دهند. یونان کشوری در جنوب اروپا و جنوب شبه‌جزیره بالکان است که از شمال با آلبانی، مقدونیه و بلغارستان و از شرق با ترکیه مرز مشترک زمینی دارد. این سرزمین را در جنوب و شرق، دریای اژه احاطه کرده است. در دوره هخامنشی سرزمین ترکیه امروزی به همراه سرزمین تراکیه در شمال یونان، به‌طور کامل جزو قلمرو آنان بودند و مقدونیه نیز در شمال یونان خراج‌گزار امپراتوری پارسیان بود.

گفتنی است سرزمین یونان در دوره مورد بحث چندان قابل زیست نبود. وجود کوهستان‌ها و دره‌های عمیق و متعدد مردم این منطقه را از هم جدا کرده بود و اقوام به صورت جداگانه زندگی می‌کردند. همین عامل جغرافیایی سیاست سرزمینی آنها را شکل داد و مانع از ایجاد حکومت واحد در آنجا شد. در این دوره که دولت‌ها نیروی نظامی خود را تقویت می‌کردند و امپراتوری هخامنشی دولت‌ها را یکی پس از دیگری مغلوب می‌کرد و دامنه نفوذ خود را به سمت دریای مدیترانه و راه‌های دریایی اروپا و شمال آفریقا باز می‌کرد، شهرهای یونانی جدا

۱۷۰ / تحلیلی بر نقش عوامل جغرافیایی در جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی / مهسا ویسی و ...

از هم می‌زیستند و تمایلی به اتحاد نداشتند و نیروی نظامی و ساز و برگ آنها نیز ناچیز بود. زمانی که آنها با نفوذ سیاسی هخامنشیان مواجه شدند، احساس خطر کردند و به تشکیل اتحادیه‌های نظامی تن در دادند (بهمنش، ۱۳۳۸). در نقشه شماره ۱ موقعیت متصرفات هخامنشیان نسبت به سرزمین یونان و آتن که هدف آنان بود، مشخص شده است.



نقشه شماره ۱. موقعیت جغرافیایی آسیای صغیر و یونان در دوران هخامنشی (ویرایش شده توسط نگارندگان)

نبرد ماراتون^۱ و تحلیلی بر عوامل جغرافیایی مؤثر در این نبرد

در دوران داریوش بزرگ در پاسخ به شورش ایونی‌ها و به آتش کشیدن ارگ سارد، در همان سال ۴۹۲ ق.م. سپاهیان ایران و ناوگان کشتی‌هایشان لشگرکشی را آغاز کردند. مردونیه سپهسالار داریوش با نیروی زمینی خود سراسر غرب آسیای صغیر را تسخیر کرد و به خاک اصلی یونان تا کوه‌های المپ وارد شد (داندامایف، ۱۳۹۴: ۲۲۳). کوک به نقل از هرودوت

۱. Marathon: دشتی در جنوب شرقی یونان.

گفته است مردونیه با نیروی دریایی خود به سوی تنگه‌ها حرکت کرد تا به نیروی زمینی خود که از کیلیکیه از راه خشکی حرکت کرده بودند، ملحق شود. او سپس به طرف تراکیه حرکت کرد تا علیه ارتریا و آتن وارد جنگ شود. نیروی زمینی و دریایی تا گلوگاه شبه‌جزیره آتوس پیش رفتند. در فصل تابستان از سمت شمال بادی موسوم به باد «هلسپونت» می‌وزید که گاه به توفانی تبدیل می‌شد. افراد محلی با این توفان آشنا بودند و در این هنگامه هیچ کشتی و قایقی را به دریا نمی‌فرستادند. سپاه مردونیه گرفتار این توفان شد، بسیاری از کشتی‌ها به گل نشستند و در هم شکستند. با توجه به اینکه آب‌های این ناحیه نیز پر از کوسه است، احتمالاً کوسه‌ها نیز در بالا رفتن تلفات نقش داشته‌اند (کوک، ۱۳۸۴: ۱۷۴). این اولین گرفتاری هخامنشیان در دام عوامل طبیعی جغرافیایی در یونان بود که باعث شد بخشی از رزمناو و کشتی‌های جنگی آنان قبل از ورود به صحنه جنگ با آتنی‌ها از بین رود. از آنجا که وزش باد هلسپونت در فصل تابستان و توفان احتمالی حاصل از این باد، به دفعات در این خطه اتفاق می‌افتاده و محلی‌ها با این عامل آشنا بودند، سؤال این است که چرا مردونیه مشاورانی محلی در مورد شناخت وضع جغرافیایی و اقلیمی این ناحیه نداشته و اگر داشته، چرا از چنین خطری آگاه نشده تا مسیر دیگری را برای حمله برگزیند؟

بر مبنای مسیر حرکت مردونیه در حمله خود که در نقشه شماره ۲ نشان داده شده است، به نظر می‌رسد تنها هدف اصلی او ورود به آتن نبوده؛ زیرا در دریای اژه به سمت شمال پیش می‌راند و بیشتر تسلیم کردن مناطق تراکیه و مقدونیه را مورد نظر داشته است که انجام شده و در ضمن در نظر داشته وارد یونان مرکزی نیز شود و به سوی آتن پیش براند که گرفتاری در دام توفان، مانع از این امر شد.

پس از این حادثه تصمیم گرفته شد قدرت نیروی دریایی با افزودن کشتی‌های مخصوص حمل سواره‌نظام تقویت شود و این بار به فرماندهی داتیس مجدداً برای فتح آتن اقدام کردند و پس از شکستن مقاومت برخی از شهرهای یونانی، به پیشنهاد هیپیس جبار تبعیدی آتن، در ساحل باز ماراتون نیروهای خود را پیاده کردند (هرودوت، کتاب ۷، بند ۹۴). مأموریت داتیس فرود در ساحل آتیکا، تصرف شهر آتن و بازگرداندن هیپیس مستبد خلع شده به قدرت بود. هیپیس که به عنوان راهنما، مشاور و حاکم احتمالی دست‌نشانده آتن با پارسیان همراه بود، به داتیس توصیه کرد ناوگان خود را از آن طرف تنگه عبور دهد و ارتش را در خلیج ماراتون، در ساحل شرقی آتیکا فرود آورد. این مکان نزدیک‌ترین محل فرود مناسب به ارتریا (Eretria) بود و می‌توانست آب و مراتع زیادی را تأمین کند. دشت ماراتون در شمال شرقی آتیکا و ۴۰ کیلومتری آتن، به اندازه کافی گسترده بود تا بتواند کل ارتش پارسیان، از جمله سواره‌نظام را

در برابر نیروهای مدافع مستقر کند. از این دشت دو جاده از دو طرف کوه به آتن می‌رفت و نیز هیپیاس انتظار داشت که مورد استقبال دوستانه مردم آتیکای شرقی قرار گیرد که از طرفداران سرسخت استبداد پدرش بوده‌اند (Souza & et al, 2004: 39). دشت ماراتون از نظر جغرافیایی از یک سو به دریا و از سوی دیگر به کوه‌ها محدود می‌شود (تصویر شماره ۱). «چالز هیگنت» گفته است در روایت هرودوت از جنگ ماراتون، با وجود اطلاع وی از اینکه دشت ماراتون از یک سو به دریا محدود می‌شده است، هیچ اشاره‌ای به دیگر عوارض اطراف دشت، مانند کوه‌های گرداگرد سوی خشکی آن، باتلاق بزرگی که بیشتر نواحی نیمه شمال شرقی آن را می‌پوشاند و یا باتلاق کوچک حائل بین خروجی جنوب دشت و دریا نکرده است. از همه مهم‌تر آنکه از نهر خارادرا که از کوه‌های پشت روستای نوساز ماراتون به دریا سرازیر و در نقطه محدود به دشت به دو شعبه تقسیم می‌شد، ذکری به میان نیاورده است. همچنین از تپه سوروس که هنوز هم این تپه در نیمه جنوب شرقی دشت وجود دارد، سخنی نگفته است که این امر نشان می‌دهد هرودوت میدان جنگ را از نزدیک ندیده است (هیگنت، ۱۳۷۸: ۶۸) (نقشه شماره ۳). برخلاف آنچه که از فرود در این دشت مورد نظر پارسیان بود، آتنی‌ها عوارض جغرافیایی موجود را به خدمت خود گرفتند و در مقابل آنها مقاومت کردند. در گزارش این نبرد آمده است که با آغاز جنگ در این دشت، هوپلیت‌های آتنی با زرنگی خود را بر روی بلندی میان دو کوه مستقر کرده بودند که این عمل به شکل مؤثری ابتکار عمل حمله آغازین را از سواره‌نظام داریوش گرفت (فرخ، ۱۳۹۰: ۱۱۹). آتنی‌ها در بالای سراسیمبی، پشت به یک دیواره صخره‌ای مستقر شده بودند و دو طرف آنها بیشه و جنگل بود که آنها را از حمله سواره‌نظام ایرانی در امان نگه داشته و موقعیت دفاعی فوق‌العاده‌ای به آنان بخشیده بود. زمانی که دو جناح سپاه ایرانی از هم فرو پاشید و به نوعی آتنی‌ها در نبرد پیروز شده بودند، ملوانان ایرانی فرصت داشتند کشتی‌ها را آماده حرکت و فراریان را سوار کنند، اما بسیاری از هم‌زمان آنان در جریان نبرد کشته شدند یا در باتلاق عظیمی که از محل پهلو گرفتن کشتی‌های ایرانیان به سوی شمال گسترده بود، گرفتار و غرق شدند. تعداد آنها آن قدر زیاد بود که بعدها تخمین زدند آن باتلاق‌ها محل هولناک‌ترین کشتارها در آن جنگ بود. البته بقیه ناوگان پارسی توانست به سلامت حرکت کند. راه زمینی برای ورود آنها به آتن بسته شده بود، اما راه دریایی هنوز باز بود و ناوگان هخامنشی به سمت بندر فالروم (این بندر در تصویر شماره ۴ مشخص شده است) حرکت کرد. در آنجا نیز پس از چند ساعت توقف به سمت شرق برگشتند (هالند، ۱۳۹۶: ۲۴۹-۲۵۰). از منظر علم جغرافیا، در دیدگاه زمین‌محور، خشکی‌ها به صحنه‌های نبرد، میدان‌های عملیاتی و نواحی حمله تقسیم می‌شوند که عوارض

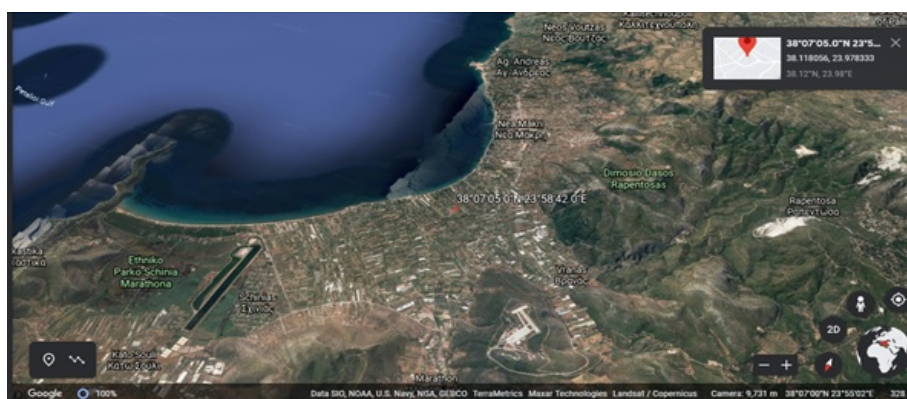
زمین‌شناختی و عوامل جغرافیایی موجود در این حوزه‌ها تعیین‌کننده استقرار، شیوه مانور، برد مؤثر سلاح‌ها و چگونگی پشتیبانی لجستیک است (چوخاچی‌زاده مقدم، ۱۳۸۲: ۱۱). راه دریایی که این بار برای حمله به یونان برگزیده شد، با وجود نزدیکی آن به هدف، برای ارتش‌کشی محتاج به کشتی‌های زیادی بود که باید از اقوام دریانورد تابع ایران تهیه می‌شد؛ در صورتی که نیروی دریایی دشمن برومند بود و در آب‌های ساحلی و جزایر تسلط کامل داشت (مقتدر، ۱۳۲۰: ۲۴). بر این مبنای نبرد ماراتون در کنار هوپلیت‌های آتنی که راه حمله را کاملاً بر هخامنشیان بسته بودند، آتنی‌ها به خوبی از این عوارض زمین‌شناختی و عوامل جغرافیایی موجود بهره بردند و براساس این عوارض، آرایش دفاعی خود را شکل دادند و مانع از حرکت سپاهیان داریوش به سوی آتن شدند. این در حالی بود که براساس نقشه شماره ۲ می‌توان در نظر گرفت هخامنشیان برای تدارک این حمله دو راه محتمل دیگر نیز داشتند. یک راه همین مسیر دریایی اخیر بود؛ با این تفاوت که به جای پهلو گرفتن در خلیج ماراتون، مستقیم به بندر فالروم می‌رفتند و در ساحل آتیک نیروهای خود را پیاده می‌کردند. یک مسیر نیز حمله از راه زمینی بود که می‌توانستند از طریق هلسپونت، تراکیه، مقدونیه و تسالی، خود را به آتن برسانند که بسیار طولانی‌تر بود.

گفتنی است که یکی از مهم‌ترین جنبه‌های قابل تأمل در یک طرح‌ریزی عملیاتی، توجه به جغرافیا بوده و فرماندهان نظامی نامدار در دنیا با توجه به این عامل مهم به موفقیت‌های چشمگیری در جنگ‌ها دست یافته‌اند. جغرافیا به عنوان عاملی مهم، در تصمیم‌گیری فرماندهان نقش عمده‌ای داشته و کوچک‌ترین بی‌توجهی به اصول آن موجب خسارت، تلفات و شکست‌های سنگین خواهد شد. استفاده تاکتیکی از ویژگی‌های جغرافیایی هر منطقه، از جمله ارتفاعات و معابر عاملی مهم در طرح‌ریزی‌های ستادی و نحوه رزم در میدانی نبرد بوده و نظر افسران طرح در رده ستادی را به خود معطوف می‌دارد (غلامعلیان، ۱۳۸۹: ۴۹).

آتن باستان از خود شهر و شبه‌جزیره بزرگ مثلثی معروف به «آتیکا» تشکیل شده بود که به سمت جنوب و به دریای اژه ختم می‌شود. شهر آتن در یک دشت ساحلی بزرگ در شمال غربی آتیکا واقع شده که به وسیله کوه‌های بسیاری احاطه شده است (Camp, 2001: 3). به‌طور مشخص مناطقی که در مناطق دفاعی، کوه‌های مرتفع دارند، در تاریخ خود تسخیر کمتری داشته‌اند (Van Evera, 1999). به نظر می‌رسد فرماندهان داریوش در این هنگام با اعتماد به مشاوره هیپاس یونانی، تنها در امان بودن خلیج ماراتون از بادهای شدید و در نتیجه مناسب بودن آن برای پهلو گرفتن ناوگان و دشتی در امتداد ساحل را که فضای مناسبی برای سواره نظام هخامنشی بود، در نظر گرفتند و به سایر عوارض جغرافیایی چندان دقت نکردند.

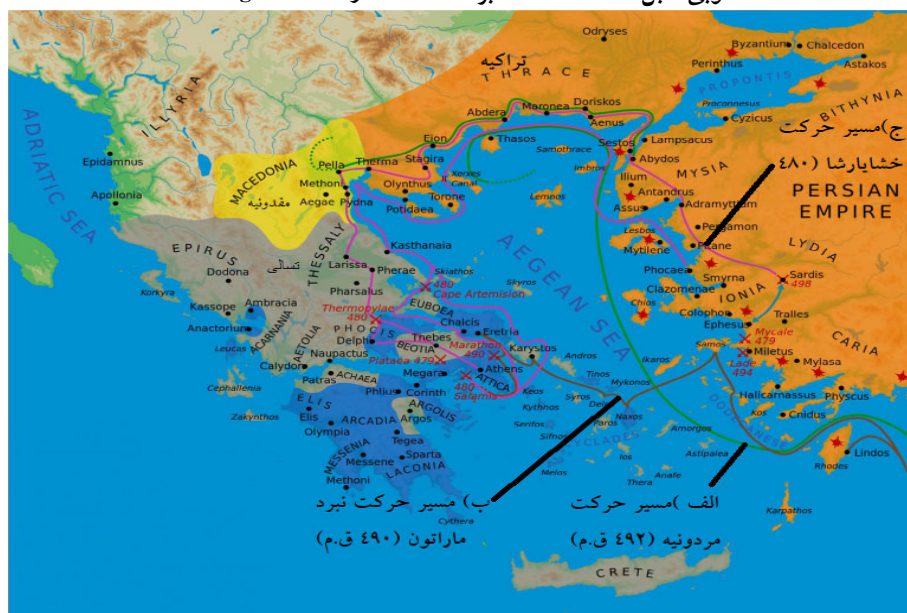
۱۷۴ / تحلیلی بر نقش عوامل جغرافیایی در جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی / مهسا ویسی و ...

بنابراین چند عارضه مهم راه را بر آنها سخت کرد: کوه‌هایی که دشت را احاطه کرده و هوپلت‌ها در بلندی بین آنها مستقر شده بودند و ابتکار عمل را به دست گرفتند؛ سرایشی پشت دیوار صخره‌ای که با بیشه و جنگل احاطه شده بود و پناهگاه امنی برای یونانیان ایجاد کرده بود؛ از همه مهم‌تر باتلاق‌های اطراف محل پهلو گرفتن کشتی‌های هخامنشی که عمده کشته‌ها افرادی بودند که در آنها گرفتار و غرق شده بودند.

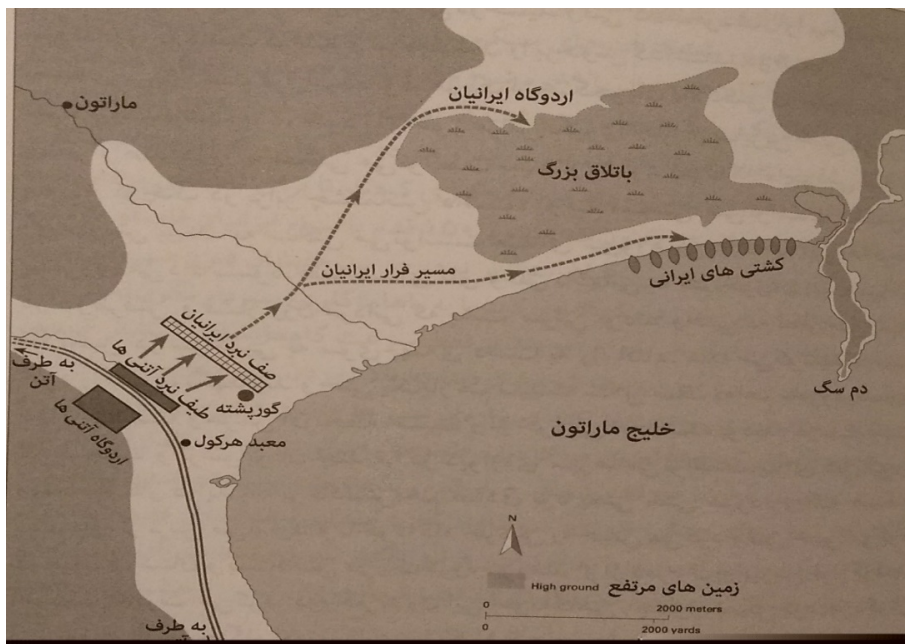


تصویر شماره ۱. موقعیت امروزی دشت ماراتون که شرایط آن نسبت به دریا و کوه‌های اطراف به

خوبی قابل مشاهده است (برداشت شده از: Google Earth)



نقشه شماره ۲. مسیر حملات هخامنشیان به سوی یونان (بعد از هیگنت، ۱۳۷۸: تصویر ۱۰)



نقشه شماره ۳. موقعیت عوارض جغرافیایی دشت ماراتون و محل قرارگیری نیروهای هخامنشی و یونانی (هالند، ۱۳۹۶: ۲۴۷)

نبرد ترموپیل^۱ و تحلیلی بر عوامل جغرافیایی مؤثر در این نبرد

خشایارشا در تدارک حمله به یونان دو راه پیش رو داشت. یکی ادامه دادن استراتژی جست‌وجوی جزیره که از سال ۴۹۰ ق.م. آغاز شده بود؛ بدین معنا که ناوگان خود را چون مردونیه و داریوش، به مقصد فتح آتن حرکت دهد و در عین حال جزایر سر راه را نیز فتح کند. دیگری مسیری که خود پیش گرفت. این مسیر نیازمند ارتش بسیار بزرگ‌تری بود. او سخت‌ترین راهبرد را که عبور از ترموپیل بود، برگزید (Cawkwell, 2005: 88).

خشایارشا با در نظر گرفتن بسیاری از مسائل، در ادامه اهداف پدرش، برنامه حمله دریایی و زمینی خود به یونان را تنظیم کرد و این بار از سارد رهسپار هلسپونت و سپس تراکیه شد و قدم به خاک اروپا نهاد (نقشه شماره ۲). در این میان، یونانیان که از حضور خشایارشا در ناحیه مطلع شدند، تصمیم به دفاع در ترموپیل و کشاندن خشایارشا بدانجا گرفتند. بدین ترتیب، ناوگان ایران برای حرکت به سوی تنگه مجبور شد در امتداد ساحل، رو به باد مگنزییا حرکت کند؛ به همین دلیل توفانی دو روزه بسیاری از کشتی‌های آنها را در هم کوبید و غرق کرد

1. Thermopylae

(هرودوت، کتاب ۷، بند ۱۷۷). هرودوت در گزارش خود آورده است نیروهای دریایی خشایارشا در مسیر حرکت خود، در خاک یونان و پیش از رسیدن به ترموپیل تصمیم گرفتند شبی را در یک خلیج کم عمق در مگنیزیا به صبح برسانند که محل مناسبی برای لنگر انداختن و استراحت به نظر می‌رسید، اما فرماندهان به این نکته توجه نکردند که این خلیج محل مناسبی برای بادهای ناگهانی و حتی خیزاب دریا که با بادهای دریایی دورتر تشکیل می‌شد، بود (هرودوت، کتاب ۷، بند ۱۹۰). به نظر می‌رسد فرماندهان هخامنشی از شرایط آب‌وهوایی این منطقه از یونان در آن موقع سال بی‌اطلاع بودند و همین مسئله موجب گرفتاری آنان در دام یک توفان شد.

از نیمه آگوست به بعد دمای هوا در یونان بسیار بالا بود و از گرمای هوا کاسته نمی‌شد و یونانیان در انتظار باد بودند. در این بخش از حمله که هخامنشیان در خلیج مگنیزیا پهلو گرفته بودند، ترموپیل هنوز در دست یونانیان بود، اما ناوگان پارسیان می‌توانست هر لحظه وارد آب‌های خلیج مجاور ترموپیل شود. همه چیز برای پیوستن ناوگان ایرانیان مهیا بود که از سمت شمال به لشکر زمینی شاهنشاهی ملحق شود، اما در آن روز تغییرات ناگهانی آب‌وهوایی رخ داد و توفان دو روزه‌ای اتفاق افتاد که ایرانیان را مجبور کرد دو روز بر جای خود در مگنیزیا بمانند و اقدامی برای حمله به گذرگاه نکنند. پس از فروکش کردن توفان کماکان خبری از ناوگان پارسی نبود که مشخص شد کشتی‌های پارسی گرفتار توفان شده‌اند (هالند، ۱۳۹۶: ۳۳۵). در گزارش هرودوت آمده است سواحل مگنیزیا پر بود از اجساد و تخته‌های شکسته و طای پارسیان. هیچ کس تعداد دقیق کشتی‌های غرق شده را نمی‌داند، اما بعضی‌ها در ناوگان یونانیان به جرئت می‌گفتند فقط تعداد اندکی از کشتی‌های جنگی ایرانی باقی مانده است تا در مقابل آنها بجنگند (هرودوت، کتاب ۷، بند ۱۹۲). پس از این رویداد، هخامنشیان تا چند روز در جای خود ماندند و حمله خود را آغاز نکردند و در روز پنجم وارد تنگه ترموپیل شدند. ترموپیل به معنای گذرگاه پرحرارت و یک معبر باریک ساحلی در میانه شرقی یونان و تنها مسیر خشکی میان لوکریس و تسالی است و همان‌طور که در تصویر هوایی تهیه شده از Google Earth مشخص است، با دامنه‌های پرشیب و پوشیده از جنگل و کوه‌ها احاطه شده است (تصویر شماره ۲).

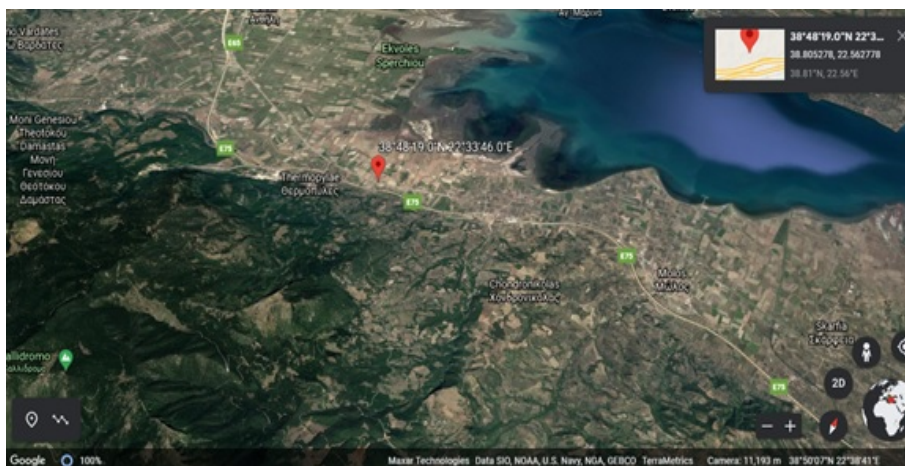
در میان سال‌های ۲۵۰۰ تا ۴۸۰ ق.م که نبرد ترموپیل در آن اتفاق افتاد، دریا بیش از دو کیلومتر عقب‌نشینی کرده و باریکه‌ای میان کوه‌ها و دریا ساخته که به تنگه ترموپیل معروف شده بود. در آن زمان باریک‌ترین نقطه در جلگه - که احتمالاً نبرد ترموپیل در آن محل انجام شده - تنها کمتر از صد متر عرض داشته و تنها راه عبور شمال به جنوب در امتداد ساحل

شرقی شبه جزیره بالکان، این تنگه بود و راه‌های دیگر به دلیل وجود کوه‌ها و خلیج مسدود بود. بدین ترتیب، این محل موقعیت سوق‌الجیشی داشت و نبردهای بسیاری در آن اتفاق افتاد (پیرنیا، ۱۳۸۰: ۷۰۱). مغرب این تنگه به ارتفاعات سخت این کوهستان متکی و مشرق آن به زمین‌های باتلاقی ساحل منتهی می‌شد. موقعیت استراتژیکی این تنگه از لحاظ دفاع یونان بی‌نهایت مهم و با اشغال ارتفاعات اطراف آن، احتمال عبور دشمن از اینجا محال به نظر می‌رسید (مقتدر، ۱۳۲۰: ۳۳).

از گزارش‌های هرودوت می‌توان این‌گونه دریافت که خشایارشا پس از ورود به این تنگه، به چند دشواری ناشی از عوارض طبیعی گرفتار آمد. زمانی که ایرانیان وارد شدند، به سربازان ماد مأموریت داده بودند گذرگاه را باز کنند. آنها جنگجویانی باتجربه و کارآزموده در جنگ‌های کوهستانی بودند و با وجود آنکه در بالا رفتن از صخره‌های زاگرس تجربه داشتند، اما عبور از سد صخره‌های دروازه میانی ترموپیل را در تلاش برای محاصره مدافعان غیرممکن یافتند. همچنین در آن گذرگاه باریک امکان استفاده از راهبرد مرگبار معروفشان را نداشتند؛ یعنی تیراندازی شدید از راه دور در حدی که جلوی تابش آفتاب را بگیرد. آنها چاره‌ای جز حمله مستقیم به دیواره سپرهای اسپارتی نداشتند که آنها هم در این شیوه مشهور بودند (هالند، ۱۳۹۶: ۳۳۶). تنها نتیجه‌ای که نصیب جنگجویان پارسی شد این بود که با تلفات سنگین پس زده شدند. این امر عمدتاً به دو دلیل بود. نخست آنکه به دلیل باریکی گذرگاه، هخامنشیان این امکان را نداشتند که از برتری عددی‌شان حداکثر استفاده را ببرند. دوم آنکه برجسته‌ترین جنگجویان در زمینه نبرد تن به تن که در آن زمان وجود داشت، از گذرگاه دفاع می‌کردند (فرخ، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

در این میان، خائنی از میان صفوف یونانیان به اردوگاه خشایارشا وارد شد تا او را از گذرگاهی مخفی مطلع سازد؛ گذرگاهی که از طریق آن سپاه خشایارشا می‌توانست یونانیان را محاصره کند (هرودوت، کتاب ۷، بند ۲۱۷) و بدین ترتیب سپاه خشایارشا ترموپیل را به زور باز کرد و بعد از آن توانست وارد آکروپولیس شود و آن را به آتش بکشد. البته یونانیان همچنان تسلیم نشده بودند (فرخ، ۱۳۹۰: ۱۳۱). به اعتقاد هیگنت، به این نکته باید دقت کرد که حتی در روز اول رسیدن به ترموپیل، لازم بود سواره‌نظام با راه و نواحی اطراف آن آشنا شود، کوهستان را بشناسد و اگر این کار اجرا می‌شد، امکان داشت بدون کمک یک خائن راهی که کوه را دور می‌زد و به قله آن می‌رسید، توسط خود ایرانیان کشف شود (هیگنت، ۱۳۷۸: ۲۶۲). برن نیز که جغرافیای محلی ترموپیل را مورد مطالعه قرار داده، بر این نظر بوده است که در آنجا دست‌کم دو معبر باریک وجود داشته است که یکی از آنان را ایرانیان می‌توانستند حتی

از راه دور مشاهده کنند و تشخیص دهند. علاوه بر آن، راه‌های دیگری نیز در آنجا وجود داشته است که ممکن بود با استفاده از آن بتوانند کوه را دور بزنند. با وقوف و اطلاع از این راه‌ها، دیگر لازم نبود خشایارشا بیهوده سپاهیان را با حمله رو در رو با یونانیان تلف کند (Burn, 1962: 407-413). بر این اساس، می‌توان دریافت که در نبرد ترموپیل به هر تقدیر لشکریان خشایارشا توانستند از سد یونانیان عبور کنند و پیروز شوند و خود را به آتن برسانند، اما این پیروزی چندان آسان به دست نیامد و در این نبرد نیز فرماندهان هخامنشی، ابتدا گرفتار توفان شدند و بخشی از قوای خود را قبل از آغاز نبرد اصلی از دست دادند و سپس وارد استراتژیک‌ترین نقطه یونان یعنی گذرگاه ترموپیل شدند. آنها تسلطی بر جغرافیای این تنگه نداشتند و در نهایت یک خائن یونانی گذرگاه مخفی را به آنها نشان داد و بدین ترتیب، سپاه جاویدان توانست کوهستان و موضع یونانیان را دور بزند و از پشت سر یونانیان ظاهر شود. در نهایت با تصرف آخرین موضع یونانیان و قتل شاه اسپارت، هخامنشیان به پیروزی رسیدند.



تصویر شماره ۲. موقعیت امروزی تنگه ترموپیل که موقعیت دریا و کوه‌های اطراف به خوبی قابل

مشاهده است (برداشت شده از: Google Earth)

نبرد سالامیس^۱ و تحلیلی بر عوامل جغرافیایی مؤثر در این نبرد

سالامیس آخرین سنگر یونانی‌ها بود. آنها با حقه و نیرنگ توانستند خشایارشا را به تنگه بکشانند. بعد از پیروزی در ترموپیل، پیروزی خشایارشا قطعی و نهایی بود و تمام سرزمین‌های شمالی شبه‌جزیره سقوط کرده بودند. نیروی زمینی یونان نیز عقب‌نشینی کرده و همه پست‌های

1. Salamis

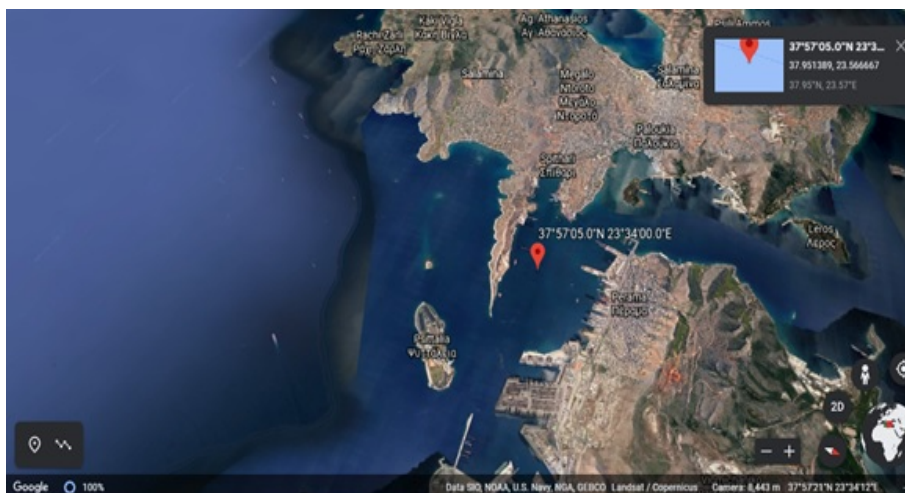
نگهبانی را رها کرده بودند. ناوگان‌های پارسی هم که در تمام طول دریا در پی کشتی‌های یونانی بودند، آنها را سرگردان در آب‌های سالامیس یافتند (Abbott, 1850: 255-256). در این شرایطی که همه چیز برای فتح کامل یونان مهیا بود و آنان براساس شرحی که هرودوت در کتاب هشتم خود از این وقایع آورده، امید چندانی به پایداری نداشتند، با احاطه کامل بر شرایط جغرافیایی سالامیس و علم به اینکه کشتی‌های ایرانی در فضای این تنگه قابلیت حرکت نخواهند داشت، آخرین شانس خود را با فرستادن یک مزدور برای فریب خشایارشا و کشاندن ناوگان او به تنگه امتحان کردند و موفق شدند. البته آرتامیس ملکه کاریا و دریاسالار خشایارشا تلاش کرد او را منصرف کند با اعتقاد به اینکه کشتی‌های بزرگ فنیقه‌ای نسبت به کشتی‌های کوچک‌تر یونانی در کانال باریک سالامیس قدرت حرکت کمتری خواهند داشت، اما نتوانست (هرودوت، کتاب ۸، بند ۷۳ به بعد).

شکست سالامیس نخستین عقب‌نشینی عمده ناوگان هخامنشی بود. برتری در دریا برای یونانیان باقی ماند و از این پس دیگر هخامنشیان نمی‌توانستند کشتی‌ها را مورد استفاده ارتش عظیم خود قرار دهند. بنابراین قسمت اعظم سپاهیان خشایارشا مجبور بودند به آسیا بازگردند. البته با توجه به اینکه خشایارشا عده زیادی از ارتش زمینی را در یونان باقی گذاشته بود، آشکار است که هنوز امیدوار بود در جنگ پیروز شود. در ادامه، مردونیه فرمانده خشایارشا دو بار دیگر در پلاته و میکاله از یونانیان شکست خورد (داندامایف، ۱۳۹۴: ۲۷۸-۲۹۳). در نهایت، از تعرض ایران هم نتیجه قطعی در سراسر نبرد به دست نیامد و هر یک از دو طرف نتایج را برای خود فتحی پنداشتند و خشایارشا به آسیا بازگشت؛ خرسند از اینکه آتن را گرفت و سوزاند و ویران کرد. یونانی‌ها فتوحات خودشان را بزرگ کردند؛ مغرور و شادمان از اینکه در سالامیس به کلی نابود نشدند (بختورتاش، ۱۳۵۰: ۸۱).

از منظر علم جغرافیای نظامی، شناسایی زمین‌هایی که قابلیت‌ها و محدودیت‌هایی برای نیروهای نظامی به منظور مقابله با دشمن در عملیات نظامی فراهم می‌کنند، یکی از ضرورت‌ها و دغدغه‌هایی است که فرماندهان و رؤسای ستاد در طراحی عملیات با آن مواجه‌اند (حنفی و حاتمی، ۱۳۹۲: ۱۰۷). همچنین به اعتقاد کالینز، شناخت مبانی و اصول جغرافیای نظامی به بررسی منطقی و تجزیه و تحلیل منطقه عملیاتی کمک اساسی می‌کند. تجارب طولانی مبارزات، جنگ‌ها و اجرای طرح‌های نظامی نشان می‌دهد که اگر فرماندهان، کارشناسان امور نظامی و مشاوران غیرنظامی از روی اندیشه و به کارگیری اصول و مبانی جغرافیای نظامی، تجزیه و تحلیل مناسب را در هرگونه طرح‌ریزی نظامی مورد توجه قرار دهند، پیروز میدان جنگ‌اند و بدون بهره‌گیری علمی از جغرافیای نظامی، موفقیت‌های نظامی آنان اتفاقی خواهد

۱۸۰ / تحلیلی بر نقش عوامل جغرافیایی در جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی / مهسا ویسی و ...

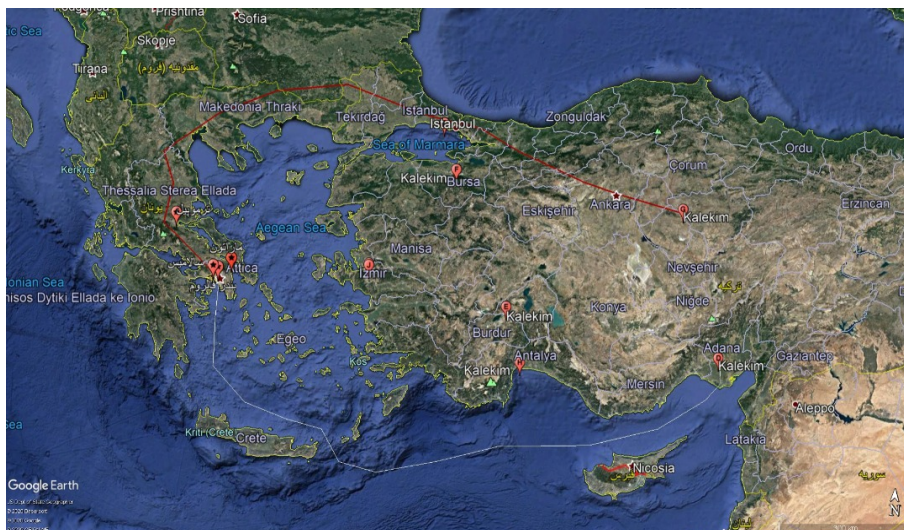
بود (کالینز، ۱۳۸۴: ۸/۱). بر همین اساس، در نظر نگرفتن جغرافیای این منطقه از نظر نظامی، مسئله‌ای بود که خشایارشا و فرماندهان موافق با ادامه حمله و ورود به تنگه، آن را نادیده انگاشتند و عدم احاطه پارسیان بر جغرافیای آوردگاه سالامیس باعث شد در نهایت به دلیل تنگی فضای تنگه نتوانند از برتری عددی خود استفاده کنند و تراکم کشتی‌ها در آن فضای محدود موجب برخورد آنها به یکدیگر و خرابی شد. در مجموع، کشتی‌های هخامنشی مناسب نبرد در چنین فضای تنگی نبودند و در نهایت نیز یونانیان توانستند در این نبرد پیروز شوند؛ درحالی‌که اگر خشایارشا با احاطه بر عوامل جغرافیایی وارد صحنه نبرد می‌شد، می‌دانست سازوکار نظامی‌اش مناسب جنگ در فضای تنگی چون سالامیس نیست و از استراتژی‌های دیگری برای حفظ پیروزی خود استفاده می‌کرد. تنگه سالامیس امروزه نیز پر از کشتی‌های باری و ناوهای جنگی و قایق‌هاست و موقعیت طبیعی آن تغییری نکرده است. باید تأکید کرد که چشم‌انداز کامل از تنگه‌ها تنها زمانی ممکن می‌شود که کشتی وارد تنگه شده باشد. بنابراین فریب خوردن خشایارشا و افتادن در این دام دور از انتظار نبوده است (تصویر شماره ۳).



تصویر شماره ۳. موقعیت امروزی تنگه سالامیس (برداشت شده از: Google Earth)

همان‌طور که در ابتدای مقاله اشاره شد، در تمام جنگ‌ها انتخاب صحنه‌های عملیات، یکی از مباحث بسیار مهم و اساسی برای همه فرماندهان در جنگ است. عوامل مؤثر در این صحنه‌ها باید با شاخص‌های دقیق مورد شناسایی و بررسی قرار گیرند و فرماندهان باید برای اجرای عملیات جنگی، صحنه‌های عملیاتی خشکی و دریایی را متناسب با شرایط و

توانمندی‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جغرافیای نظامی منطقه مشخص کنند (غلامعلی و مرادپیری، ۱۳۸۹: ۱۷۵). در جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی، در کنار برخی عوارض جغرافیایی، عوامل طبیعی جغرافیایی نیز کار را برای هخامنشیان دشوار کرد. با توجه به مسیر امروزی حرکت از آسیای صغیر یا ترکیه به سمت یونان و آتن پایتخت این کشور، با استفاده از نرم‌افراز «گوگل ارث پرو» (google earth pro) و با وارد کردن داده‌هایی از قبیل بنادر و سواحل و غیره، یک مسیر دریایی محتمل و یک مسیر زمینی محتمل از آسیای صغیر به آتن طراحی شد که بر مبنای جغرافیای امروزی بهترین مسیرها برای رسیدن به آتن است؛ ضمن آنکه موقعیت جغرافیایی سه نقطه اصلی درگیری هخامنشیان با یونانیان نیز مشخص شده است (تصویر شماره ۴). مطابقت این مسیرهای محتمل امروزی با مسیرهایی که هخامنشیان انتخاب کرده بودند، نشان دهنده آن است که به‌طور کلی مسیر دریایی منتخب داریوش نزدیک به مسیر دریایی امروزی و مسیر زمینی و دریایی منتخب خشایارشا نیز نزدیک به مسیر امروزی زمینی بوده است. البته نکته اساسی درباره مسیر داریوش که به نبرد ماراتون منجر شد، آن است که براساس مسیر پیشنهادی امروز، اگر جزایر موجود در مسیر را برای تصرف دنبال نمی‌کردند (رجوع شود به نقشه شماره ۲ و مسیر حمله ماراتون) و مستقیم به سمت آتن و بندر فالروم می‌رفتند، انتخاب بهتری به شمار می‌رفت. از طرفی مسیر انتخابی خشایارشا نیز تقریباً همین مسیر محتمل امروزی است، اما نکته مورد توجه آن است که خشایارشا با ناوگان دریایی خود قصد عبور داشت؛ اینکه برنامه مورد نظر وی برای عبور از این قسمت و رسیدن به آتن چه بوده است، مشخص نیست؛ زیرا یونانیان در این باره با انتخاب ترموپیل برای دفاع، تعیین کننده وقوع جنگ در آنجا شدند و درگیری ترموپیل انتخاب خشایارشا نبود؛ همان‌طور که سالامیس نیز انتخاب او نبود، بلکه یونانیان با علم و احاطه کامل بر جغرافیای منطقه خود، خشایارشا را به محل‌های مورد نظر کشاندند و درواقع تعیین کننده محل وقوع جنگ شدند. بنابراین در این سه نبرد، تنها دشت ماراتون بود که هخامنشیان با مشورت یک یونانی در آنجا پیاده شدند و یونانیان را برای دفاع بدانجا کشاندند، اما در ترموپیل و سالامیس این یونانیان بودند که محل را تعیین کردند. آنچه که بسیاری از محققان به عنوان یکی از عوامل اصلی شکست پارسیان از یونانیان دانسته‌اند (یعنی دست کم گرفتن نیروهای یونانی)، در این ورود به مناطق جغرافیایی یونان کاملاً محرز است.



تصویر شماره ۴. مسیر دریایی و زمینی محتمل امروزی از آسیای صغیر به آتن (طراحی شده با:

Google Earth Pro)

نتیجه‌گیری

در دوران هخامنشی جنگ‌های ایران و یونان از مهم‌ترین رخداد‌های تاریخ هخامنشیان است که نتایج آن می‌توانست حتی تاریخ جهان را نیز تغییر دهد؛ چنان‌که داریوش بزرگ هخامنشی به سودای فتح اروپا راهی یونان شد، اما بنا به دلایلی این اتفاق نیفتاد. نتایج حملات به گونه‌ای رقم نخورد که هخامنشیان بتوانند یونان را جزو امپراتوری خود کنند و از آنجا وارد اروپا شوند. هرودوت در مورد این نبردها بسیار اغراق‌گویی کرده و تصویر واقعی حوادث را نشان نداده است، اما بسیاری از پژوهشگران توانسته‌اند بزرگ‌نمایی‌ها و خطاهای وی را نمایان سازند. نتایج این پژوهش نیز نشان داد که هخامنشیان هم در زمان داریوش بزرگ و هم در زمان خشایارشا کاملاً حساب‌شده و مجهز به یونان لشگرکشی کرده بودند، اما گویا برخی مسائل جغرافیایی را دست کم گرفته و یا به دیگر سخن، احاطه نداشتند و در مواردی نیز در دام‌های جغرافیایی گرفتار آمدند که موجب تضعیف آنها شد و بر نتیجه نبرد تأثیر گذاشت. همان‌طور که در متن شرح داده شد، گرفتاری در دام توفان‌هایی که پدیده رایج در یونان در آن فصل می‌باشند و می‌توان آنها پیش‌بینی کرد، یکی از اشتباهات رایج در حملات داریوش و خشایارشا بود که موجب شد بخشی از سپاه آنان از بین رود و در نتیجه جنگ تأثیر مستقیم بگذارد. داریوش برای ورود به یونان مسیر دریایی را برگزید و در نهایت نیز محل فرود ارتش وی در دشت ماراتون، امتیازات جغرافیایی نظیر کوه‌های دفاعی و باتلاق و بیشه و جنگل را

برای یونانیان به همراه آورد که به ضرر هخامنشیان تمام شد. در گزارش‌ها آمده است هخامنشیان پیش از آغاز جنگ تدارکات گسترده‌ای نظیر حفر کانال اتوس و پل داردانل را فراهم کرده بودند و حتی تلاش خشایارشا بر آن بود که موقعیت‌هایی را برای صحنه نبرد برگزیند که بیشترین برتری را برای وی به همراه داشته باشد، اما باز هم در دام‌های جغرافیایی گرفتار آمدند که البته در مورد خشایارشا یونانیان تعیین کننده محل وقوع جنگ شدند. بررسی این جنگ‌ها و این عوامل جغرافیایی نشان می‌دهد که یونانیان با احاطه کامل بر شرایط جوی و استراتژیکی سرزمین خود، دشمن را به نقاط خاصی کشاندند و خود تعیین کردند که جنگ در کجا اتفاق بیفتد تا بهتر بتوانند دفاع کنند. آنها به هخامنشیان اجازه انتخاب نمی‌دادند که از کجا حمله کنند. این موضوع به روشنی در نبردهای ترموپیل و به خصوص سالامیس اثبات شده است. در نبرد ترموپیل به دلیل تنگی فضا نتوانستند از برتری عددی خود استفاده کنند و در نهایت با کمک یک خائن یونانی توانستند مسیر را باز کنند و پیروز شوند. در نبرد سالامیس نیز به همین دلیل فریب خوردند و وارد تنگه شدند؛ بدون آنکه از شرایط جغرافیایی این تنگه اطلاع داشته باشند. بدین ترتیب، پیروزی نهایی خود را به شکست و از دست دادن یونان تبدیل کردند. بنابراین در یک جمع‌بندی کلی می‌توان عوامل جغرافیایی را نیز در کنار سایر عوامل مورد تأکید پژوهشگران، در برآیند نتایج جنگ‌های ایران و یونان مؤثر دانست.

منابع و مأخذ

- ادیبی سده، مهدی (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی*، تهران: سمت، چاپ ششم.
- بختورتاش، نصرت‌الله (۱۳۵۰)، *دیپلماسی دولت هخامنشی*، تهران: ستاد بزرگ ارتشستاران.
- بهمنش، احمد (۱۳۳۸)، *تاریخ یونان قدیم*، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۷۶)، *تحولات علم جغرافیا بعد از انقلاب اسلامی*، مجموعه مقالات همایش پژوهش‌ها و قابلیت‌های علم جغرافیا، تهران: مؤسسه جغرافیا و دانشگاه تهران.
- پیرنیا، حسن (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران باستان*، تهران: افسون.
- چوخاچی زاده مقدم، محمدباقر (۱۳۸۲)، «قلمرو و ماهیت جغرافیای نظامی»، *فصلنامه سیاست دفاعی*، سال یازدهم، شماره ۴۲، صص ۱-۲۳.
- _____ (۱۳۷۹)، *جغرافیا، کاربردهای دفاعی و امنیتی*، تهران: انتشارات پژوهشکده امام حسین(ع).
- حنفی، علی و ایرج حاتمی (بهار ۱۳۹۲)، «مکان‌یابی مناطق مساعد برای استقرار نیروهای نظامی در منطقه مرزی مهران با استفاده از GIS»، *فصلنامه علمی پژوهشی مدیریت نظامی*، سال سیزدهم، شماره

۴۹، صص ۱۰۷-۱۲۸.

- داندامایف، محمد ع (۱۳۹۴)، *تاریخ سیاسی هخامنشی*، ترجمه فرید جواهرکلام، تهران: فرزاد روز.
- سنایی فر، یونس (۱۳۸۱)، *جغرافیای نظامی ایران*، تهران: دانشگاه افسری امام علی.
- صفوی، سید یحیی (۱۳۷۹)، «مقدمه‌ای بر جغرافیای نظامی، تعاریف و کلیات»، *فصلنامه علمی پژوهشی اطلاعات جغرافیایی سپهر*، دوره نهم، شماره ۳۳، صص ۵-۹.
- _____ (۱۳۸۱)، «مقدمه‌ای بر جغرافیای نظامی (قسمت دوازدهم)»، *فصلنامه علمی پژوهشی اطلاعات جغرافیایی سپهر*، دوره یازدهم، شماره ۴۴، صص ۵-۸.
- غلامعلی، رشید و هادی مرادپیری (بهار ۱۳۸۹)، «عوامل مؤثر در انتخاب صحنه‌های عملیاتی در هشت سال دفاع مقدس»، *فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک*، دوره نهم، شماره ۳۹، صص ۱۷۵-۲۰۰.
- غلامعلیان، امیر (پاییز ۱۳۸۹)، «کاربرد جغرافیای نظامی در طرح‌ریزی‌های عملیاتی»، *فصلنامه علوم و فنون نظامی*، سال هفتم، شماره ۱۸، صص ۳۳-۵۰.
- فرخ، کاوه (۱۳۹۰)، *سایه‌هایی در بیابان (ایران باستان در زمان جنگ)*، ترجمه پدram خزایی، کرمانشاه: طاق بستان.
- کالینز، جان ام. (۱۳۸۴)، *جغرافیای نظامی*، ترجمه محمدرضا آهنی، ج ۱، تهران: دانشگاه امام حسین (ع).
- کوک، جان مانوئل (۱۳۸۴)، *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- مقتدر، غلامحسین (۱۳۲۰)، *تاریخ نظامی ایران*، تهران: بهار، چاپ سوم.
- هالند، تام (۱۳۹۶)، *آتش پارسی نخستین امپراتوری جهانی و نبرد برای تسخیر غرب*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: اختران.
- هرودوت (۱۳۶۸)، *تواریخ*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.
- هیگننت، چارلز (۱۳۷۸)، *لشگرکشی خشایارشا به یونان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: کارنگ.

- Abbott, Jacob (1850), *History Xerxes the great*, NewYork: Harper & brothers.
- Burn, A. R. (1962), *Persia and the Greeks: The Defense of the west, 546-478 BC*, London: Butler & Tanner.
- Camp, John M. (2001), *The Archaeology of Athens*, Yale University Press.
- Cawkwell, George (2005), *The Greek Wars the Failure of Persia*, Oxford: Oxford University Press.
- Green, Peter (1996), *The Greco Persian wars*, California: Berkeley and LosAngeles.
- Souza, de Philip, Waldemir Heckel and Llewellyn-jones, Lloyd (2004), *The Greeks at War from Athens to Alexander*, Osprey Publishing.
- Van Evera, S. (1999), *Causes of war: power and the roots of conflict*, Ithaca: Cornell University Press.

List of Sources With English Handwrting

- Adībī Sedeh, Mahdī (1385 Š). *Sociology of War and Military Forces*, Sixth Edition, Tehrān: Samt. (In Persian).
- Baḳtūrtāš, Nošratollāh (1350 Š). *Diplomacy of the Achaemenid government*, Tehrān: Setād-e Bozūrg-e Arteštārān. (In Persian).
- Behmaneš, Aḥmad (1338 Š). *History of Ancient Greece*, Volume 1, Tehrān: Tehrān University. (In Persian).
- Briant, Pierre (1395 Š). *Darius the Great and the Achaemenid Empire on three continents*, translated by Moḥammad Maḵlesī, Tehrān: Donyā-ye Nū. (In Persian).
- Collins, John M. (1384Š). *Military Geography*, translated by Moḥammad Rezā Āhanī, Vol. 1, Tehrān: Emām Hosayn University. (In Persian).
- Cook, John Manuel (1384Š). *Achaemenid Empire*, translated by Morteżā Tāqebfar, Tehrān: Qoqnūs. (In Persian).
- Čūḳāčīzāde Moqaddam, Moḥammad Bāqer (1379 Š). *Geography, Defense and Security Applications*, Tehrān: Entesārāte Mū'assese Emām Hoṣayn. (In Persian).
- Čūḳāčīzāde Moqaddam, Moḥammad Bāqer (1382 Š). "Territory and Nature of Military Geography", *Scientific Journal of Defense Policy*, Vol 11, No. 42, pp. 23-1. (In Persian).
- Dandamayev, Moḥammad 'Abdūlqadyrovīč. (1394 Š). *Achaemenid political history*, translated by Farīd javāherkalām, Tehrān: Farzān Rūz. (In Persian).
- Farroḳ, Kāve (1390 Š). *Shadows in the Desert (Ancient Iran during the War)*, translated by Pedrām Ḳazāī, Kermānšah: Tāq-Bostān. (In Persian).
- Golām'alī, Rašīd and Hādī Morādpīrī (1389 Š). "The effective factors of the choice of operational scenes in the eight years of holy defense". (In Persian).
- Golām'alīān, Amīr (1389 Š). "Application of Military Geography in Operational Planning". Faṣlname 'Olūm va Fonūne Nezāmī, Vol 7, Issue 18, pp. 33-50. (In Persian).
- Hanafī, 'Alī and Iraḵ Hātāmī (1392 Š). "Finding suitable areas for the deployment of military forces in the border area of Mehran using GIS", Faṣlname 'Elmī Pažūhešīye Modīrīyat-e Nezāmī, No. 49, Vol 13, pp. 107-128. (In Persian).
- Head, Duncan (1391Š). *The Achaemenid Persian Army*, translated by Moḥammad Aqājarī, Tehrān: Qoqnūs. (In Persian).
- Herodotus (1368 Š). *History*, translated by Qolām'alī Vaḥīd Māzandarānī, Tehrān: Donyā-ye Ketāb. (In Persian).
- Higgent, Charles (1378 Š). *Xerxes's campaign in Greece*, translated by Ḳāšāyār Bahārī, Tehrān: Kārang. (In Persian).
- Holland, Tom (1396 Š). *Persian Fire: The First World Empire and the Battle for Conquest of the West*, translated by Mānī Šālehī 'Allāme, Tehrān: Aḳtarān. (In Persian).
- Moqtader, Gūlām Hoṣayn (1320Š). *Military History of Iran*, Tehrān: Bahār. (In Persian).
- Pāpelī Yazdī, Moḥammad Hoṣeyn (1376 Š). *Developments in Geography after the Islamic Revolution*, Proceedings of the Conference on Research and Capabilities of Geography, Tehrān: Institute of Geography and Tehrān University. (In Persian).
- Pīrnīyā, Ḥasan (1380 Š). *History of Ancient Iran*, Tehrān: Afsūn. (In Persian).
- Šafavī, Seyyed Yaḥyā (1379 Š). "An Introduction to Military Geography (Definitions and General Topics)-Part II", Faṣlname 'Elmī Pažūhešīye Eḡela'āte joḡrāfiyāie Sepehr, Vol 9, Issue 33, pp. 9-5. (In Persian).
- Šafavī, Seyyed Yaḥyā (1381 Š). "An Introduction to Military Geography", Faṣlname 'Elmī Pažūhešīye Eḡela'āte joḡrāfiyāie Sepehr, Vol 11, Issue 44, pp. 5-9. (In Persian).
- Sanāīfar, Yūnes (1381Š). *Military Geography of Iran*, Tehrān: Danešgāhe Afsarī Imām 'Alī, Faṣlname Moḡale'āt-e Defā'i Strātežīk, Vol 9, Issue 39, pp. 175-200. (In Persian).
- Abbott, Jacob (1850), *History Xerxes the great*, New York: Harper & brothers.
- Burn, A. R. (1962), *Persia and the Greeks: The Defense of the west, 546-478 BC*, London: Butler & Tanner.
- Camp, John M. (2001), *The Archaeology of Athens*, Yale University Press.
- Cawkwell, George (2005), *The Greek Wars the Failure of Persia*, Oxford: Oxford

University Press.

- Green, Peter (1996), *The Greco Persian wars*, California: Berkeley and Los Angeles.
- Souza, de Philip, Waldemir Heckel and Llewellyn-jones, Lloyd (2004), *The Greeks at War from Athens to Alexander*, Osprey Publishing.
- Van Evera, S. (1999), *Causes of war: power and the roots of conflict*, Ithaca: Cornell University Press.

English Sources

- Abbott, Jacob (1850), *History Xerxes the great*, New York: Harper & brothers.
- Burn, A. R. (1962), *Persia and the Greeks: The Defense of the west, 546-478 BC*, London: Butler & Tanner.
- Camp, John M. (2001), *The Archaeology of Athens*, Yale University Press.
- Cawkwell, George (2005), *The Greek Wars the Failure of Persia*, Oxford: Oxford University Press.
- Green, Peter (1996), *The Greco Persian wars*, California: Berkeley and Los Angeles.
- Souza, de Philip, Waldemir Heckel and Llewellyn-jones, Lloyd (2004), *The Greeks at War from Athens to Alexander*, Osprey Publishing.
- Van Evera, S. (1999), *Causes of war: power and the roots of conflict*, Ithaca: Cornell University Press.

An Analytical Study of the Role of the Geographical Factors in the Iran-Greece Wars During the Achaemenid Period¹

Mahsa Veisi²
Siavash Oliiae³

Received:2020/08/22
Accepted:2021/02/11

Abstract

The wars of Iran and Greece during the Achaemenid period, which took place during the reign of Darius the Great and his successor, Xerxes, are among the most important historical issues, that for some reason, the Persians failed in these wars. One of the most influential factors in any war is the geographical issues of the battle zone. The present study has examined and analyzed the role of geographical factors in the performance of the Achaemenids against the Greeks. This study analyzes how the geographical factors, both military and natural, influenced the Iran-Greece wars. This article tries to answer the question of Achaemenids were caught in which the geographical traps in their attacks on Greece that affected the outcome of the battle. The results indicate that despite the fact that the Achaemenids considered many aspects in their attacks, but in several situations, they neglected to consider and identify geographical barriers that weakened or defeated them. The authors of the present paper completed the data collection through library studies and presented the results through historical descriptive analysis.

Key Words: Achaemenians, War, Geography, Greeks.

1. DOI: 10.22051/HII.2021.32692.2306

2. Assistant professor, Department of history of Iran, Institute for humanities and Cultural Studies. Tehran, Iran. (Corresponding Author) Email: m.veisi@ihcs.ac.ir

3. PhD Candidate in History of Ancient Iran, Department of History of Iran, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran. Email: siavash.oliiae@gmail.com.

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

Content

Overland Travel Speed in the Arsacid Empire Era (From 1st Century BCE to 3rd Century CE) <i>Reza Ordou, Roozbeh Zarrinkoob</i>	17-44
Reflections of Isra'iliyyat in the Mohammad Rasoolullah (PBUH) Movie (Before Being Appointed as Prophet) <i>Hedieh taghavi</i>	45-70
Familiarity of Iranians With the Position of Women in American Society Through the Press and Missionary Schools in the Qajar Period <i>Fereshteh jahani, Alireza Mollayi Tavani</i>	71-92
The Performance of the Qajar Government Periods the Crisis of Rising Prices (1896-1906/1314-1324 AH) <i>Farhad Dashtaki Nia</i>	93-118
An Investigation Into Spatial Suggestion by Atabak Hazar Asp to Fight Against the Mongols <i>Keshvad siahpour</i>	119-140
The Women's Movement in Tunisia: From the Formation of the Islamic Approach to the Emergence of the Secularist Approach (1881-1956 AD) <i>Zahra Mirzaei</i>	141-163
An Analytical Study of the Role of the Geographical Factors in the Iran-Greece Wars During the Achaemenid Period <i>Mahsa Veisi, Siavash Oliaee</i>	165-187

Article 7:

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In especial cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

Article 8:

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

Article 9:

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 1.500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

Article 10:

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

Code of Ethics The Academic Quarterly of History of Islam & Iran

Preface:

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

Article 1:

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

Article 2:

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

Article 3:

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

Article 4:

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

Article 5:

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

Article 6:

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

Confidentiality of Information

Private information of authors must remain well-protected and confidential among all individuals having access to it such as the editor-in-chief, editorial board members, internal and executive managers of the journal or other concerned parties such as reviewers, advisors, editor, and the publisher.

Double blind peer review

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

Copyright

Making use of contents and results of other studies must be done with proper citation. Written permission should be obtained for use of copyrighted materials from other sources.

Cc-By-Nc-ND

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

Plagiarism

Online plagiarism checker softwares (samimnoor.ir) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

Methodology

Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.
- The author is required to send a written letter of commitment indicating that the submitted article will not be submitted to other publications before the results are announced (maximum six months after submitting the article).

Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine (hii.alzahra.ac.ir).
2. The articles must contain the following chapters:
 - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
 - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
 - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
 - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
 - Conclusion
 - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
 1. The author doesn't speak Persian.
 2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

Quarterly Journal of
History of Islam and Iran
Vol. 31, No. 50 /140, 2021

Publisher: **Alzahra University**
EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**
EXECUTIVE DIRECTOR: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**
Editor: **M.Sorkhi**
English Text Editor: **A.Mardoukhi**
English Text Editor: **Z.Mirzaei Mehrabadi**
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.
A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.
N. Ahmadi, Associate Professor of History, University of Isfahan.
M.T. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.
M.T. Imanpour, Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad.
S. Torabi Farsani, Associate Professor of History, University Najafabad.
E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.
A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.
M. Sarvar Molaei, Retired Professor of Persian Language and Literature, Alzahra University.
M. Alam, Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

International Editorial Board

J.F. Cutillas Ferrer, Associate Professor, University of Alicante.

Advisory Board

M.R. Barani, Assistant Professor, Alzahra University.

Printing & Binding: Mehrravash Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.
Postal Code: 1993891176
Web: hii.alzahra.ac.ir
E-mail: historyislamiran@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-885X
E-ISSN: 2538-3493
